بعون صانع مکین و مکان فضل و خلاق زمین و زمان

کاشف الحکمة

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمید حکیمی را سزاست که بقدرت کامله خویش از عناصر اجناس حیوانات را باشکال مختلفه آفرید و از ان قیام
نوع انسان را بحقه فاخره لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت فضیلت بخشید و افرادش را
بفحوای فضلنا بعضکم علی بعض یکی را بر دیگری بمرتبه افضل و اعلی نهاد و هر احدی را بعطائی تحفه ایکه
مایه حیات هست بامور دینی و دنیوی دستگاه وافر داد قطعه پادشاهی که پادشاهان را به پادشاهی
ز فیض نعمت اوست و این همه عرض و طول حشمت و جاه و ریزه ها از نوال در رحمت اوست و درود
نامعدود حبیبی را بجاست که از کلام معجز بیانش العلم علمان علم الابدان و علم الادیان علم اطبا را بر علم
منقول و معقول افتخاری پیداست و از قانون اسلام و ذخیره احکام او علیلان علل و ذنوب جهول را
صحت کامله هویداست قطعه رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک که بر بساط شرف شهسوار کونین است
زهی بلند کمانی که در مصاف دعوی به همه نشانه او قلب قاب قوسین است و صد هزار تحفه تحیات
بر اولاد معظم و آل مطهر و ازواج مکرم و اصحاب محتشم و اتباع محترم آن سید العرب و العجم باد اما بعد
حقیر تقصیر اثیم محمد سلیم المتطبب الطبیب ولد حکیم محمد اعظیم خان مرحوم خلف الصدق حکیم محمد عبد اللطیف خان
دام ظله متوطن شاهجهان آباد بر خواطر ارباب فراست و ضمائر اصحاب حراست منکشف و هویدا
میگرداند که روزی دوستی از دوستان صادق و محبی از محبان واثق برای تالیف مختصری
که حاوی اکثر مسائل ضروریه طب و مشتمل بر قواعد متعارفه علاج که بعبارت سلیس نگاشته آید

ایماے فرمود عاصی اگرچه بکرّات دران که هر فرد بشر را تا زمانه حیات استعاره هیچ نهج استخلاص
ازان نیست پابندی میداشت اما ازانجا که رنجانیدن دل دوستان جهل است جای معذرت
و انکار نبود لاجرم بتالیفش پرداختم و از کتب معتبره متقدمین و متاخرین مثل مجمع الحکمة و قاطع الاسقام
و قانون شیخ الرئیس و تالیفات رازی و حل موجز و نفیسی و زبده و اسباب و علامات و شرح آن
و حاشیه شرح اسباب و علامات مؤلفه جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم برادر زاده جناب حکیم
اجمل خان صاحب مغفور و مخزن و تحفه و اختیارات بدیع و مجموعه جناب حکیم اجمل خان صاحب
موصوف که این نحیف را سلسله فرزندی و تلمیذی بآنجناب مربوط است و تقویم الابدان و برء الساعة
و رساله قبریه و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول بقراطی و حیلة البرء جالینوس و ساریدی
و زهره و خضر و یاقوت احمر و دافع العلل و غیره و مسائل و معالجات بانتخاب در آورده تکشیف الحکمة
که سال آغازش توان گفت موسوم نموده دیباچه را مزیب و مزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور
فیض گنجور خداوند نعمت خدایگان مخزن الجود و الاحسان خورشید فلک دادبخشی و کامرانی
کوکب صبح جهانبانی و کشورکشائی بهار گلزار عدل و انصاف رونق ریاض رحمت و الطاف
معدن جود و سخا منبع کرم و عطا گلشن بهار عنایت و اکرام سرو جویبار تلطف و انعام گوهر عمان
عاطفت و نوال یاقوت بدخشان عطوفت و افضال راجه راجگان مهاراجه ادهیراج جناب
سری سوائی مهاراج رام سنگه بهادر دام حشمته و ملکه قطعه آنکه فیض ترحم عامش ٭ در جهان تربیت
یزدانی ٭ نوبهار نظام عالم را ٭ دست او چون سحاب نیسانی ٭ و چونکه این بے استطاعت قلیل البضاعت را
سلسله ملازمت بآن بارگاه ثریاجاه مستغنی الاوصاف مربوط است امید واثق که این مختصر منظور نظر
اکسیر اثر حضور لامع النور محتشم الیه گردد التجا از مبصران جواهر زواهر علوم و فنون آنست
که اگر بمقتضاے فعل الانسان لا یخلو عن الخطا و النسیان جاے سهو و خطا راه یافته باشد
معاف فرمایند بیت بپوش گر بخطاے رسی و طعنه مزن ٭ که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ٭
و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه قانون و یک خاتمه و من الله توفیق الاتمام مطلوب
مقدمه در حد طب طب علمیست بقوانین که شناخته میشود ازو احوال بدن انسان
از جهت صحت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود بودن و استرداد آن در حالت زوال
و موضوعش بدن انسان است و منقسم میشود بعلمی و عملی پس علمی آنکه گفته شود در طب که
اقسام حیات سه اند و امزجه نه و عملی آنکه گفته شود در طب که ورم حار را و [illegible]

گذاشتن برو در ابتدا روا وع نظر میگویند هر دو قسم را بپایی نسبتی علمی و عملی و ازین نسبت
این هر دو بعلم طب است و طب علم است پس مغائرت نیست درمیان منسوب و منسوب الیه
و لازم مے آید نسبت شئے بنفس شئے و این محال است جواب مراد از علمی بعلمی است
یعنی شناختن علم عمل مثل علم بفصد و مراد از عملی نفس عمل است مثل فصد کشادن و داغ دادن
پس وقتیکه غریب ثابت شد نسبت کردم علمی را بعلمی و عملی را به نفس عمل **قانون اول**
در قواعد طب مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در قواعد قسم نظری و آن مشتمل است
بر سه اجزا **جزو اول** در اسباب و آنها چهار اند مادی و صوری و فاعلی و غائی و وجه حصر
قریب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند که حاصل میشود بآنها
صحت بدن انسان و ازان انچه بسیط اند ارکان اند و آنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
و آنانکه لطیف اند ارواح اند و آنانکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری برای صحت مزاج
و قوی و التیام اعضا است و اسباب غائی برائے صحت افعال اند و این هر سه اسباب را
امور طبیعیه نامند زیرا که طبیعت بمنزله مکین است و بدن بمنزله مکان و بغیر این هر سه اسباب
وجود بدن محال و نسبت مکین بمکان ضروری است ازینجهت این امور بطبیعت منسوب کردند
و بقول بقراط طبیعت قوت مدبره بدن است بلا اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت
چند امور اند پس اگر صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه عدم اعتدال صادر شوند
موجب مرض اند و باید دانست که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه
پس آن اسباب ضروریه اند و اگر محتاج اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند
و اگر محتاج اند در بعض ازمنه جمیع افراد آن اسنان اند و اگر محتاج اند در بعض ازمنه
بعض افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج نیند بسوی آنها بعض افراد و نه جمیع
افراد در بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب غیر ضروری گاہے مضاد طبیعت باشند
و گاہے غیر مضاد چنانچه مفصل بیان مے یابد اما ارکان و آن اجسام اربعه بسیط و اجزا اولیه
برائے موالید اند و هر یک ازان یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود
یا طالب جهت انچه طالب غایت جهت محیط است آن آتش است و انچه که متوجه جهت
محیط است آن باد است و انچه متوجه جهت مرکز است آن آب انچه که طالب غایت
مرکز است آن خاک است و هر واحد دو کیفیت دارد یکے کیفیت فاعله دوم منفعله

پس کیفیات فاعلہ حرارت و برودت اند و کیفیات منفعلہ رطوبت و یبوست بدانکہ حرارت
و برودت در فساد خود و نیز در رطوبت و یبوست فعل میکنند و رطوبت و یبوست در فساد خود
فعل میکنند لیکن در حرارت و برودت فعل نمیکنند ازینجہت حرارت و برودت را کیفیات فاعلہ
و رطوبت و یبوست را کیفیات منفعلہ نامند و برائے ہر عنصر تعریفے مختص ست تعریف آتش
نار جسمیست بسیط عنصری لطیف و خفیف و گرم و خشک حیز آن زیر فلک قمر ست تعریف ہوا
باد جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر حیز آن زیر کرۂ آتش تعریف آب ماء
جسمیست بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر حیز آن زیر کرۂ ہوا و دلیل
بر جامد بودن آب اینست کہ چون حرارت آفتاب زائل شود آب منجمد میگردد و تعریف ارض خاک
جسمیست بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک حیز او وسط کل و بدانکہ اطبا دلیل آوردہ اند
بر حرارت آتش کہ آتشیکہ نزد ماست حرارت او ظاہر ست پس نار بسیط کہ در حیز خود ست باعتبار
این اولے خواہد بود و دلیل بر یبوست آن آنکہ ہشتن شکل صنوبری و قبول کردن شکل دیگر
مربع یا مثلث وغیرہ را و دلیل بر حرارت ہوا از خفت و لطافت وست و دلیل بر رطوبت او
سہل قبول کردن شکل دیگر را و سہل گذاشتن او را سوال ہوا اگر گرم است ابدان ما یان را
چرا سرد محسوس میشود جواب ہوا اگرچہ گرم است لیکن بہ نسبت ابدان ما یان کہ را سرد ست از ین جہت
سرد محسوس میشود و دلیل بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت آنہا است و دلیل
بر رطوبت آب سہل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و سہل گذاشتن [illegible] شدیم از شرح
ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات یعنی موالید کہ از ارکان پیدا میشوند

فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکہ خلقت حیوان کامل الخلقت حاصل میشود
از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم ست حیوانے و نباتے
پس حیوانے حاصل میشود از نباتی و نباتے حاصل میشود در اصل خلقت از مادہ معادن و مادہ
معادن حاصل میشود از عناصر بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج
عناصر زیرا کہ بخار اجزا ہوائیہ اند مخلوط میشوند بآنہا اجزا صغار مائیہ کہ بحرارت لطیف میشوند
و دخان اجزا ناریہ اند کہ مخلوط میشوند بآنہا اجزا صغار ارضیہ کہ بحرارت لطیف میشوند

فصل در حدوث موالید بدانکہ موالید بقول جمہور سہ قسم منقسم میشود صاحب مجمع الحکمۃ
مے نویسند کہ آنہا چہار اند اول معادن و او منحصر اند در پنج قسم [illegible]

سوم اجسام منطرقه چهارم اجسام مشتعله پنجم اجسام ملحیه پس بدانکه وقتیکه بخار و دخان در ارض محتبس
میشوند آن وقت اختلاط ملی یا بنا بر هردو اجسام باختلاطات مختلفة فی الکیف و الکم پس اگر بوقت
اختلاط دخان بر بخار غالب افتد پیدا خواهد شد ملح و زاج و کبریت و نوشادر و اگر بخار بر دخان غالب آید
پیدا خواهد شد یاقوت و زیبق و زرنیخ و از اختلاط زیبق و کبریت هفت اجسام منطرقه متولد میشوند و ذهب و
فضه و نحاس و حدید و جار صینی و سرب و قلعی دوم نبات سوم حیوانات پس وقتیکه حاصل خواهد شد
اعتدال در ماده معدن زیاده ازان اعتدال که در ماده معدن موجود بود آن وقت ماده مذکوره
مستعد خواهد شد بقبول نفس نباتی و حاصل خواهد شد در وقت غاذیه نامیه و مولده و حادث
خواهد شد از و نبات موافق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجر مرجان که ماده مرجان حجر است
بدلیل آنکه بعد مرور مدت کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب رجوع اصل خود مستحیل بحجر میشود و هرگاه
که حاصل خواهد شد اعتدال در ماده نبات زیاده ازان اعتدال که در ماده نبات موجود بود آن وقت
ماده مذکور مستعد خواهد شد بقبول نفس حیوانی و حاصل خواهد شد در وقت مدرکه و محرکه پس حاصل خواهد شد
از و حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که ضفدعی را دیدم که نصفش سنگ و
نصف ارضی بود بعد مدت مدیده تمام جسمش حجر گشت و بدانکه حیوانات دارنده طبایع از ماده
اجسام مشتعله حیوانات که مدت حمل شان طویل و عمر دراز است از ماده اجسام حجریه و حیوانات که
اجسام آنها پشم نیست از ماده زیبق و حیوانات که لحم شان لذیذ و عمر قصیر است از اجسام ملحیه
حیوانات که بار گران میبردارند مثل شتر و ثور از ماده اجسام منطرقه متولد شده اند وقتیکه حاصل
خواهد شد اعتدال در ماده حیوان زیاده ازان اعتدال که در ماده حیوان موجود بود آن وقت
ماده مستعد خواهد شد بقبول نفس ناطقه و حادث خواهد شد انسان چهارم مرکبات ناقصه
بدانکه هرگاه که حرارت شمس واقع خواهد شد بر سطح ارض از و بخار یا دخان یا هر دو معا مرتفع خواهد شد
اما بخار پس اجزاء مائیه آن بسبب شدت حرارت شمس اگرچه تحلیل و مستحیل بهوا شوند اگر
اجزاء مائیه تحلیل نروند و بخار بسوی فلک مرتفع شود پس اگر رسد در طبقه زمهریره و در طبقه مذکور
برد قوی باشد پس اگر قبل از سحاب شدن برد بآن رسد نازل شود ثلج و اگر رسد نازل شود
ژاله و اگر در طبقه مذکور برد قوی نبود و بخار کثیف مجتمع و متقاطر گردد و بخار مجتمع مسمی بسحاب شود
و متقاطر بمطر و اگر بخار قلیل بود و بسبب قلت در طبقه مذکور نرسد پس اگر از برد شب جامد گردد مسمی شود
بصقیع و اگر جامد نگردد و طل خوانند و اگر بخار کثیر بسته گردد مسمی شود بسحاب اگر بسته نشود و نام نهاده شود

بعضی از آن دخان هرگاه مرتفع شود بطرف خود بخار گردد در میان سحاب پس آنچه از وی بلند شود
بالعالی و در سحاب را و از و دریدنش آنچه آواز هولناک پدید آید رعد است و آنچه از حرکتش
روشن گردد برق باشد و بعض اوقات دخان مشتعل بسبب کثرت امتزاج اجزای ارضیه
بزمین سے افتاد و بصاعقه موسوم می گردد و گاه دخان لطیف رطوبت در حیز نار رسیده
مشتعل گشته تحلیل بنار میشود و الا اول طرف اعلی آن روشن میگردد و بعده رفته رفته بطرف آخرش
پس هرگاه اجزای ارضیه او بنار خالص تحلیل میشوند از نظر غائب میگردد و لیکن دخان غلیظ
تا عرصه ای دراز باقی بر غلظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان نار شده
گاهی بصورت شهاب و بصورت ذوالذنب و گیسودار و بصورت نیزه یا و حیوانات شاخ دار و غیره
پیدا شد و گاه دخان در حیز نار نمی رسد و منقلب بهوا میگردد و اما وقتیکه بخار و دخان هر دو مرتفع شوند
پس اگر غالب بود بخار بر دخان و در وی حرارت معتدل اثر کند و حامض شود و حلاوت پیدا خواهد شد
ترنجبین و اگر دخان بر بخار غالب بود و پیدا خواهد شد شکر تیغال اگر هر دو برابر باشند پیدا شود
شیرخشت و بعد از آن وقتیکه بخار قلیل با ارض محتبس شده میل بطرف جهت خواهد کرد از برودت ارض
سرد شده و منقلب بآب خواهد گشت و اگر بخار کثیر که گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد
انشقاق ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض کثیف عدیم المسام
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت کذائی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل بطرف
جهت خواهد نمود حادث شد زلزله صورت خواهد بست و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود انشقاق ارض
و حدوث آواز هولناک و ظهور شعله های نار حادث خواهد گشت اما اعضاء و آن اجسام اند که
متولد میشود از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول مزاج ارکان و منقسم شده اند برئیسه و غیر رئیسه
و غیر رئیسه منقسم شده اند بخادم رئیسه و غیر خادم رئیسه و خادم رئیسه منقسم شوند بدو قسم مهیئی و مؤدی و
و غیر خادم رئیسه منقسم میشوند بدو نوع مرؤسه و غیر مرؤسه پس رئیسه آنست که مبادی قوتها باشد و بسوی
او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و مهیئی آنست که چیزی را مهیا نماید برای قبول
فعل مخدوم خود و مؤدی آنست که چیزی را که مخدوم در وی فعل کرده باشد او را از وی نقل کرده بسوی دیگر
اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مرؤسه اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
اعضای رئیسه غیر مرؤسه اعضا اند که بسوی آنها قوتها از اعضای رئیسه جاری نمی شود بلکه
در ذاتهای شان بالاستقلال قوت غریزی قائم است که امر تغذیه از وی تمام میشود پس بدانکه

برای بقای شخص اعضای رئیسه اند اول کبد دوم قلب سوم دماغ و رئیسه برای بقای نوع
انثیین و هر سه مذکوره اند اما خادمی چون ریه برای قلب و معده و آلات غذا و ماساریقا برای کبد و مثل کلیه برای
دماغ و اوعیه منی برای انثیین و مودی چون شرائین برای قلب و اورده برای کبد و اعصاب برای
دماغ و احلیل برای انثیین و مرؤسه چون کلیه و لحم حساس و غیر مرؤسه مثل عظام و تقسیم دیگر شده
اعضا بمفرد و مرکب مفرد آنست که بر جزو محسوس که از وی گرفته شود همان اسم و همان حد بر آن صادق باشد
و مرکب بخلاف آن اما اعضای مفرده عظام و غضروف و غشا و وتر و رباط و شریان و ورید و عصب و لحم
و بعض شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین است و بدانکه شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین را اعضای دویه نامیده
و عظام و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آنها یا اولیه بود مثل عضل یا ثانیه بود
مثل چشم یا ثالثه بود مثل وجه یا رابعه بود مثل راس و این همه را اعضای عالیه گویند اما بعض از اعضای
مرکبه آلات حیات و تنفس اند مثل قلب و ریه و قصبه و حنجره و لهات و دیافرغمه و بعض آلات غذا اند
چون فم و لسان و لوزتین و شفتین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و امعا و ثرب و کلیتین و مثانه
و بعض آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعض آلات تناسل مثل انثیین
و قضیب و رحم و بعض آلات حرکت اند مثل دست و پا اما عظم و او عضوی منوی غیر حساس صلب است
بحدیست که انحنا نمودن کج نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ او ست و جمله استخوان
بدن انسان در تعداد علی ما فی القانون بعد و الرحم ۲۴۸ اند اما جمجمه مرکب است از
هفت عظم چهار مانند دیوار قائم هر یک بر چهار طرف الا استخوان پیشانی که ابتدا مثل دیوار بدار
قائم است در بعضی اطفال دو لخت پیدا شده و بجوانان استخوان واحد و از استخوانیکه بسوی راست
قائم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ برآمده و لیکن از استخوانی یسار راست
نمودار شده پیوسته است و همچنین نمط از استخوان چپ و یکی بمنزله سطحیست که آنرا قاعده
دماغ نامند و از دو شاخ نمودار شده یکی بسمت راست و دیگری بسمت چپ بر شبیه مینماید
که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را قحف گویند کما هو شاهد
اما فلک اعلی مرکب است از چهارده عظام دو برای حنک و دو استخوان برای خیشوم و برای بینی
پنج استخوان برای خانه های چشم کما رات کینه اما فلک اسفل پس برای آن در اطفال دو عظم اند
و بجوانان استخوان واحد گردیده و دندان مرکوز اند کما نظرت و اختلاف است در خلقت
دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هر یک بر اثبات مطلب خود دلیل می آرد

آنانکه استخوان گویند دلیل بیشتر آرند که اگر عصب بودی از سائیدن و تراشیدن آن الم پیدا شدی
و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود همی آرند که اگر استخوان بودی از شدت سختی عذر نشدی
لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف عصبهای دماغی که در بیخهای شان منبسط و
پیوسته اند باعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل میشود اما عنق مرکب است
از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکب است اما صدر موافق تحریر
متقدمین مرکب است از هفت استخوان و در آخرشان قریب بفم معده عظم غضروفی مستدیر الاسفل
مسمی بعظم الخنجری میباشد لیکن مولف با اطفال موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجهت اینکه بعد را
بچهار استخوان مرکب یافت که سه از آن استخوان طویل اند و یکی بفم معده مستدیر الشکل مسمی بالاسفل
اما ظهر مخلوق است از دوازده فقره و بیست و چهار ضلع که از داخلین بفقرات مرکوز اند اما قطن
مرکب است از پنج فقرات اما عجز موافق قول اطبای متقدمین مرکب است از سه فقرات و بفقرات عجز
و عظم مسمی بعظم عانه پیوسته اند که اطلاعات [illegible] شان باسمای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام
مسمی است بعظم عانه و جهت خلف مسمی است بعظم الورک و جهت وحشی مسمی بحابره و جهت انسی مسمی است بخشبة الورک
لیکن مولف بجای فقرات عجز در جوانان فقره واحد کلان که مرکب از شش فقرات بود الا در میان آنها
درزی و فصلی نبود بخلاف فقرات دیگر و با اطفال بجای فقرات عجز فقره واحد کلان مرکب از شش فقرات
که در میان آنها درزها بود نه اگرچه جدائی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود مشاهده نمود
اما عصعص مخلوق است به سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و رسغ و کف
و پنج اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی واحد و ساعد
مولف است از دو عظم و آنرا زند اعلی و زند اسفل نامند و رسغ مولف است از هشت عظم و کف
مولف است از چهار عظم و پنج اصابع مولف اند از پانزده عظم اما پا مرکب است از فخذ و رکبه و ساق
و قدم و رسغ و مشط و پنج اصابع پس عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است و برای زانو عظمی
مستدیر الشکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از دو عظم که اورا قصبه
صغری و قصبه کبری نامند و قدم از عظم زورقی و عقب و کعب و زورقی مرکب است و رسغ مرکب است
از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهارده عظام اما غضروف
و او عضویست شبیه بعظم لیکن الین از وی و صلب از سائر اعضا و فایده او اتصال عظام است
و عظم تا که بنرمی احتکاک ننماید و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم در آن مفقود است و [illegible] [illegible]

در بدن انسان چنانچه مؤلف مشاهده نموده بدین تفصیل اند برای هر دو گوش دو غضروف
و برای اجفان هر دو چشم چهار و برای بینی شش و برای حنجره و قصبه ریه سی و پنج غضروف
و برای قاعده قلب یک غضروف و بر راس اضلاع بیست و چهار غضاریف و بر فم معده یک عظم
مسمی بعظم خنجری و برای فقرات عصعص سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان و در میان فقرات
دو صد و شش غضاریف اند اما عصب پس او عضویست سفید رنگ صلب در شکستن و لین در انعطاف
فائده آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعضا و اعصاب منقسم میشوند بدو قسم
قسم اول از دماغ رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سی و یک زوج و یک فرد است
و پوشیده نماند که از اعصاب دماغی اعضاء عالیه را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت
اعضاء سوای عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت
از موخر دماغ رسته اند سوال از ین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضاء متنور بدون
از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت
اعضاء که در آن حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حالانکه در صرع و سکته بخلاف آن
بظهور میرسد جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح
نفسانی است و محلش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدا رسته افتد روح مذکور
بسوی اعصاب نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سائر اعضاء فتور راه یابد اما عضله مؤلف است
از الیاف عصب و وتر و رباط و شظایا که باهم منسج گشته است و فرج که در میان آنها واقع شد
بلحم احمر مملو است و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک اعضاء بواسطه تشنج و استرخا از معاونت
اوتار و فائده دیگر آنکه حبس حرارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جمله عضلات در بدن
انسان صاحب مجمع الحکمة مینویسد که پانصد و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند
که پانصد و سی و چهار اند و گویند که پانصد و بیست و نه اند و گویند که چهار صد و نود و نه اند لیکن
مؤلف آنچه مشاهده نموده بدین تفصیل است که برای سر دو عضله و برای چشم راست هفت
عضله چهار برای حرکت بهر چهار طرف و سه برای گردش چشم و چشم چپ همچنین هفت و برای اجفان هر دو
چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سیزده و برای لب زیرین سه و برای هر دو رخسار
ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای
مری ده و برای حنجره ده و برای صدر هشت و در میان تخلل اضلاع شش و بالای معده هیجده

وبرای مقعد شانزده و برای کتفین دوازده و برای عضدین هشت و برای ساعدین چهار
و برای ظهر و صدر پنجاه و برای فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدمین
بیست و چهار اما غشا جسمیست عصبانی یا رباطی یا مؤلف از هر دو عریض شدید الرقة
صلب القوام سفید رنگ عدیم الحرکت فائده آن ستر و نگاهداشتن هیئت اعضا و نیز
تشدید آن و حبس حرارت غریزی نماید فائده آن بخشیدن حس در اعضای عدیم الحس
اما وتر جسمیست شبیه بعصب و از اطراف عضل می روید با عضای متحرکه برای حرکت دادن ملاقی
میگردد و اما رباط جسمیست شبیه بعصب سفید رنگ صلب زیرا که از عظم می روید و حس ندارد
و فائده آن وصل کردن عظمی را بعظمی و عضوی را بعضوی اما شرایین عروق متحرکه مجوفه اند
که از بطن ایسر قلب رسته و از لیف عصب مخلوق اند و آنرا حرکتیست انبساطی و انقباضی بسبب
روح و حس و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل است و فائده آن رسانیدن روح
از قلب بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه دارند الا شریان وریدی که یک طبقه دارد و بریه رفته اما
اورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و از محدب مقعر جگر رسته و در جوف شان
دم کثیر و روح قلیل است و حس ندارد و فائده آن رسانیدن روح طبعی و دم از جگر بجمیع بدن
و جمیع اورده یک طبقه اند الا ورید شریانی که از جگر بقلب رفته دو طبقه دارد اما شعر منفعت آن است
که فضول از بدن بباعث آن مندفع میشوند پس بعض از آن برای زیب بدن اند مثل شعر راس و لحیه
و بعض برای منفعت و هم برای زیب بدن اند مثل اجفان و صاحب مجمع الحکم می نویسد که مثل ناخن
بعد موت نیز می روید و کیفیت خلقت شعر چنین است که بخار دخانی که اجزاء مائیه او تحلیل شده باشد
و قدری که تماسک اجزای ارضیه بدان توان شد در آن بماند پس چون بمسام در آید و زمانی شایسته
در و محتبس بماند و قرار پذیرد و از تحلیل شدن بکیفیت غیر یابد لهذا بخار بدو منعقد میشود و موسوم میگردد
بماده شعری و چون رطوبت بدن لزج و چرب باشد و از عقب او مدد برسد از قوت دافعه ماده مذکور
دراز شده بر می آید و جائی بخار نافذ و مسام بدن فراخ شود یا فراخ گردد لیکن زمانه شایسته محتبس نماند
که منعقد گردد یا محتبس ماند الا کیفیت وی از سوء مزاج مبدل بکیفیت [illegible] صورت تا
قلت تولید مو صورت خواهد بست یا مطلقاً متولد نخواهد شد و بدانکه [illegible] بخار در مسام [illegible]
اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار دخانی کمتر متولد شود بسبب نقصان حرارت غریزی چنانکه در بدن
صبیان اطفال و زنان از این سبب است دوم آنکه چون که ماده بخار دخانی است که متولد شود

چنانچه سقوط موی در ناقهین و پیران بجهت نرسیدن ماده است سوم آنکه در بدن رطوبت بخاریه
زیاده و ماده دخانی کم باشد و ظاهر است که تا رطوبت غالب بود بخار دخانی [illegible] نما [illegible] چنانچه در صبیان
از این جهت لحیه نمی روید چهارم آنکه منافذ و مسام بسیار تنگ و باریک باشند بسبب [illegible]
و ماده مو نتواند که از آنها بیرون آید پنجم آنکه سیلان فضول باشد [illegible] باعث
اماله بخار گردد اما عدم ورنگ بخار دخانی در زمانی که متولد گردد [illegible] اول آنکه ماده او بسیار
رقیق باشد و بدان سبب زود به تحلیل رود و ظاهر است که کثافت لازم [illegible] بخار [illegible] باشد
قبول انعقاد و موی نکنند زیرا که با انعقاد ورنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار گشاده باشد که ماده [illegible]
بزودی برآید و تحلیل رود سوم آنکه ماده و مسام بحد اعتدال باشند لیکن [illegible] اسباب تحلیل [illegible]
از امور بدنیه یا خارجیه جمع شوند و ماده را که منعقد نباشد به تحلیل برند اما [illegible] بودن ماده
بکیفیت ردیه ظاهر است که باعث فساد تکون است زیرا که نمی گذارد که ماده شعری [illegible] رنگ نماید
و در مسام نفوذ کند و برآید و نیز از احتباس اخلاط ردی ماده شعری فاسد گردد اما ناخن جسمیست
بی حس شاید بضرورت فائده او تحکم [illegible] اطراف انگشتان و چیدن اشیای باریک و [illegible]
بعضی اشیا و بسبب تلون او فضول او [illegible] که طبیعت [illegible] اطراف [illegible] دفع می نماید
و جرم او و فی الغضاف واقع شده تا که از ملاقات اشیای صلب شکافته نگردد اما لحم جسمیست
که از دم لطیف متولد می شود و [illegible] حرارت [illegible] است و فائده او تسخین و [illegible] و دفع کردن
آفات از آن و پر کردن خلل اعضا اما شحم جسمیست سفید رنگ [illegible] اعضا عصبانی مثل
ثرب و غیره از ماده مائیه و دم متولد می شود و [illegible] برداشت [illegible] اعضا عصبانی [illegible]
متکون می شود و فائده او تربیت اعضا یابسه است [illegible] اول شحم است که از دم [illegible] متولد می گردد
و فائده او تربیت اعضا یابسه [illegible] سمین [illegible] شحم آنست که [illegible] لطیف [illegible] باشد
و سمین بعکس آن اما قلب عضویست رئیس مولف از لحم صلب [illegible]
که بقاعده قلب [illegible] و از قلب [illegible] است [illegible] قاعده او [illegible]
مضبوط [illegible] است و شکل صنوبری دارد و قاعده [illegible]
و دو بطن دارد بطن ایمن محاذی کبد که در [illegible] تحلیل است و [illegible]
دم لطیف از کبد [illegible] متصل گشته و بطن الیسر [illegible] از بطن ایمن که در [illegible]
و آنرا شغاف القلب خوانند و از [illegible] شریان یک شریان [illegible]

و دیگرے شریان عظیم که اصل جمیع شرائین است طالع شده و در میان بطنین قلب منفذیست
بشکل قمع جهت تلطیف هوائی که از بطن ایمن بایسری رود که آنرا دهلیز القلب خوانند و آن بر دو طرف
قلب قریب بقاعده آن موضع دخول نسیم است و زایده اند که بر وقت انقباض قلب مسترخی شوند
و بر وقت انبساطش کشیده می گردند و آنرا اذنین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب
از لحم سخیف رصی اللون و در ذات خود حس ندارد ولیکن غشای قلیل الحس برو محیط است و بشکل آن
اسنان است و برو حصه تقسیم گشته بطرف یمین و دیگرے بطرف یسار حصه یمنی به سه شعبه منقسم گشته
و حصه یساری بدو شعبه و مجموع پنج دو قلب بر آمده و فائده آن ترویح قلب است بوسیله جذب هوا
و استحاله هوا حسب مزاج قلب می نماید و دفع بخار دخانیه می کند اما قصبه ریه عضویست مزماری شکل
مرکب از غضاریف بدوره که دوائر آن غیر تامه اند و برو غشائیست محیط و محلش قدام مری است
و فائده آن حصول تنفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از سه غضروف یکے از آنها بشکل
که مسمے بزورقی و دوم دیگر از خلف مری اند یکے را نام نیست الا آنرا باسم لا اسم له میخوانند
و دیگرے را مکبے گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می افتد که درونش
نرود و این هر دو غضروف کوچکتر اند اما لهات عضویست لحمی صنوبری شکل فائده او منع صعود
نمودن هوا از دخان و غبار است و بصوت مدد می بخشد اما دیافرغمه عضویست مؤلف از جوهر
لحم و غشا و از اعصاب حس و حرکت و فائده او آنست که صدر را بر انبساط و انقباض مدد می بخشد
و درمیان آلات نفس و غذا حاجز است اما لسان عضویست مؤلف از لحم سفید و عصب حساس
و شرائین و اورده و غشائیکه متصل است بغشاء مری و در اصل او قطعه غدود می اند فائده او
تقلیب طعام و مدد بخشیدن ببلع و قوت تکلم باو حاصل مے آید اما لوزتین دو جسم لحمی عصبی
غدوے اند که اصل زبان رسته و فائده آنها منع هواست از آنکه دفعة نفوذ کند اما شفتان
عضویست مخلوق از عصب و عضلات و شرائین و اورده و فائده آن مدد دادن
بتکلم و حفظ مضوغ و ستر دهن است اما مری عضویست مخلوق از لحم و غشا و از ابتداء
حلقوم ابتدا نموده بعظام اقص منتهی میشود و موضعش خلف قصبه ریه است اما معده جسمیست
مستدیر الشکل مؤلف از لحم و شرائین و اورده و عصب و دو طبقه دارد طبقه داخلی آن
عصبانی است و طبقه خارجے لحمی و معده از طرف خلف بفقار و از طرف یمین بکبد و از طرف
یسار بطحال مربوط است و فم او مقابل بعظم خنجرے است که این عظم از لحم معرا است

و در قعر معده مائل بطرف یمین قدری لحم است و فائده آن هضم غذا است امّا کبد عضویست
رئیس هلالی شکل مرکب از شرائین و اورده و لحم و حس ندارد و لیکن غشاء رقیق حساس بر وی محیط است
و رنگش شبیه بدم جامد و محلش جانب ایمن و محدّب او برباطات قویه با اضلاع خلف مربوط است
و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و پشت
رگهای اورده و مبدا روح طبیعی است و فائده آن تولید اخلاط اربعه و آن را پنج زوائد مثل
انگشتان است که با دو معده مشتمل گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می گیرد و از مقعر جگر رگی رسته
که آنرا باب گویند بعضی از او در نفس کبد منشعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آنرا
ماساریقا نامند و بعضی از امعا غذای لطیف جذب کرده در شعب داخله جمع گردانند
تا نضج یابد و از محدب کبد رگی رسته که آنرا اجوف نامند بعضی از شعب وی جهت جذب دم
در نفس کبد متفرق شده و آنچه از و خارج شده اصل اورده است و بر دو قسم منقسم شده قسمی
منشعب گشته باعلی بدن صاعد است و قسمی باسفل بدن متفرق گردیده اما طحال
عضویست سیاه رنگ مرکب از اورده و شرائین و لحم و غشای حاسه بر وی محیط اگر چه بذات خود
حس ندارد و محلش در میان اضلاع خلف معده و محدب آن مماس با اضلاع و مقعر آن
مماس بقعر معده و آن ظرف سودا است و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و دو مجری
وارد یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگری متصل بقعر معده است جهت انصباب سودا بر وی اما
مراره عضویست عصبانی ظرف صفرا که بکبد پیوسته و از وی رگی بیرون آمده منقسم بدو قسم شده
قسمی بمجاری صائم برای رسانیدن صفرا متصل شده و قسمی بقعر معده برای انصباب صفرا بر وی
متصل گشته و فائده آن جذب کردن صفرا است از کبد اما امعا اجسام اند عصبانی
مؤلف از شرائین و اورده و عصب و لحم و اکثرش شش عدد اند یکی اثنا عشری که متصل بقعر
معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق و عالیه نامند چهارم اعور
پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ و سافله نامند و فائده آن دفع ثقل طعام است
اما کلیه عضویست مؤلف از لحم غلیظ صلب قلیل الحرارت و اورده و شرائین و شحم کثیر و بشکل
نصف دائره مخلوق است که در بدن دو عدد یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ
می باشد و حس ندارد لیکن غشاء حساسه بر وی محیط است و فائده آن جذب کردن بول
از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مؤلف از شرائین

و اورده و ذی عنق مخلوق گشته و موضعش در میان حالبین و زهار است و فایده آن جمع کردن
بول و اخراج آن اما جلد منتسج است از لیفات و غشا یا و عصب و قلیل از لحم مملو است
و حس کثیر دارد و فایده آن ستر اعضا است و حفظ هیئت آنها و ادراک ملموسات اما دماغ
جوهر رخو مخاطی سفید رنگ عضوی رئیس مخروطی الشکل مرکب از مخ و شرائین و اورده و غشا رقیق
که مسمی به ام الدماغ است و غشاء صلب که مماس قحف است و مبدا روح نفسانی است و قاعده او
جانب پیشانی و زاویه او بطرف موخر دماغ است و در طول به سه قسم منقسم که آنرا بطون دماغ گویند
و در عرض به دو قسم منقسم و علت غائیه دماغ معلم اول گوید که وجود بهر حس و علم است در او زیرا که
بلند تر از مواضع بدن است و امام داود گوید که برودت دماغ تعدیل حرارت قلب می نماید
پس علت غائی او تعدیل قلب است و اگر وجود یکی از بهر وجود تعادل برودت بنا چنانچه
در انثی که حرارت قلب آن باعث بودن قلبش به دماغ رسیده فاش میگردد و نیز
شاید میشود که بسبب فقدان دماغ تعدیل قلب آن از برودت آب یابد و لذا وقت
بیرون شدن از آب ماهی میرد و صاحب جامع الحکمت تردیدش نموده که ماهیان با وجودیکه دماغ
ندارد از بیرون آمدن بخشکی می میرد پس علت غائیه دماغ شعور و حس و حرکت است اما نخاع
جسمیست شبیه بجوهر دماغ که از وی بالفقرات ممتد شده تا بعصعص رسیده و آن در عرض مثل
دماغ و نخاعش هست لیکن جدائی این و نخاع باعث غائیه اش محسوس نمیگردد و برای آن
سه غشا مخلوق اند اما چشمان پس هر واحد از و مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت اول
ملتحمه دوم قرنیه که رنگی ندارد سوم عنبیه که در چشم بعض سیاه و در چشم بعض ازرق می باشد و بدان
رطوبت بیضیه واقع است چهارم شبکیه بمخالفت آن رطوبت جلیدیه و بعد آن رطوبت زجاجیه
واقع است ... مشیمیه ... صلبیه ملتحمه کما قالت اما اذن مخلوق است از عصب سامعه
و لحم غضروفی و فائده آن حمل صوت است اما انف پس عضو ... اشتهای ... تجویف
... باتصال ... مشترک ... شبیه ...
تمام میگردد و جهت فضلات دماغی و ادراک روائح ... دهان ... شبیه ... پستان اند
و آواز و ... ناسلطا ... هر واحد مرکب است از لحم سفید غددی و ورد
شرائین و اورده و لیفات جمع شده و غشا بر محیط است و هر دو پستان مخلوق اند و در آن
جمع گردیده لبن می باید و باید دانست که منی از فضله هضم رابع متولد میگردد و در نوشتن آمده

بواسطه بیاض جواهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دم طمث در پستان زنان و منی در انثیین نر سپید شده
استعداد تولید پیدا می نماید و انثیین مردان خارج و بزرگ میباشند و انثیین زنان عریض صغیر و پوشیده
اما قضیب مرکب است از اعصاب و شرایین و اورده و عضلات و خلل و مملو است بلحم قلیل
و او بعظم نماند و اصل او رباطیست و فایده آن ایصال ماده برحم باشد و حس بسیار دارد و میان شکافته
آن و طول آن حد اقل از شش انگشت صاحبش و زیاده از ده انگشت نباشد و اغلظ از آنست که شرایین
آن بروح و اورده آن بدم و تجاویف بریح ممتلی شوند اما رحم پس عصبانی ذی عمق تا بفرج منتهی میگردد
و در اصل آن دو انثیین اند و از سره ابتدا کرده و فایده آن قبول حمل است و دو طبقه دارد و مشابه
بقضیب است و طولش کم از شش انگشت باحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد و فوهات عروق
بدو متصل شده اند برای فضله طمث و تغذیه جنین و مجری دارد محاذی بفم فرج جهت خروج جنین و فضول
منویه و بر فم آن غشاء است رقیق که ازاله بکارت بآن کنند و رحم در ایام حمل فراخ تر گردد و فضله طمث
در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را انجذاب بمنی شوق مفرط است و بجهت بوقت مجامعت
فم خویش کشاده مائل بطرف فرج میگردد کیفیت تولد جنین بدانکه وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد
پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین شش احوال متغیر میشود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه
حاصل میشود در وغلیان و بروز سوم یک نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بروز چهارم
نقطه بالایش پیدا آید و آن نقطه دماغ است و بروز ششم نقطه دیگر بطرف یمین ظهور می یابد و آن جگر است
و بروز هفتم نقطه چهارم که محیط بر مجموع میباشد مسمی بشیمه ظاهر میگردد و به نطفه موسوم میگردد و بر نحوه
اختلاف است اطباء را در آنکه اول از همه اعضاء کدامی عضو متکون میشود معلم اول گوید که چیزی
که اول تکون یابد قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و بتر دیدش
صاحب مجمع الحکمت مینویسد قوله غلط المعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع و الاعضاء
اللحمیة متاخرة فی الوجود انتهی و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدء
اعصاب است و رازی میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدو نشو و نموی جنین
و تغذیه آن محال است و نزد بعضی سره متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق
در و و متغیر میگردد بسرخی و جاری میشود از راه سره دم طمث بآن و این حالت تمام میشود
در چهار روز حالت سوم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز اتمام یابد حالت چهارم آنکه
... گشته صلب گردد و ترشح دم طمث و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در دوازده روز حالت تجسم آنکه اعضای اصلیه متولد شود و مزاج ذکوری یا انوثی حاصل گردد و این
تمام میشود در سه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابد
و این تمام میشود در پنج روز و بعد از هم در هفتاد روز جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نود روز
روح حیوانی متولد میشود و بعد نود و شش روز قدری روح حیوانی بطرف کبد میرود و بعد
صد روز روح حیوانی قادر است در دماغ میرسد و جنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکند
و در این وقت حالم جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد از این حاصل
میشود قوت کامله و جنین حرکت باراده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکور بمدت قلیله و در اناث
بمدت دراز تمام میشوند پس خلقت ذکور در هفت و سی روز تا چهل روز تمام می یابد و خلقت اناث
در چهل روز تا پنجاه و اطفالی که در ماه هفتم یا نهم یا زیاده از آن متولد شوند زنده مانند بخلاف هشتم اکثر میرند
بعض اوقات در رحم دو جنین یا اکثر از آن متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنی را
از شکم پنج جنین برآمدند و آنرا دو سبب اند یکی آنکه از اختلاف انزالین بواسطه حرکت مهیا جنین
واقع شود دوم آنکه از دو جماع یا زیاده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن
دو جنین یا زیاده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن دو جنین یا زیاده
تقدم و تاخیر روز ولادت است اما ارواح اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد شده
و بواسطه شرائین بتمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند به سه قسم یکی روح حیوانی که معدنش
قلب است دوم روح نفسانی که محلش دماغ است سوم روح طبیعی که محلش جگر است و بدانکه چون
از روح حیوانی قدری بدماغ رسد بروح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی بجگر آید
روح طبیعی گردد اما اخلاط جسمیست رطب بالفعل قابل تبدیل و تحلیل میگردد و لیس هی آن غذا
در اول استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا وهم نشود که صفرا و سودا که یابس اند
آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد از این یبوست یبوست بالقوه است مثل خون را که از بلغم و سودا را
که از احتراق اخلاط پیدا میشود خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه اخلاط ثانیه
جواب اولیه باعتبار نوعیت در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط میشود
پس چگونه خلط نقص نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو تمام اعضا
شود چهار استحاله مستحیل میگردد و هر یک را ازین استحاله هضم نامند هضم اول از زبان مرفوع است
تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کثیفش براه امعا دفع گردد که براز است

و لطیف آن براه ماساریقا بکبد میرسد و هضم دوم در جگر است و آن نضج کیلوس است
که آنرا کیموس خوانند و ازین نضج حاصل میشود شئے مانند رغوه و او صفرا است و شئی مثل رسوب
و او سودا است و شئے مصفی و او دم است و شئی خام و آن بلغم است و فضله این هضم براه گرده
و مثانه که بول است مندفع گردد و لطیفش بعروق میرود و هضم سوم در عروق است و عبارت است
از استحاله اخلاط باعضا و آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دو نوع خالی نیست یکے آنکه
فضول بود و بدن را از و حاجت نیست و آن قائم مقام اخلاط ناطبیعی است و اخراجش مفید
دوم آنکه بدن را باو حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق صغار رود فاق میشود تا
بوقت حاجت مستحیل شود [illegible] مزاج مقصود و از هضم سوم همین است سوم آنکه بمنزله طل یعنی شبنم
در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا باوست هضم چهارم در اعضا و آن
عبارت است از استحاله رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشوند در دوازده
ساعت [illegible] که استحاله معده شش ساعت و دیگر انتقالات بدو دو ساعت منتهی
میشود و اگر [illegible] از کل اخلاط البته و چهار جزو است پس نصف از آن یعنی دوازده جزو
خون خواهد بود [illegible] یعنی هشت جزو بلغم و ربع جز یعنی سه جزو صفرا و از صفرا ثلث جزو
یعنی یک جزو سودا و باید دانست که اخلاط چهار اند اول دم و او گرم و تر است دوم صفرا و او
گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد و تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و هر یکی ازین
هر چهار طبیعی بود یا غیر طبیعی پس دم طبیعی و او افضل ترین اخلاط است معتدل القوام طعم او شیرین
در رنگ و سرخ است و فائده آن تغذیه بدن تنها یا باخلاط دیگر و دم غیر طبیعی و او چهار گونه است
یکے آنکه زیاده [illegible] رقیق باشد دوم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا یا بلغم بود و اگر از صفرا بود
[illegible] پیدا باشد و اگر از بلغم بود رنگش بسفیدی زند سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
سودا و بلغم مے باشد اما از سودا اکثر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود رنگ او مائل بسیاهی باشد
و اگر از بلغم بود رنگش بسفیدی زند چهارم متعفن و سببش زیادتی حرارت است که اخلاط را گنده کند
و بلغم طبیعی [illegible] او مائل بشیرینی و فائده آن نرم داشتن و با خون ممزوج گشتن [illegible] غذای دماغ
و غیران شدن در وقت فقدان خون و بلغم غیر طبیعی و آن بر ده قسم است یکی بلغم مالح یعنی طعمش
نمکین بود و او مائل بحرارت و یبوست باشد زیرا که از آمیزش صفرای محترق حاصل مے آید
و آنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی طعمش ترش دارد و مائل ببرودت و یبوست است

سوم بلغم عفص یعنی طعمش عفص بود و او نیز مائل به برودت و یبوست است که سودا
باوی آمیزد چهارم بلغم حلو یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید چنانچه بلغم تفه که از خون
خام باشد زیرا که ماده آبیه برو غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل آبگینه بود و غلیظ باشد لیکن
رطوبت در وی باقی بود هفتم بلغم جصی یعنی مثل گچ و آن از همه اقسام غلیظتر است که رطوبتش به
تحلیل رفته باشد هشتم بلغم مائی که از همه اقسام رقیق و رطب است نهم بلغم مخاطی و هم بلغم خام
هر دو مختلف القوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است و اگر غیر محسوس بود خام و صفرا که
طبیعی رنگ او مائل بسرخی و زردی و در جگر پیدا و قسم میشود یکی همراه خون در عروق میرود برای
رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیقه نفوذ کند و غذای بعض اعضا مثل ریه میگردد
از جهت نماید قسم دوم همراه رود و از انجا بامعاء ریزد جهت غسل او و صفرای غیر طبیعی و آن بر چند قسم
نوعست یکی مره کمونی و آن در نفس خود بجگر فاسد شود دوم صفرای کراثی رنگ او چون
آب گندنا بود و او بذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای زنگاری و این نیز قسمی
از صفرای کراثی محترقه است که بشدت احتراق یابد و رنگ او زنگاری گردد چهارم مره صفرا
و آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود پنجم صفرای محی که رنگش و قوام آن مثل زرده بیضه
بود و آن به آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد ششم صفرای محترقه و آن را صفرای سوداوی نیز گویند
و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و بدانکه احتراق اخلاط عبارت از آنست که اجزای رقیق
و لطیفه تحلیل روند و آنچه باقی ماند کثیف گردد و سودای طبیعی و آن درد خون طبیعی است طعمش
میان حلاوت و عفوصت بود و آن در کبد پیدا و قسم منقسم میشود قسمی با خون برای تغلیظ دم
بعروق رود و غذای بعض اعضا گردد مثل عظم و قسم دوم بطحال رود و از انجا بمعده ریزد جهت
دغدغه غذا تا که باشتها آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبیعی و او بر سه نوعست یکی آنکه از احتراق اخلاط بود
و این قسم مفصل عنقریب گفته آید دوم آنکه از برودت خارجی یا داخلی خلطی که خلط منجمد گردد و سودا
غیر طبیعی است و این قلیل الوجود است سوم آنکه درد خون ناطبیعی بود و از هر خلطی که از اخلاط احتراق یابد
سودای غیر طبیعی بود اگر سودای طبیعی احتراق یابد پس سودای ردی و این قلیل الفساد است
و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل بشیرینی و آنچه احتراق تام یابد طعمش تلخ گردد سودای
صفراوی و او کثیر الفساد است لیکن زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ و سودای بلغمی آنچه
از ماده لزج باشد زود تحلیل نشود اگرچه ضررش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل بشیرینی

وعفونت سودای سوداوی آنچه سودای رقیق محترق میشود علاج قبول میکند و آنچه سودای
غلیظ محترق گردد جوشش آن کمتر نیز پراگنده به اعضا کمتر بود بجهت غلظ خود لیکن بقبول علاج عاصی بود
و آنچه از سودای رقیق بود طعمش ترش مائل بعفونت و آنچه از سودای غلیظ بود عفونت در ان
غالب و ترشی کمتر باشد و چونکه اخلاط اربعه ذکر یافتند بیان علل اربعهٔ آنها نیز لازم آمد زیرا که علم
بوجود شے کامل نمیشود الا بعد علم بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزے را گویند
که بآن وسیله کنند بحصول امر دیگر و در اصطلاح حکما آنرا یتوقف علیه الشئ و عام است که توقف برای
ماهیت بود یا برای وجود و این بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخلی بود یا خارجی پس اگر داخلی بود
بالقوة آنرا سبب مادی گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود آنرا سبب صوری گویند
مثل صورت سیف که سطح پاراست است و اگر خارج بود که موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون
حداد و اگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا بدانکه علت غائی اگرچه در وجود مؤخر است
لیکن در ذهن مقدم بسبب فاعلی چون حرارت معتدله است و سبب مادی او اغذیه و اشربه
معتدله کامل الکیموس و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و تسخین
و سبب فاعلی صفرا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای لطیف چرب شیرین و تیز و سبب صوری
او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تلطیف دم و سبب فاعلی بلغم حرارت قاصره و سبب مادی او
غذای غلیظ رطب لزج سرد و سبب صوری او نضج قاصر و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و غذا بودن بوقت
فقدان آن و سبب فاعلی سودا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت
و سبب صوری او تهشیف و سبب غائی او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج لغت
که حرارت اثر کند در جسمی که تری دارد و او را بحالتی که در حق آن مطلوب بود برگرداند و نضج باو کم اخلاط را
نضج خاص اعتدال قوامی است لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام مساوی است
مثلاً نضج بلغم بتقطیع و ترقیق و نضج صفرا بتغلیظ و نضج سودا بترقیق است اما در احتیاج بنضج است
پس مقصود از نضج اعتدال قوام است که تا در منسفع شدن آن قصوری نسازد و اشتراط
در حصول نضج حرارت ماخوذ است و متفق اند اطبا برای آنکه منضج صفرا بارد است پس حاصل کلام نضج
... جواب منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آلهٔ طبیعت در نضج حرارت غریزی است
از جهت نضج حرارت ثابت شده و اما اشیاء بارده در صفرا معاون طبیعت اند زیرا که طبیعت
بحسب هر ماده محتاج بمعاونیکه مناسب او است میباشد و این قادح مقصود نیست اما مزاج

وقتیکه ارکان ریزه ریزه شوند و مماس شوند هر واحد با دیگر فعل کند هر یکی بقوتهای متضاده
بدین طریق که بشکند هر رکن سورت کیفیت دیگری را و منکسر شود کیفیت آن پس هرگاه فعل و انفعال
منتهی شود حاصل گردد کیفیت متوسط و آن مزاج است و مزاج بر دو قسم منقسم میگردد یکی معتدل حقیقی
دوم معتدل غیر حقیقی زیرا که یا مشتق است از معتدل فی القسمت که او غیر معتدل است و آنرا معتدل
فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست از عدل فی القسمت بلکه ازینکه فوده این معتدل حقیقی است که وجود
ندارد زیرا که اگر هر چهار ارکان برابر باشند و یکی برابر دیگری غلبه نبود پس درین وقت وجود مرکب
صورت نخواهد بست که هر رکن از ارکان اربعه میل بکرهٔ خود دارد پس بالضرور هر یک بکرهٔ خود
خواهد رفت و بی قاسر یکجا قرار نخواهند گرفت و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبی است
منقسم میشود بهشت قسم یکی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوانی دوم معتدل صنفی
مثل ترکی و هندی سوم معتدل شخصی چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این چهار قسم نظر
با اصل خود و نظر بخارج خود هشت قسم گشتند و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که مشتق است
ازینکه فوده هشت قسم است و این هشت قسم بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چهار
نوع است یکی حار دوم بارد سوم رطب چهارم یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است
یکی حار یابس دوم حار رطب سوم بارد یابس چهارم بارد رطب و غیر معتدل که در مقابل
غیر معتدل است که آن معتدل فرضی طبی است او نیز هشت قسم است زیرا که چهار ازین
هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار مفرد یکی احر دوم ابرد سوم ارطب چهارم ایبس
و چهار مرکب یکی احر ایبس دوم احر ارطب سوم ابرد ایبس چهارم ابرد ارطب و بدانکه
اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اسنان سن شباب و اعدل اعضا جلد انمله
سبابه است پس جلد انامل دیگر پس جلد اصابع پس جلد کف پس جلد دست پس جلد مطلق
بدن است و حار در بدن قلب است پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه
پس ریه پس شرایین پس اورده پس جلد و بارد در بدن شعر پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس
جلد و یابس در بدن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا
پس شرایین پس اورده پس عضل متحرکه پس قلب پس عصب پس جلد و رطب
در بدن سمین است پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثرب پس ثدی پس انثیین

پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد اما قوی مصدر فعل اند یا بالذات پس اگر مصدر
فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر بے شعور و مختص بحیوان بود قوت حیوانیه نامند
و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبعی خوانند اما قوت طبعی کارش تغذیه و تنمیه و تخلیق کردن است
و او خادم بود یا مخدوم و مخدوم یا متصرفه برای بقاے شخص پس متصرفه برای بقاے شخص دو نوع است
یکی غاذیه و او آنست که غذا را مشابه بجوهر عضو میکند که بدل ما یتحلل منه شود دوم نامیه و او قوتیست
که زیاده کند اقطار جسم علی التناسب الطبیعی و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخدومه نیز
بر دو نوع است یکی مولده و او قوتیست که جوهر منی را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد دوم جزء منی را
مختص بعضو عضو دوم مصوره و او قوتیست که صادر شود از و تخطیط و تشکیل اعضا و خادم بر چهار
نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم هاضمه چهارم دافعه و خادم این هر چهار کیفیات اربعه اند
و این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نامیه است و نامیه و غاذیه خادم مولده اند و مولده
خادم مصوره است اما قوت نفسانی که از و حاصل میشود حس و حرکت و محلش دماغ است
و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع است یکی باعثه بر حرکت و آن را
شوقیه خوانند و خادم شوقیه شهوانیه و غاذیه اند دوم برای حرکت که فاعله گویند و حرکت او
بر دو قسم است یکی برای قبض و دوم برای بسط پس حرکت قبض بدین طریق حاصل آید
که کشیده شود عضل پس منجذب شود و از و تیاره منقبض گردد عضو و حرکت بسط بدین نهج است
که فرخ شود عضل پس دراز گردد و تر و منبسط شود عضو دوم مدرکه و آن بر دو نوع است
یکی مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جواسیس اند برای مدرکه باطنیه
و آن بر پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم شم چهارم ذوق پنجم لمس اما مدرکه باطنیه
و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمسه ظاهریه اشیاء محسوسه
باو موری میشوند و محلش مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال و او را خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید باوی سپرد میکند و جای آن موخر بطن اول
دماغ است سوم متصرفه و آن را متخیله نیز نامند و او قوت است که در صور محسوسه که بخیال
موجود اند تصرف می نماید و محلش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم وهم و او ادراک معانی جزئیه
که محسوسات تمام ضد میکند مثل صداقت عداوت زید و محلش آخر بطن دوم دماغ است
پنجم حافظه و او قوتیست که چون خیال و وهم در چیزی تصرف کنند آن را نگاه دارد و او را متذکره

نیز نامند زیرا که چیزها که فراموش شده باز بیاد می آرد و محلش بطن آخر دماغ است اما قوت حیوانی
و او قوتیست که مستعد میکند سائر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است
اما افعال و آن بر دو گونه است یکی مفرد دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت
تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما اسباب ضروریه
و آن از شش نوع اند زیرا که اگر لطیف آن عارض شود حاجت رفع و آن هوا است
و اگر عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود
ضرورت آن اعضا را بواسطه استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش [illegible]
اعضا را پس اگر عارض شود ضرورتش بی اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و اگر عارض شود
آن فقط بی اختیار باشد نوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را اعراض نفسانیه
اما هوا که محیط است با بدان و محتاج میشود بسوی آن انسان باستنشاق برای تعدیل روح
و اخراج فضلات آن به برآوردن نفس پس تا وقتیکه هوا صاف و پاک از کدورات و معتدل باشد
هر آینه پیدا نخواهد کرد صحت را و الا پیدا خواهد نمود مرض و تغیر آتش از اعتدال طبیعی باشد یا غیر طبیعی
اما تغیرات طبیعیه تغیرات فصول اند و فصول ماوراء خط استوا چهار اند اول ربیع و او معتدل
دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن سرد و خشک چهارم [illegible]
و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه بربیع امراض مثل صرع و زکام و سعال
و بصیف مثل وجع اذن و بخریف مثل تقطیر بول و سل و بشتا مثل زکام و صداع و ذات الجنب
پیدا میشوند و تغیرات غیر طبیعیه یا غیر مضاد اند لطبیعت انسان یا مضاد پس تغیر مضاد [illegible] نوع اند
یکی آنکه حادث شوند باسباب سماوی مثل جمع شدن کواکب سیاره در برج مثل مشتری و زهره [illegible]
آفتاب پس به تجمیع اینها حرارت حاصل میشود دوم آنکه حاصل شوند باسباب ارض باختلاف نواحی
و ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال جبال و بحار وغیره اما نواحی و ریاح پس ریاح جنوبی
و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دبور و ناحیه آن
هر دو قریب اعتدال اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوسی است از دائره نصف النهار
که واقع است در مقابل آن بلد در میان سمت آن بلد و معدل النهار و بدانکه اقلیم
دوم و سوم کثیر الحرارت اند و اقلیم اول و چهارم قریب باعتدال و اقلیم پنجم و ششم و هفتم
کثیر البرودت اند و شناخته میشود اقالیم بتعداد ساعات درازی ایام پس اقلیم اول آنست

که در ابتدا آن نهایت درازی روزش دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم پانزده ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد و در وسطش پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم هفده ساعت باشد و در وسط آن هفده ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز هفده و نصف ساعت باشد و در وسط آن هیجده ساعت ربع کم

اما وضع بلد پس آن بلد که مرتفع باشد بارد و واضح است و آنکه پست باشد حار است و آنکه متوسط به بلندی و پستی بود از هر دو واضح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است و جنوبی سرد و کوه مغربی بهتر است از مشرق اما نزدیکی بحار دو بهر طرف که بود هوا را تر سازد اما دریاے شمالی سرد کننده هوا است و دریاے جنوبی بضد آن و مشرقی هوا را تر مے کند فقط و مغربی غلیظ تر و شهری که در وسط دریا یا بکنارهٔ آن بود معتدل بحرارت و برودت باشد بسبب استغنای هوا از آن بلد از موثرات اما اختلاف ارض بلد پس زمین کسر بد و رطبه گرم و خشک و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کنندهٔ اعضا و زمین طینیه رطب است و زمین نمناک تر است

اما ماکول و مشروب بدانکه وقتیکه وارد شود شئے در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه یا متغیر شود از بدن پس اگر مشابه شود به بدن یعنی جزو بدن گردد نام نهاده میشود غذای مطلق و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود دواے معتدل و یا متغیر کند بدن را و او سم مطلق است و یا مساوی بود بهر دو جانب یعنی متغیر شود از و متغیر گرداند او را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده شود غذاے دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود دوای سمی و اگر بدن را فاسد نکند نام نهاده شود دواے مطلق و میگویند که تاثیر آن شئے اگر بماده باشد غذای مطلق است مثل نان و اگر تاثیرش بکیفیت بود دوای مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن بصورت باشد نام نهاده میشود ذوی الخاصیت مثل زهر مهره و اگر تاثیرش بماده و کیفیت بود نام نهاده شود غذاے دوائی مثل شیر و اگر تاثیر آن بکیفیت و صورت بود نام نهاده شود دوای ذو الخاصیت مثل کاسنی و اگر تاثیر بماده و صورت بود نام نهاده شود غذای ذو الخاصیت

مثل روغن زرد و اگر تاثیرش بماده و کیفیت و صورت بود نام نهاده شود غذاے ذوالخاصیت مثل سیب و بدانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بینها پس غذا که خون رقیق پیدا کند نام نهاده شود بغذاء لطیف و آنچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود بغذای غلیظ و آنچه خون متوسط پیدا کند نام نهاده شود غذاے متوسط و هر یک ازین اقسام ثلثه کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا میباشد و نیز هر یک ازینها صالح الکیموس یا ردی الکیموس مے باشد پس بعد ضرب هیجده اقسام مے شوند به تفصیلیکه در جدول مندرج

نقشه جدول هیجده اقسام

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا زردهٔ بیضه مرغ نیم برشت یا برشته	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند بچه کبوتر	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و هر چه تیز باشد و تند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ در روغن برشته	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم روسے	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک ساخته

اما آب غذا نمی شود لیکن در بدن فائده مثل ترقیق غذا می بخشد تا در مجاری تنگ نفوذ نماید و ترطیب و تبرید اعضا و تسکین حرارت میکند و بهترین آبها آبیست که بر گل خالص یا بسنگریزهها جاری بود و آفتاب برو تابد و مجرے او بسمت مشرق یا شمال باشد بفاصله کثیر از بلندی منحدر شود و زود گرم و سرد گردد و تیز رو باشد و وقتیکه بیاشامند تشنگی بنشاند و چیزے را که با وی طبخ دهند جلد مهرا گردد و اکثرے ازین صفات با آب گنگ موجود اند و بعد این آب موصوفه آب باران بهتر است زیرا که خفیف الوزن و ناضج و سریع الانحدار از معده است لیکن جلد تر متعفن میگردد بجهة لطافت و رطوبت خود و اصلاحش طبخ قرار داده اند و بعد ازین آبیکه بقرع انبیق کشیده شود

بهتر است و آب ذهبی مقوی دل و آب حدیدی مقوی احشا و محرک و سخت کننده اعضاست
و آب گرم مفسد معده و زائل کننده قولنج و مسکن وجع و مدر بول و حیض است و ابداع بارد
و اصحاب صرع شرباً و قطوراً مفید و آب سرد مقوی معده و محرک شهوة و مسکن عطش است و اعصاب
و احشا را شدید مضرت دارد و آب چاه اثقل است باید که بعد از کشیدن بقرع انبیق استعمالش کنند
اما استفراغ و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت باعث
انصراف شود بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سدد یا از ضعف دافعه یا انضمام یا از غلظ
ماده یا از لزوجت ماده وغیره بود و استفراغ در اضداد اسباب احتباس حادث می یابد
و بدانکه استفراغ مفرط موجب تبرید و تخفیف و ضعف بود و احتباس مفرط موجب سدد و سقوط
شهوه و ثقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت است اما حرکت و سکون بدنی
پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون بقای ماده بود بر قوة یا فعل
پس حرکت موجب تسخین و تحلیل فضلات و خفت بدن است و سکون بضد آن اما اعراض
نفسانی که آنرا حرکت و سکون نفسانی نیز گویند و او حرکتیست روحی بطرف داخل یا بطرف خارج
یا بطرفین پس بطرف خارج دفعةً مثل غضب یا قلیلاً قلیلاً مثل فرح و بطرف داخل دفعةً
مثل خوف یا قلیلاً قلیلاً مثل غم و بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح بباعث خجلت
اول بجانب داخل بعده بطرف خارج و ایضاً لازم است حرکت نفسانی را سرعت ما تحرک الیه
و برودت ما تحرک عنه و کثرت حرکت نفسانی مهلک است و افراط سکون نفسانی مبرد
اما نوم و یقظه پس نوم بخلو معده مبرد است و نوم نهار مفسد لون و مرخی قوی نفسانی
و مورث صلابت طحال است و کسی را که عادت بود ترکش لازم است الا بتدریج و یقظه
مفرط مضعف دماغ است اما اجناس پس مزاج مردان حار یابس است به نسبت زنان
و مزاج زنان سرد و تر است به نسبت مردان اما اسنان و آن چهار اند یکی سن نمو دوم سن وقوف
سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمو او پنج نوعست یکی سن طفولیت و او
وقتی بود که مولود قابل نشست و برخاست نباشد دوم سن صبویت و او بعد از نهوض و قبل
از سخت شدن اعضا بود سوم سن ترعرع و او بعد رویدن دندانست چهارم سن رهاق
و او آنست که مولود ببلوغ رسد پنجم سن فتا و این سن شباب است تا سی سال و سن وقوف
و آن بعد گذشتن سن نمو بود تا چهل سال و حرارت و یبوست درین سال غلبه مینماید

وسن کهولت که آن را سن انحطاط نیز نامند و او آنست که ظاهر شود درو نقصان لیکن قوت هنوز
ضعیف نشده باشد و این سن تا شصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه مے نماید
وسن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند اما صناعات
و عادات پس صناعات مثل حدادی مسخن و مجفف است و افراطش موجب تحلیل رطوبات
و در موسم صیف بصفراوی مزاج مفرطش اکاری موجب یبس است و قصارے بالعکس آن
و صتابے در موسم ربیع دموی مزاج را مضر بود و معماری بالعکس آن و عادات پس ترک آن
بتدریج لازم است اگر قبیح بود اما اسباب غیر ضرورے پس آن مضاد اند طبیعت را مثل
استعمال سموات یا غیر مضاد اند مثل وضع ضماده فائده اسباب مشهوره نزد اطبا بدین تفصیل اند
که اگر سبب فاعل باشد برائے حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود فاعل و مغیره و اگر سبب
حافظ باشد برائے حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود حافظ و بتقدیرین بدنے خواهد بود
یا غیر بدنے اما بدنی و غیر بدنے پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود یا عرض پس جوهر
مثل اغذیه و زیادتے اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس و برائے هر واحد
از احوال ثلثه سته سبب اند زیرا که سبب امری از امور خارجیه یا نفسانیه خواهد بود و از خلط
و مزاج و ترکیب نخواهد بود نام نهاده خواهد شد بادی و اگر بالعکس این خواهد بود نام نهاده
خواهد شد بدنی بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد حالتے را از احوال ثلثه پس اگر پیدا
خواهد نمود حالتے را با واسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقے و اگر پیدا خواهد ساخت
حالتے را بی واسطه نام نهاده خواهد شد سبب واصلے اما مثال سبب بادی برای صحت و هم
برائے مرض مثل خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و غضب و مثال سبب سابقے
برائے صحت مثل نضج تام و بحران جید و برائے مرض مثل امتلا جهت حمی عفنه و مثال
سبب واصلی برائے صحت اعتدال مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و بدانکه این امثله
که ذکر کردیم برائے صحت اگر واقع شوند درمیان مرض پس اسباب مسطوره برای حالت
متوسطه خواهند شد و گاه شئے واحد هم سبب و هم مرض و هم عرض باعتبارات مختلفه میباشد

جزو دوم در احوال بدن انسان

جالینوس گوید که احوال ابدان مردم سه اند
یکے صحت دوم مرض سوم حالت متوسطه اما صحت حالتیست بدنی که جاری میشوند جمیع افعال
بسلامتی بر مجرای طبعی و مرض حالتیست بخلاف این و حالت ثالثه حالتے است که نه حد صحت

بر وصادق آید نہ حار مرض پیش حال شیخ و نافہ اما مرض واو بر دو قسم است یکے مفرد دوم
مرکب پس مفرد البتہ سہ قسم است یکی سوء المزاج دوم مرض الترکیب سوم تفرق اتصال اما سوء مزاج
واو نیز بر دو نوع است یکی متفق کہ وی را مستوی نیز نامند دوم مختلف و در معنی ہر دو لفظ
اطبا اختلاف نمودہ اند چنانچہ شیخ الرئیس گوید کہ آنچہ در جوہر عضو مستقر شود و مبالغش
و در طبیعت متفاوت نماند و حکم مزاج اصلی پیدا کند مستوی است والا مختلف و جالینوس گوید
کہ آنچہ در جمیع بدن عام بود مستوی است و آنچہ مخصوص بعضو بود مختلف است ابو سہل
مسیحی گوید کہ آنچہ از ابتدا شکلی دہد مستوی و آنچہ بعد بہ مختلف است پس بقول شیخ
و مسیحی حمی عفنی سوء مزاج مختلف بود و بقول جالینوس مستوی و مرض نزد شیخ مستوی است
و نزد جالینوس مختلف و پوشیدہ نماند کہ سوء مزاج گاہ خلقی بود و گاہ عارضی خلقی آنست
کہ مزاج در اصل خلقت غیر معتدل باشد و عارضی آنست کہ مزاج در اصل خلقت
معتدل بودہ باشد و بعد متغیر گردد و سوء مزاج منقسم میشود بمادی و ساذج پس مادی آنست
کہ از جہت خلطے حادث شود و ساذج آنست کہ بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست
خارجی حادث گردد و سوء مزاج خارجی و مادی شانزدہ قسم است چنانچہ درین جدول

جدول

سوء مزاج خارجی مفرد حار چون تپ دق	سوء مزاج خارجی مفرد بارد چون جمود کہ از رسیدن برودت خارجی مے افتد	سوء مزاج خارجی مفرد رطب چون ترہل در ابتدا	سوء مزاج خارجی مفرد یابس چون تشنج یابس کہ از ریاضت و استفراغ افتد
سوء مزاج خارجی مرکب حار رطب چون استنشاق ہوای جنوبی	سوء مزاج خارجی مرکب حار یابس چون دق بدرجہ دوم و سوم	سوء مزاج خارجی مرکب بارد رطب چون ترہل مستحکم	سوء مزاج خارجی مرکب بارد یابس چون قحل شیخوخت
سوء مزاج مادی مفرد حار چون تپ دموی و صفراوی کہ نیفے از بر و خلط بود	سوء مزاج مادی مفرد بارد چون فالج	سوء مزاج مادی مفرد رطب چون استسقاء لحمی	سوء مزاج مادی مفرد یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب حار رطب چون تپ دموی	سوء مزاج مادی مرکب حار یابس چون غب خالص	سوء مزاج مادی مرکب بارد رطب چون تپ بلغمی	سوء مزاج مادی مرکب بارد یابس چون حمی سوداوی

سوال وجود سوء مزاج مادی مفرد محال ست زیرا کہ ہیچ خلطے نیست کہ آن را کیفیت واحد باشد

پس هرگاه خلطے از اخلاط اربعه خواهد افزود بر کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود و جواب در وجود سوء مزاج
افزودن ماده شرط نیست بلکه تغیر کافیست و بدین نهج رطوبت خون از اغذیه یا اشربه زیاده شود
و حرارتش برحال خود ماند پس وجود سوء مزاج مادی مفرد متحقق بشود و نیز اگر فرض کنیم که خلطے از اخلاط اربعه
بیفزود پس درینصورت ممکن است که مثلاً چون خون بیفزاید حرارت او اشتداد نماید و رطوبتش
از جهت غذا یا دوا که معدل رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است که در خون و صفرا تغیر
پدید آید در رطوبت و یبوست هر دو از جهت فعل و انفعال برحال اصلے ماند فقط حرارت
خون و صفرا شدت پذیرد و قس علے هذا ما بقی اما مرض الترکیب و آن بر چهار قسم است
یکے مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد چهارم وضع اما امراض خلقت پس آن نیز چهار نوع اند
یکے امراض شکل چون اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند
یکے اتساع مجاری مثل اتساع حدقه چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجری مراره سوم
ضیق المجاری مثل ضیق مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و رحم و خشونت
قصبه ریه چهارم امراض التجاویف و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسه انثیین
دوم آنکه کوچک شود مثل صغر معده سوم آنکه خالی شود مثل خلو تجاویف قلب در فرح مهلک
چهارم آنکه ممتلے و منسد شود چنانچه در صرع و سکته دوم امراض المقدار و آن یا بزیادتی بود یا بنقصان
و آن هر دو یا عام باشند مثل سمن مفرط یا خاص باشند مثل داء الفیل سوم امراض العدد پس
عدد عضو یا کما ینبغے باشند یا نه اما اگر کما ینبغے نبود پس یا کم خواهد بود یا زیاده مثل کمی و زیادتی
اصابع و این یا طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس زیادتی کلی مثل زیادتی کلی
اصابع و زیادتی و کمی جزئی مثل زیادتی و کمی جزو اصابع اما زیادتی غیر طبعی چون ظفره و کمی
غیر طبعی مثل قطع انگشت و پوشیده نماند که طبعی آنست که مثلش در بدن دیگر اعضا موجود باشد
و غیر طبعی برعکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضع بتخلع یا بتغیر اما تفرق
اتصال پس بدانکه اسمای تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر استقادم نشده باشد قرحه و اگر استقادم شده باشد
تفسخ اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعرض بود صدع و اگر بطول بود تفرق و اگر در غضروف
بعرض بود فسخ و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شدخ و اگر در عروق بود پس اگر در عرض
باشد بتر و اگر در طول باشد صدع و اگر نیچه بود که دهن رگها کشاده گردد شق گویند اما مرکب این

از جمع آمدن امراض مفرده واقع شود مثل کہ از جملۂ دق و قرحۂ ریہ مرکب است و بیمار امراض
مرکب یا حسب مشابهت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض
چون صرع و پوشیده نماند کہ مرض اصلی بود و بشرکت انچہ اول حادث گردد اصلی بود و آنچہ از سکون
مرض اول ساکن شود بشرکت باشد و مرضیکہ بشرکت بود یا بواسطۂ مجاورت باشد یا بواسطۂ
آنکہ از عضو با آفت طریقے بدو بود یا آنکہ میان عضوین یکے خادم و دیگرے مخدوم باشد یا چون
عصب و دماغ یا مبدء و فعلش بود چون حجاب و ریہ یا محاذی عضو با آفت چون دماغ و معده
یا منصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و مرضیکہ بہ صحت منتهی گردد بر چہار ازمنہ منقسم میشود
یکے ابتدا دوم تزاید سوم انتها چہارم انحطاط زیرا کہ آنوقت کہ مرض حادث شود زمانۂ ابتدا گویند
و وقتیکہ بزیادتی بود زمانہ تزاید خوانند و وقتیکہ بخفت پذیرد و نہ تزاید قبول کند زمانۂ انتها گویند
و وقتیکہ خفت و کمی در مرض پدید آید زمانہ انحطاط شمارند و گویند کہ امراض متعدیہ باشند
و متوارثہ پس امراض متعدیہ آن باشند کہ از شخصے بشخصے منتقل شوند مثل جذام و برص و آبلہ و قروح عفنہ
و سل و وبا و امراض متوارثہ آن باشند کہ از والدین بفرزندان رسند مثل برص و نقرس و وجع
مفاصل و سل و جذام و مالیخولیا و رمد و بواسیر و این همہ کہ گذشتہ شد از قبیل ممکن الوقوع است
جزو سوم در علامات بدانکہ علامت آنست کہ استدلال کنند بدو بحالت بدن و آن امور جلیہ اند
کہ وقوف می یابد طبیب بسبب شان بر احوال خفیہ بدن و آن گاه نافع میشوند طبیب را فقط و آن امور اند
کہ دلالت کنند بر حال ماضی مثل نداوه بدن بتقادم عرق و این را مسمی میشود بمذکره و گاه نافع شوند
بمریض و آن امور اند کہ دلالت مینمایند بر احوال مریض چون دلالت نبض و غیره بر حالت موجوده
و آن مسمی میشود بدال و گاه نافع بهر دو شوند و آن امور اند کہ دلالت میکنند بر زمانہ مستقبل
چون دلالت اختلاج لب زیرین بر قی و این را سابق العلم و تقدم المعرفہ نامند و علامات امزجه
جبلیہ بچند نوع منقسم میشوند یکی ملمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد مثلاً کیفیتی از کیفیات اربعہ
دلیل آن کیفیت بود دوم لحم و شحم و سمین کثرت اینها دلالت میکند بر غلبہ امزجه اینها و قلت اینها
بر عکس آن مثلاً لحم دلیل حرارت بود و سمین دلیل برودت سوم شعر غلظت و سیاهی و کثرتش
دلالت بر حرارت و یبس نماید و بیاض آن بہ برودت و حمرتش دلیل اعتدال مزاج باشد
چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت و حمرت بر حرارت دم و صفرت بر حرارت
صفرا و کدورت بر سودا بود پنجم افعال نفسانی کثرت و سرعت و قوت اینها دلیل حرارت و سرعت

زوال آنها دلیل رطوبت وثبات آنها دلیل یبوست وبلادت شان دلیل برودت وحدت ذهن
دلیل حرارت وشدت ووقار وحیا دلیل برودت باشد ششم افعال طبیعیه اگر کامل اند دلیل اعتدال
واگر سریع اند دلیل حرارت واگر بطی اند دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضا عظم نبض وسعت سینه
دلیل حرارت باشد وبخلاف آن دلیل برودت هشتم نوم ویقظه اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج است
وکثرت یقظه دلیل حرارت ویبوست وکثرت نوم دلیل برودت ورطوبت نهم کیفیت انفعال سرعت
انفعال بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود دهم فضول مندفعه شدت رائحه وصبغ آن
دلیل حرارت بود وضد آن دلیل برودت وکثرتش دلیل رطوبت وقلتش دلیل یبوست است
وعلامتهای امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفرده شناخته میشوند وعلامات داله بر احوال بدن انسان
از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حمرت وتمدد وحلاوت دهن وتکدر حواس
وحمرت قاروره وچشم وزبان وظهور بثورها ودنبلها وسیلان دم از بن دندان وبینی علامات
غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن وچشم وزبان وقاروره ولینت لمس وضعف هضم وقلت عطش
وعلامات غلبه صفرا زردی رنگ بدن وچشم وزبان وقاروره وخشکی بدن ومنخرین
وضعف شهوت طعام وتلخی دهن وغثیان ووقوع قی اصفر واخضر وقشعریره وشدت
عطش وعلامات غلبه سودا سیاهی بول وچشم وبدن وزبان وشهوت کاذب وکثرت افکار
وگاه بر نوع ماده سن وعادت وبلد وصنعت وفصل وتدابیر مقدم دلالت میکنند مثلا
سن شیخوخت وسکونت وغواصی وبلد وفصل بارد وتدبیر مقدم که بارد بود بر برودت ماده دال است
وگاه بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا وخیالات اصفر
بر صفرا وخیالات سرخ بر دم وخیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید وبدانکه علامات امراض ترکیب
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلا اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت بود
وبخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بحالے مثلا اگر تناسب اعضا کما ینبغی
باشد دلیل صحت بود وبخلاف آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال بافعال
پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است واگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت ورداءت
ترکیب است واگر پراگنده اند دلیل حرارت است وچون نبض ونفس وبول وبراز از علامات
کلیه دال بودند از جهت شرح هر یک لازم آمد اما نبض پس آن حرکتی است وضعی برای
اوعیه روح مؤلف از انبساط وانقباض ونبض بر اکثر حال دل دلالت میکند واسباب

گردیده شود و نبض دست راست بدست راست و نبض دست چپ بدست چپ مریض پیش طبیب نشسته مریض هیچ چیزی که بدست و بازوی او به پهلو و زمین و بالین و غیره چسپیده نبود و نشیند و از حرکات که حرکت نبض را متغیر نماید محترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نبض ده اند اما جنس اول یا خود حرکت از مقدار انبساط منقسم میشود به نه قسم یکی طویل دوم قصیر سوم معتدل چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل هفتم شاهق که آنرا مشرف نیز گویند هشتم منخفض نهم معتدل و از ترکیب این اقسام حاصل شوند پنجاه و چهار قسم زیرا که ترکیب بنحو افراد و از ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و خماسی و ما فوق آن از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشوند یعنی آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد بسبب اجتماع ضدین محالست

جدول مثال ترکیب ثنائی

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

جدول مثال ترکیب ثلاثی

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

اما ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شد نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شد نه نه و مجموع آن بیست و هفت قسم حاصل آمدند

چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاثه آنست که اول حفظ کرده شوند دو قسم بعده اعتبار کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طولی و عریض از قسم عرضی پس ضم کرده شود باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شود سه قسم زیرا که طویل عریض یا مشرف خواهد بود یا منخفض یا معتدل قس کل علی هذا ما بقی پس مجموعه بیست و هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدانکه طویل آنست که اجزای نبضش در طول اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قصیر آنکه ضد این باشد و سببش قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزای نبضش موافق مقیس علیه محسوس شوند و سبب او توسط حال بینهما است و عریض آنکه اجزای نبضش در قطر عرض اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما و مشرف آنکه اجزای نبضش در ارتفاع اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است و منخفض ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع انامل و او سه نوع است یکی قوی و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بکوبد و او دلالت میکند بر قوت حیوانی دوم ضعیف و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس سوم ماخوذ است از زمانه حرکت و او سه نوع است یکی سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت نسیم بارد است و این نبض دلالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی دوم بطی و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او نیز سه نوع است یکی متواتر که زمانه سکونش نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترویح و ضعف قوت حیوانی است دوم متفاوت که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس پنجم ماخوذ است از قوام آله و آن نیز سه نوع است یکی صلب که دلالت میکند بر یبس دوم لین که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس ششم ماخوذ است از امتلاء و خلو نبض و او نیز سه نوع است یکی ممتلی سبب او کثرت دم و روح باشد دوم خالی که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هفتم ماخوذ است از ملمس آله و او نیز سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم بارد که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هشتم ماخوذ است از استوای و اختلاف و او بر دو قسم است یکی مستوی و او آنست که در جمیع قرعات مساوی بود و دلالت میکند بر حسن بدن دوم مختلف که ضد آن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او آنست که اختلافش را نظامی باشد یعنی مراتب او در چند دور اختلافی واحد دوم مختلف مطلق و او آنست

که اختلافش را انتظامے نباشد یعنی بهر دور اختلافے دیگر محسوس شود و جنس نهم و آن باعتبار وقت
از حال وزن واو بر دو قسم ست یکی جید الوزن که حاصل میشود بر وقت صحت مناسب سن صاحب نبض
و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جید الوزن واو بر سه نوع ست یکی متغیر الوزن واو آنست
که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلا نبض صبے مثل صاحب شباب باشد دوم مباین الوزن
واو آنست که صاحب شباب را نبض صبے باشد سوم خارج الوزن واو آنست که وزنش مشابه هیچ وزن
از اوزان نبض نباشد واین ردی ست و چون اجناس بسیطه نبض ذکر یافتند بیان انواع
مرکبه آن لازم آمد پس انواع مرکبه نبض و آن بیست و چند نوع اند یکی عظیم واو نبضی ست که در اقطار ثلثه
زائد باشد سبب کثرت حرارت ست دوم صغیر و آن ضد او ست سوم معتدل متوسط بینهما
چهارم غلیظ واو آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم رقیق واو ضد اوست ششم معتدل متوسط بینهما
واین اقسام مرکبه نبض دلالت میکند بر آن شئے که دلالت میکنند بسائط انها هفتم منشاری و آن
نبضے ست که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور در صلابت و لینت باشد و دلالت
میکند بر ورم حار عظیم که در اعضاء عصبانی بود و بر انصباب ماده در جرم عروق هشتم موجی
واو نبضیست مشابه منشاری لیکن الین ازو مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند
بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نهم دودے واو نبضے است مشابه موجی لیکن صغیر ازو
و دلالت میکند بر سقوط قوت دهم نملی واو نبضیست مشابه بدودی لیکن صغیرتر و متواترتر
ازو ضعف این اغلب از دودی میباشد و بوقت قرب مرگ حادث گردد و بعد وضع حمل نیز دال
بر هلاکت است یازدهم ذنب الفار واو آنست که بتدریج اختلاف قبول کند یعنی اندک اندک
در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیادتی بسوی نقصان اختلاف پدید آید
پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهای خود رجوع بحالت اولی نماید ذنب راجع گویند
و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بجائیکه حرکتش احساس نکرده شود ذنب
منقطع گویند والا ذنب ثابت دوازدهم غزالی واو آنست که قرع کند انامل را یکبار
و باز قرع کند مرتبه دوم بحیثیتے که سکون در میان آن محسوس گردد و دلالت میکند
بر شدت حاجت ترویح نسیم سیزدهم مسلے واو مثل ذنب الفار است لیکن عودش بحالت اول
بتدریج بود و عود آن دفعةً چهاردهم ذو الفترة واو آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع باشد
حرکت پانزدهم واقع فی الوسط واو آنست که حرکت کند وقتیکه متوقع باشد سکون و دلالت میکند

بر شدت حرارت شانزدهم مطرقی و او آنست که حرکتش چون حرکت مطرقه باشد یعنی
شروع کند اول انامل را و عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول شدن غایت مرکز
باز انامل را شروع نموده حرکت انبساطی تمام کند هفدهم مرتعش و او آنست که حرکتش مثل حرکت
رعشه بود هیجدهم ملتوی است و او آنست که حرکتش مثل ریسمان پیچیده محسوس گردد نوزدهم
مرتعب و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بدانکه نبض مردان باعتبار زنان
قوی تر و عظیم تر و بطی تر بود و نبض حامله عظیم و سریع و متواتر زیاده از آن باشد که قبل از
حمل بود و نبض کودک نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر بود و نبض بالغان قوی تر از سابق هم
قدر بجوانی رسد قوی شود و نبض کهول نسبت بجوانان بطی بود و عظم و قوت
میانه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در ربیع بحسب امر مشترک بود الا در قوت افزون
در شهرهای معتدل موافق آن و در صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف باشد و در شهرهای گرم
موافق آن و در خریف مختلف مائل بضعف باشد و در شهرهای مختلف الهوا موافق آن و در شتا بطی
بود یا صغیر لیکن نبض محروریان در سرما قوی تر گردد و در شهرهای سرد موافق آن و نبض
خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکبار بسببی
خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد که مرتعش گردد و نبض ریاضت بتدریج قوی تر
و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود
صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد و هرگاه ریاضت بافراط تمام رسد
نبض را دودی یا نملی نماید و نبض طعامیکه باعتدال خورده شود عظیم و قوی و متواتر بود
و نبض طعامی که بافراط خورده شود مختلف و بی انتظام باشد و نبض طعامیکه بسیار
کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن بآب گرم نبض را عظیم کند خصوصاً
که در حمام بعمل آرند و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن رسد نبض را صغیر سازد
و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن نرسد بلکه ظاهر تن سرد شود و بباطن حرارت
جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و نبض در
خجالت بطی و عظیم و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و در فزع سریع و مرتعش و غیر منتظم
و نبض در ابتدا او جع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض منشاری و مرتعش و در ورم
بارد بطی و در ورم نرم موجی و در ورم صلب منشاری بود و اما النفس پس نفس غیر طبیعی [illegible]

بیکے عظیم و او آنست که بوقت دم زدن سینه وشش فراخ تر شود تا هوا اکثر اندرون رود و آنرا
سه سبب اند یکی بسیارے قوت دوم فرمابرداری آلات سوم بسیاری حاجت دوم صغیر
و او ضد عظیم است سوم شدید و این نفس مشابه باشد و سبب این کثرت حاجت است
و دلالت میکند بر قائم بودن قوت و نبودن آفت در آلات چهارم شاهق و او آنست که طرف زیرین
سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب و عضلهاے نیمه طرف زیرین و سبب او کثرت حاجت است
و این قسم در حمی وبائی اکثر حادث میگردد پنجم طویل و او آنست که حرکت انبساطی دراز تر باشد
تا هواے بیرونی بیشتر اندر رود و این قسم بسبب تنگی آلات تنفس و بسبب دردی که بعد سینه هوا
از سبب او دشوار شود می باشد ششم قصیر و این ضد طویل است هفتم سریع و او آنست
که حرکتهای انبساط و انقباض کوتاه شوند و سبب آن کثرت حاجت است زیرا که طبیعت میخواهد
که هوای دخانی را زودتر بیرون کند و هوای تازه را اندرون کشد و گاه این قسم بسبب الم
و آفتیکه اندر آلات تنفس واقع شود می افتد هشتم بطی و آن ضد سریع است نهم متواتر
و او آنست که مدت میان دم زدن کوتاه بود و سبب این کثرت حاجت است و گاه این قسم
بسبب آفتیکه بآلات واقع شود میباشد زیرا که از عظم باز دارد و طبیعت بدین سبب
بتواتر رجوع کند دهم بارد پس نفس بارد و نشان سرد شدن دل و تحلیل حرارت غریزی است
یازدهم مختلف و اختلاف و اسباب این قسم موافق نبض مختلف باشد دوازدهم
متضاعف و او آنست که حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مانند دم
کودکان که هنگام گریستن مے باشد و سبب او یا آفتے بود در آلات یا کثرت حاجت
سیزدهم منخرے و او آنست که کناره پرده بینی را بجنباند و این نشان ضعف قوی باشد
یا تنگی گذرگاه نفس چهاردهم منتن و او آنست که بوقت انقباض از تنفس
بدبو پدید آید و این قسم دلالت میکند بر عفونت سینه پانزدهم نفس العسر
و او آنست که آلات تنفس اندر هوا التصرف بدشواری نماید اما بول و او دلالت
میکند بر حال کبد مجاری بول و بولیکه گرفته شود قبل از اکل و شرب و استعمال
ملونات مغیرات و بعد نوم و از حرارت آفتاب و هوا محفوظ بود و زیاده از شش ساعت
تا غیبت ملاحظه بر و نگذشته باشد و قبل از بول نمودن از امور نفسانیه بدنیه و طبیعیه
و از کثرت نوشیدن آب و قی و جماع اجتناب نماید و بول صبیان نیز غیر متغیر است

و اجناس بول هفت اند جنس اول لون است و او منقسم میشود به پنج اصول اصل اول صفرت است
و او بشش مراتب منقسم است مرتبهٔ اول تبنی و او مشابه بآب کاه یعنی آبیکه در وی کاه زرد خشک تر
کرده باشند بوده و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و بقصور نضج مرتبهٔ دوم
اترجی و او مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکوئی حال نضج مرتبهٔ سوم اشقر
و او لونست زرد مائل بسرخی مرتبهٔ چهارم نارنجی و او لونست زرد مائل تر بحمرت از اشقر مرتبهٔ پنجم
ناریست و او لونست مثل نار مرتبهٔ ششم زعفرانی و او لونست مشابه بشعر زعفران و بر حرارت
دلالت میکند و پوشیده نماند که بول اصفر رقیق دلیل هلاکت است اصل دوم احمر است و او منقسم
میشود بچهار مرتبهٔ اول اصهب است و آن لونیست ضعیف الحمرة قریب ببیاض مرتبهٔ دوم وردی
و او لونیست مشابه بگل سرخ مرتبهٔ سوم احمر قانی و آن لونیست که سرخی دران غالب بود مرتبهٔ چهارم
اقتم و آن لونیست بسیار سرخ که سیاهی زند و این چهار مراتب بر غلبهٔ دم و حرارت دلالت میکند
اصل سوم اسود و او بر چهار مراتب منقسم میگردد مرتبهٔ اول سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد
یعنی اول لون اصفر زعفرانی بوده باشد و بعده سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله
از صفرا مرتبهٔ دوم سیاهی است که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از و انتقال نموده
سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودائی که از دم حاصل شده باشد مرتبهٔ سوم سیاهی است که از سفید
حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خضرت
حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است و اسباب سفیدی
بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاره سوم کثرت بلغم چهارم
قرحهٔ مثانه و آلات بول پنجم بحران امراض بلغمیه ششم ضعف کبد هفتم سدد هشتم سوء مزاج بارد
نهم حرارت کلیه دهم غلبهٔ عطش اصل پنجم اخضر و او را پنج مراتب اند مرتبهٔ اول فستقی و او رنگیست
پستهٔ دال بر برودت مرتبهٔ دوم آسمانجونی و او رنگیست مثل رنگ آسمان مرتبهٔ سوم
نیلنجی و او لونیست مشابه به آبی که نیل در وی حل کرده باشند هر واحد ازین دلالت میکند
بر برودت کثیر مرتبهٔ چهارم کراثی و او لونیست که سواد وی بیشتر از نیلنجی و صفرت او کمتر
از صفرت فستقی باشد دلالت میکند بر احتراق اخلاط مرتبهٔ پنجم زنجاریست او لونیست بخضرت
و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم قوام بول است
و او بر سه قسم است یکی رقیق و او دلالت میکند بر غلبهٔ ضعف کلیه کثرت شرب باده و اندک ع

رطوبت رقیقه و عدم نضج دوم غلیظ و او دلالت میکند بر کثرت اخلاط و عدم نضج و باشد که بنضج دال بود سوم معتدل و او دلالت میکند بر نیکوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت بول است پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط و نضج و کدر دلالت کند بر عدم نضج و حرکت اخلاط و گاه بود در ورم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدر آنست که قوام غلیظ مستوی باشد و قوام کدر نباشد آن جنس چهارم رائحه بول و او پنج نوع است یکی قلیل الرائحه و این دلیل برد مزاج باشد دوم حامض الرائحه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بارده انجا یافته سوم حلو الرائحه و این از غلبه خون بود چهارم منتن الرائحه یعنی بدبو و این از قرحه مجاری بود پنجم حریف الرائحه و این بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زبد بول است پس کثافت و طول بقا زبد و کثرت نفش بر ماده غلیظ لزجه و غلبه ریاح دلالت مینماید جنس ششم رسوب است و او بدو قسم منقسم گشته قسم اول رسوب طبیعی است و او آنست که سفید و ته نشین و متصل الاجزا بود و در وقت تکیه حرکت دهند زود منتشر و منبسط گردد و بسرعت نازل نشود و این دلالت میکند بر نضج ماده بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعده زرد قسم دوم رسوب غیر طبیعی است و او منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قشور باشد قسمی ازان قشور عریض رقیق الجرم سفید رنگ بود و بر خراش مثانه دلالت کند و قسمی ازان قشور اگر سرخ رنگ بخراش کلیه دال بود و قسمی ازان قشور کمد اللون که بر خراش اعضای اصلی دال بود و قسمی است از رسوب خراطی متصغر الاجزا سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز قسمی است از رسوب متصغر الاجزا که سرخ رنگ نبود دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم نشیشی که وی را سویقی نیز گویند و او مشابه برنج احمر باشد دلالت میکند بر احتراق دم نوع سوم لحمی و او مشابه بجوهر لحم باشد نوع چهارم دسمی و او مثل سمین بود و ندرةً باین لحم و شحم دلالت میکند پنجم نوع مدی و او بر شگافتن قرحه خواه از نضج ورم بود خواه از نضج جراحت دلالت میکند نوع ششم مخاطی که دلالت میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شعری و او مثل تارهای مو باشد که از اخلاط خام و رطوبت انعقاد و سطالب یافته باشد نوع هشتم خمیری و او مثل قطعهای خمیر باشد و دلالت میکند بضعف معده و سوء هضم نوع نهم رملی و او دلالت میکند بر سنگ مثانه و حصاة گرده نوع دهم رمادی و این مثل خاکستری بود دلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم دموی و این چون خون منجمد بود پس اگر

این رسوب بآب ممتزج خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر بضد آن باشد بر جراحت مجاری دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود بسه قسم یکی غمامی و او مثل ابر بر بول می ایستد و سبب او قلت نضج و بر آمدن ریح بطرف بالاست دوم معلق و او در میان قاروره می ایستد و سبب او یکی امرین مذکورین بود سوم راسب و او آنست که تهنشین شود و این قسم دلالت میکند در رسوب طبیعی بر نضج و در غیر طبیعی بر بدی حال بدن جنس ششم مقدار بول کثرتش دلالت میکند بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر اکل فواکه رطبه و بر سکون مفرط و بر استفراغ فضول کثیره چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر اسهال و ضعف قوت و فنای رطوبت و شدت و بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما براز پس افضل ترین براز آنست که سهل المخرج و متشابه الاجزاء و خفیف الناریه معتدل القوام و مقدار و دقت و رائحه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید بر حرارت و غلبه صفرا و قلتش بر برد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبه بلغم و سدده واقع شود بمجاری مراره و این قسم منذر است بقولنج و یرقان و براز قدی و قیحی دلالت می کند بر انفجار ورم و این قسم اکثر باصاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد و براز اسود دلالت میکند بچیزی که بول اسود دلالت میکند و براز اخضر اگر احتراق نبود پس زنجاری و کراثی دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار براز بر قلت فضول غذائیه و حباس آنها و گاه بر ضعف قوت دافعه دلالت میکند و منذر قولنج است و کثرت مقدارش دلالت میکند بضد آن و رقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه ماساریقا و باکل غذا مزلق و نزله و سده که در ماساریقا واقع شوند دلالت میکند و لزوجیت قوامش بر اکل غذا لزج و اخلاط لزج دلالت میکند و اگر هم اینش بد بود سقوط قوت بود دلیل ذوبان بود و یبوست براز بر تحلل رطوبات و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه یابسه دال است و کثرت بول و زبد براز دلیل کثرت ریاح بود و براز بد رنگ و بدبو دلالت بر هلاکت مریض نماید و اگر قبل از براز رطوبت مثل پیه برآید منذر بو اسیر بود و چون بحران نیز از علامات دال احوال مریض است ذکر می باید

فصل در بحران بدانکه بحران در لغت یونان باد سموم سوزنده را گویند و نزد اطبا بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعة واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعدو و بدن را باقلیم و طبیعت را بالسلطان و یوم بحران را بروز قتال پس اگر درین روز مرض غالب شود

بحران تام ردی گویند و اگر طبیعت بر مرض غالب شود بحران جید تام نامند و اگر مرض قدری
قدری قلیل غالب آید بحران ردی ناقص گویند و اگر قدری قلیل طبیعت غالب آید
بحران جید ناقص خوانند و گاه بحران با نتقال ماده بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال
بعضو خسیس بود بحران انتقالی جید گویند و اگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی ردی خوانند
و بحران جید آنست که در انتهای مرض بنضج و بدفع ماده بود نه با نتقال و بحران که بخلاف بحران جید بود
بد است و بحرانیکه بدفع ماده بود پنج قسم است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یکی را
ازین اقسام علامات مخصوصه اند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و اختلاج لب زیرین
و علامات اسهال درد امعا و ثقل بدن و درد پشت و قراقر و علامات رعاف ثقل سماع و دوی
و طنین و سرخی او و خارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه و کثرت و غلظت بول و علامات
عرق تری بدن و موجیت نبض و انتفاخ بشره پس بحرانیکه بعرق و ادرار بود ماده رقیق ازان
مندفع گردد و ازین سبب آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بقی و اسهال و رعاف بود تام باشد
و بحران در وقت تزاید ناقص و در انتها تام و در ابتدا مهلک باشد و در روزیکه بحران حادث گردد
مریض را بهیچ نهج تحریک ندهند الا مدد طبیعت فرمایند مثلاً اگر طبیعت برای اخراج ماده بقی مستعد بود
تدبیر قی فرمایند و قس علی هذا فائده در تقسیم ایام باحوری وغیره روز اول بحران روز دوم
خلافی سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع فی الوسط روز ششم بحران ردی
روز هفتم بحران محمود روز هشتم روز مسهل است روز نهم بحران روز دهم مسهل روز یازدهم بحران
روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز چهاردهم بحران جید روز پانزدهم خلافی روز
شانزدهم مسهل روز هفدهم بحران روز هیجدهم بحران روز نوزدهم مسهل روز بستم
بحران روز بست و یکم بحران روز بست و دوم مسهل روز بست و سوم مسهل روز بست و چهارم
بحران روز بست و پنجم مسهل روز بست و ششم مسهل روز بست و هفتم بحران روز بست و هشتم
خلافی روز بست و نهم مسهل روز سیم خلافی روز سی و یکم بحران روز سی و دوم
مسهل روز سی و سوم مسهل روز سی و چهارم بحران روز سی و پنجم مسهل روز سی و ششم
مسهل روز سی و هفتم بحران روز سی و هشتم مسهل روز سی و نهم مسهل روز چهلم
بحران کما فی جمیع الحکمة و پوشیده نماند که در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون
عدد روزهای امراض حاده بود مثلاً در ربع سوداوی هفت ماه چون هفت نوبت غب باشند

و همچنین بحران بعد یازده و بیست روز یا بعد هفت ماه یا بود هفت سال یا بعد چهارده سال
یا بعد بیست و یکسال باشد و بقراط بعد چهل روز بحران روز شصتم و هشتادم و صد و ۱۲۰ و بیستم روز
بحران نمی شمرد و در حمی غب یوم النوبت روز بحران روز بحران مے باشد پس لازم است
که بروز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانکه از علامات اند علامات محموده و ردیه پس
علامات محموده علاماتے اند که بر زوال مرض دلالت کنند و علامات ردیه آنند که بر هلاکت
مریض باشند اما علامات محموده قائم ماندن قوت مریض و اشتها و عقل و هوش و حواس
و نفع یافتن از معالجات و سهولت بر داشتن مرض و وقوع بحران جید بروز بحران
و قائم ماندن نفس طبعی اما علامات ردیه دم زدن و بد نفس زدن و لاغر شدن بن گوش و هوای سرد
از بینی بر آمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بجامه و دیوار دست زدن و خاموش ماندن
و اضطراب بودن روز بحران و پوشیده مباد که هرگاه بر روی مریض حمرة پیدا شود
و سبب ظاهری آن هویدا نبود و مریض دست چپ بر سینه نهاده باشد پس بمیرد و صاحبش
بسیزده روز و اگر در رگهاے سرطان پدید آمد صاحبش بسه روز بمیرد و اگر در ثبات [?] گرسیت
در گردن بثره پدید آید صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و اگر در مرض حار مثل سرسام بثره
مثل پسته یا مقدار دانه انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بروز اول بمیرد و اگر در بعض اصابع محموم حمره
پیدا شود صاحبش در دو روز بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ بثره بمقدار دانه باقلا
ظاهر شود صاحبش در شش روز بمیرد و اگر هنگام دبار بثره براق با انگشت وسطی دست راست
ظاهر شود صاحبش بدوازده روز بمیرد و اگر ناخن پا سیاه شوند و در پیشانی بثره سرخ پدید آید
صاحبش بچهار روز بمیرد و اگر در ناخن هاے سر انگشت با خارش پدید آید و رنگ گردن
سیاه گردد صاحبش بروز پنجم بمیرد و اگر بجلد پلک سه بثره یکی سیاه دوم سرخ رنگ
مائل بزردی متولد شوند صاحبش بروز هفتم بمیرد و اگر بر پلک یک چشم بثره نرم سیاه رنگ
مانند گردگان بر آید صاحبش در دو روز بمیرد و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
سیلان نماید و همراهش در دست راست [?] بثره سفید بثره سفیدی مائل بید و ظاهر شود
صاحبش بروز سوم بمیرد و اگر در ران چپ سرخ باده که در وی است صفراوی [?] و ایذا دهد و آتش
بمقدار سه انگشت باشد پدید آید صاحبش بروز بیست و پنجم بمیرد و اگر بگوش چپ سیقروش [?] که
بثور بیست مثل نخود ظاهر آید صاحبش در بیست روز بمیرد و اگر پس گوش چپ بثره سیاه پدید آید

صاحبش در بیست و چهار روز بمیرد و اگر پس گوش راست بثره مثل حرق نار پیدا شود صاحبش
در هفت روز بمیرد و اگر زیر لحیه بثره مانند دانه باقلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد
و اگر صدغ چپ حمره که ورمیست از ورم صفراوی ظاهر شود صاحبش بروز چهارم بمیرد و اگر در صدغ
سرطان پیدا آید صاحبش در سه روز بمیرد والله اعلم بالصواب **فصل در علامات که دلالت**
میکنند بر اخلاق و آنرا علم قیافه و علم فراست نامند و او استدلال از صورت و هیئت
ظاهری بر خلق باطنی بود و اگرچه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احقر بیانش را
انسب دانسته باو پرداخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت و قوت دماغ است
و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی بر دوش و کتف و گردن علامت حماقت و بسیاری
موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی زرد علامت حماقت بود
و پیشانی فراخ و بیشکن علامت خصومت و پیشانی باریک علامت خیانت و خساست
پیشانی متوسط با شکن علامت محبت است و ابروی کشیده تا صدغ علامت حمق و ابروی متوسط
میان خردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خم علامت دولت و ابروی
پیوسته علامت دزدی باشد و خضرت و کبودی چشم یا سفیدی بی لون علامت بی شرمی
و چشم ازرق علامت بد ذاتی و چشم کبود علامت بیحیائی و چشم سرخ علامت شجاعت
و چشم سریع الحرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان دلیل بدکاری و چشم بطئ الحرکت
علامت نادانی و چشم متوسط میان خردی و بزرگی و سرخی و سیاهی علامت هوشیاری
و درستی گفتار است و گوش بزرگ علامت جهل و درازی عمر و گوش بسیار خرد علامت دزدی
و حمق و متوسط بینهما علامت دانائی بود و بینی باریک علامت نرمی مزاج و بینی کج علامت
شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی که سوراخش فراخ باشد علامت غضبناکی است
و فراخی دهن علامت شجاعت و بزرگی لب علامت حماقت و اعتدال لب بسرخی و سفیدی
علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت
امانت و ذکی عقلی است و رخسار پر گوشت منتفخ علامت جهل و رخسار لاغر و باریک علامت
حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت خبث و مکر و گردن باریک دراز علامت حماقت
و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود و لاغری کتفین علامت قبح سیرت باشد و دست راست
اگر از دست چپ دراز بود علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و انگشتان دراز

علامت عقل و هوشیاری بود و پستان مدور خوش قبه تخت پر گوشت که رگهای سرخ
بر آن نمودار باشد علامت سعادت و دولت و پستان دراز و پر گوشت علامت کثرت اولاد
و پستان دراز کم گوشت علامت افلاس است و شکم و سینه باعتدال علامت حسن رای و عقل
و شکم بزرگ علامت جهل باشد و ناف عمیق و پر گوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت
افلاس و کم شهوتی و خال سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی زن بدکار
بلند باشد و ران پر گوشت و خوش اندام علامت سعادت و ران دراز بی گوشت
علامت دهقانیت و حماقت بود و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پر گوشت علامت
دزدی و پاشنه دراز و رنج و فلاح متوسط بود و پشت پا خوش اندام پر گوشت
علامت سعادت باشد و ناخنهای دراز نصف سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است
و هر که در راه رفتن سر و گردن خود را بجنباند صاحب علت المشائخ باشد و زنی که در راه رفتن
بسیار بجنبد و خم و چم لب یار داشته باشد و چشمان خود را بجانب چشم بگرداند علامات بدکاری
و عیاری باشد **مقاله دوم در قواعد جزئی علمی از طب بر وجه کلی** و او منقسم
میشود **بعلم تدبیر تندرستان و بعلم علاج مرضی** قسم اول تدبیر صحاء
و او منقسم میشود به چند تدبیر **تدبیر اول در ماکول** بدانکه بهترین اغذیه آن غذاست
که دم صالح پیدا کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن مبرا بود و گوشت گوسفند یکساله
و بهترین میوهای انگور و انجیر رسیده است و بعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود
تناول نمایند که مضرت میکند مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا نعناع
بخورند و اگر گندنا یا پیاز خورده باشند عقب آن برگ خرفه بخورند و اگر غذای غلیظ
مثل هریسه و نان فطیر و حلوای نشاسته خورده باشند و سده حادث گردد و پیاز لیمو بخورند
و سکنجبین ساده لیسند و ثقیل غذا نمایند و گوشت مخنی پلاو بزمستان نباید و بتابستان
اولی است و وقتیکه اشتها غالب شود طعام بخورند و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارند
و اتفاقاً اگر کدامی روز بخوردن طعام کثرت اتفاق افتاد روز دوم تقلیل غذا کنند و بهتر است
که بیک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده شود و بعد اکل غذا حرکت خفیفه بعد انحدار غذا است
و خواب ممد هضم و بعد خواب که بیدار شوند قدری جوارش معتدل المزاج باید داد
و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند یعنی چیزیکه لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود

اول بخورند وبعضی گویند که غذا لطیف وغلیظ دیر هضم اول از اکل شیئ یا لطیف بهتر است
وبعد ریاضت چیزهای نازک مثل شیر وماهی نباید خورد زیرا که ریاضت معده را گرم می نماید
واز حرارت معده چیزهای نازک فساد پذیرند وکسی را که غذا بد گوارد بران اعتبار نه نموده
بتدریج ترک آن کوشد وهر وقت اکل طعام نباید خورد زیرا که لقمهٔ اولی هضم شود ولقمهٔ ثانی دور فتد
وهضم ناهموار گردد وشخصی را که معده گرم بود باید که علی الصباح چند لقمهٔ نان با شراب لیمو یا غوره
یا انار بخورد وبعده بریاضت پردازد ومرد پیر وآن را که قوت هاضمه ضعیف بود غذای لطیف باید
وصفراوی مزاج را غذای سرد وتر مثل کشک جو وکدو وسوداوی مزاج را اغذیه حار رطب
چون کشک مرغ فربه وبیضهٔ مرغ وبرود مزاج را اغذیهٔ گرم ولطیف مناسب اند وشخصی
که اغذیه غلیظ بهر قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی صادق خورد وکمتر نوش کند
تا بخوبی هضم گردد واغذیه یابسه وشوره تیز شهوت طعام وچشم را زیان دارد باید که
نخورد با دوغ وآلو یا شفتالو وبرنج بسرکه وگوشت مرغ بجغرات وآب برنج بمیوه وبصل خربزه
وشیر با شراب وسرکه وحموضات با ماهی وبیضهٔ مرغ وبرنج زود هضم بود یا دیر هضم
نباید خورد ومرغ را که با دوغ وحموضات را که در ظرف مسی پخته باشند مضر دانند
واز اجتناب در زمستان غذا است که مائل بحرارت ونیز بالفعل حار بود ودر
تابستان غذا است بارد که بالفعل بارد بود مناسب است ودر بهار وخریف غذای معتدل
باید خورد تدبیر دوم در شرب بدانکه وقت نوشیدن آب عطش صادق باید
ومعتدل المزاج بود که بعد یک ساعت بر طعام باستعمال آب اجازت است ودر طعام
وقبل از طعام آب نباید خورد الا کسی که عادت بود وخوردن آب بعد خواب وحرکت خفیفه
خصوصا جماع وحمام ممتنع بود وبرفوا که نزد مسهل قوی وبوقت عطش کاذب آب نباید نوشید
وآب نهر وآب چاه وآب باران وآب نهر ممزوج نه نمایند وآب معتدل البرد
از آب شدید البرد اولی است وآب گرم فیکر بسبیل علاج باید نوشید وآب
بتدریج بنوشند ودم نزنند وآب ملحی با حشا وعضلات نفس واعصاب مضرت دارد
وچونکه ذکر تخص محسن الافکار گفته اند بیان شراب ترک نموده شد تدبیر سوم
در حرکت ومراد از ان ریاضت است وذلک پس ریاضت
وقتی باید که غذا از معده منحدر گشته باشد ووقت در حرارت وبرودت معتدل بود

و ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید است و با امتلاء معده و خلو او مضر و قبل از
عرق آمدن ترک ریاضت باید نمود و ریاضت بر دو قسم بود یکی ریاضت عام که بجمیع اعضا
شامل بود و او نیز بر دو نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بجوانان و قوی المزاجان
مثل کشتی گرفتن و تیر انداختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناقهان
مثل آهسته رفتن و بزورق نشستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون افکار
که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذیذه که ریاضت گوش و نظر باشیای دقیق که ریاضت
چشم است و ریاضت آلات تنفس بآواز بلند حاصل آید پس دلک و آن نیز نوعی
از ریاضت است دلک سخت بدن قوی سازد و نرم خستگی زائل کند و کثیرش هزال آرد
و دلک از اعلی باسفل باید نمود و باید دانست که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید
و در تابستان ریاضت کمتر و بزمستان بقدر آن مفید بود و همچنین بصبیان ریاضت
قلیله لطیفه و بشبان قویه طویله و کهول و مشایخان را لطیفه طویله مناسب است
و ریاضت ابدان ضعیفه و بعد جماع مضرت قوی دارد تدبیر چهارم در نوم و یقظه
پس بهترین وقت خواب آنست که غذا را از معده منحدر شده باشد و بهترین خواب آنست
که مغرق بود و اگر بهر اعانت هضم خواب منظور بود اول به پهلوی راست بخسپند تا که غذا
بقعر معده قرار گیرد و بعده به پهلوی چپ تا کبد بمعده مشتمل گردد و بواسطه تسخین آن
هضم کامل حاصل آید و بعد از این به هیئت اولی رجوع فرمایند تا انحدار غذا بکبد اسهل بود
و بشکم خفتن ممد هضم است و بر پشت خفتن نزله و درد پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید
و خواب بخلو معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیر شب
بتدهین دماغ و به مشمومات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود تدبیر پنجم در استفراغ
و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که هر روز دو مرتبه حادث گردد و اگر بخلاف آن این طبع را
حبس یا کثرت استفراغ حادث شود تدابیر که در معالجات ذکر خواهد یافت بحالت اصلی آرند
تدبیر ششم در جماع بهترین وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرئیس گوید
که وقت جماع که اکثر وهی که بعد از تمامی هضم قرار داده اند بران اعتبار نباید نمود زیرا که آن وقت
جوع است و جماع وقتی باید که هوا معتدل و شهوت صادق و داعیه منی ممتلی و قوت بدن قوی
و نعوظ بکثرت بدون تخیل بود و بهترین هیئت جماع آنست که محبوبه را به بستر نرم به پشت خوابانده و مرد بالا

او بیاید و پا میان پایش را بر داشته و سرین او را بلند ساخته هر دو پا را بهر دو پهلوی خویش بچسپاند و سرین زن بر بالش بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداخته سر پستان بنرمی اندکی اندک بمالد و نیز مساس عضوی که بر کسفه فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بعده سر آلت را بر لب فرج بساید تا شهوت زن غالب آید و هیئت چشمانش بسرخی گراید و نفس بلند گردد پس هرگاه این حالت پدید آید ذکر را بفرج داخل نموده سر آلت را بفم رحم بساید الا یافتن فم رحم ناکرده کار را محال بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را ا بسرعت شدت اندرون فرستد و بملایمت و نرمی بیرون آرد و هرگاه منی بجنبش آید زن را بخود کشیده آب دهد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلو مضر بود و جماع بمنت و الحاح و با زنان حائض و نابالغه و پیره و متروک الجماع و زنانیکه بواسیر دارند مضرت دارد و جماع با محبوبه موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر محبوبه موجب ضعف

تدبیر هفتم در حمام پس حمام معتدل نضج دهنده و دفع کننده فضلات و فربه کننده بدن و کشاینده مسامات است و از کثرتش انصباب مواد باعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد و چنینے گوید که بهترین حمام آنست که قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار و آب او شیرین باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصے که داخل حمام شود باشد و حمام باید که بسیار گرم و نیم گرم نباشد بلکه بحیثیت معتدل باید که بزمانه معتدل جسم صاحب حمام عرق آلوده گردد و بدانکه خانه اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر و سوم گرم خشک و استحمام بطور مسده حدیث یبوست کند و به پیری آن قریب آرد الا حدوث سده کند پس لازم است که قبل از استحمام سکنجبین وغیره بنوشند و بحمام خروج و دخول بتدریج بعمل آرند و تا مدت طویل دران قیام نه پذیرند و قرشے گوید که یابس مزاج را آب اکثر از استعمال هوا واجب است و رطب مزاج را بعکس آن و صاحبان ورم و تفرق اتصال وغیره را استحمام لازم نیست و اغتسال باب کبریتی صاحبان فالج و رعشه و تشنج و اوجاع مفاصل را نفع دارد و آب بارد مقوی بدن است الا استعمالش بوقت ظهر بعد هضم غذا جوانان و حار مزاجان را مناسب است و اغتسال باب سرد صاحب ضعف معده و تخمه و نزله و تشنج و صبیه را مضرت نماید

تدبیر هشتم در فصول در شروع فصل ربیع باسهال و فصد تنقیه بدن کنند و تقلیل غذا و مسکنات مواد و ریاضت معتدل و اجتناب از اشیاء حار رطب مثل لحوم بعمل آرند و در فصل صیف

بے نفع و تلیین طبیعت مبادرت فرمایند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرهیز نمایند
و استعمال اغذیه لطیفه و فواکه رطبه نیز بود و فصل خریف از کثرت اکل فواکه و جماع وقتی و از آب بارد
شربًا و غسلًا پرهیز نمایند و مسهل غیر قوی و فصد تنقیه بدن کنند و استعمال اشیای تقلیل الرطوبت
و حرارت و غسل با آب نیم گرم و در مکان بارد خواب نمودن بهتر است و در فصل شتا از فصد و قی
پرهیز نمایند و استعمال اغذیه غلیظ قویه حاره و لحوم مفید است تدبیر نهم در فساد هوا
هر گاه که فساد در هوا پدید آید از اغذیه رطبه پرهیز نمایند و تریاق مثرودیطوس احتیاطًا استعمال نمایند
و اگر مزاج بارد بود حلتیت نیز مفید است و اگر اتفاقًا رطوبت فضلیه در بدن جمع آید
تنقیه بدن متوجه شوند الا از تحریک تسکین اولی است و خانه از گلاب و دیگر عطریات معطر دارند
و اصلاح هوا از بخورات مثل بخور عود فرموده باشند و صندل وغیره بویند تدبیر دهم
در صبیان و شبان و کهولان و مشایخان و مسافران اما صبیان پس غذا و جمیع تدبیر شان
سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیر شان بارد و رطب باید اما
کهولان پس غذا و جمیع تدبیر شان گرم و تر باید اما مشایخان پس اگر از اعراض ظاهریه آنها
برودت و یبوست یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس کسیکه اراده
سفر کند اول تنقیه بدن نماید اگر بدن ممتلی بود و بریاضت و بیداری و تشنگی و پیاده رفتن
و مثل آن بچیزیکه در سفر حاجت افتد عادت کند تدبیر یازدهم در زن حامله
پس وقتیکه علامات حمل مثل انسداد حیض و تنفر از جماع و بزرگی شکم و صلابت مقام
رحم و تهوع و غثیان و سیاهی سر پستان وغیره ظاهر شود از فصد و قی و اسهال و حمام
و از آواز دهشتناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه پرهیز نمایند و بعد چهار ماه اگر ضرورت
قوی افتد باک نیست الا از بوقت شروع ماه هفتم اجتناب از امور مذکوره واجب است
زیرا که درینوقت جنین قریب خروج میباشد و ازین امور بوی خستگی حاصل مے آید و نزد
ایام ولادت غذای لطیف زود هضم و گاه گاه سکنجبین و گلقند بخورند و از عانه تا بزانو
روغن کنجد بمالند تدبیر دوازدهم در مولود وقتی که از رحم مادر بدر آید ناف از بالای
چهار انگشت قطع کنند و باهستگی و نرمی کناره اش را دور نموده رشته بران بپیچند و پنبه بزیت تر
نموده بالای آن گذارند و مولود را با آب نمک نشویند باحتیاط الیکه آب در گوش و بینی نرود و بعده
از آب شیرین نیم گرم غسل دهند قدری شهد خالص بلیسانند و بجامه بپیچید و بهر عقده

بر جای خود بوضع شایسته بدارند و بخانهٔ تاریک پرورش نمایند و از هوای خارج اجتناب کنند
لیکن بستن پیچ باد و عادی کنند تدبیر سیزدهم در مرضعه پس مرضعه را باید که از جماع و ریاضت
و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و اعراض نفسانیه بپرهیزد و مرضعه باید که جوان
خوبصورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام و از زائیدنش
چهل روز نگذشته باشند تدبیر چهاردهم شیر دادن بدانکه در حق مولود شیر مادر
بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدامی سبب با مادرش میسر نبود نام مرضعه موصوفه شیر دهد
و تا پنج روز باین نهج شیر دهند که قطعهٔ پنبه بشیر تر کنند و در دهنش گذارند تا باعضای
دهن آن مفرحی نرسد بعده از پستان مادر یا مرضعه شیر دهند و پوشیده نمانند که تا چهل روز
از ولادت شیر زن ناقص میباشد فایده در اصلاح شیر پس اگر شیر غلیظ بود
ریاضت معتدل و ملطفات چون سکنجبین بزوری معتدل استعمال نمایند و اگر رقیق بود
اغذیه مغلظه مثل هریسه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود تقلیل غذا نمایند که از
فساد ایمن باشند و اگر قلیل بود بعلاج آن بپردازند و باید دانست که بعد دو سال طفل را عادی
اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء حار و بارد و قوی الاثر و حامض ترسند و اگر بهنگام
شیر دادن دوا طفل حاجت استعمال حموضات افتد تا اول معده را از شیر پاک کنند
بعده باستعمالش بپردازند تدبیر پانزدهم در بیرون آمدن دندان
پس وقتیکه علامت بیرون آمدن دندان ظاهر شود آن وقت روغن بابونه و عسل
بر لثه بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش نیز بر گردن و لثه مالیدن خوب بود و اگر انگشت
بسیاری بخاند دهنش بعسل و نمک بشویند و قطعهٔ اصل السوس مقشر کرده بدست او دهند
بدانکه اگرچه این مقام معالجات نیست لیکن بمصداق آنکه الجنس یمیل الی الجنس معالجات امراض
که اکثر بطفلان لاحق میشوند مجملاً بیان کرده می آید فصل در امراض الاطفال
و علامات و معالجات آنها ام الصبیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظ
یا ریح غلیظ در سر طفل محتبس شود و از آن سبب طفل دست و پای خود را می پیچید
و کف بدهن آرد و علاج در وقت حدوث دست و پا را بگیرند و کف دست و پا بچیزی
خشن بمالند و بعد گذشتن حالت اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساق بعد الشرط نمایند
و مدام از دوا و غذا تلیین طبیعت کنند و بمرضعه غذای خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد

مگر تنقیه بمسهل گرم کنند لیکن از غاریقون و فربیون پرهیز نمایند و جدوار با شیر مادر سائیده
دادن مفید است و بر ضلع جوارشات و معاجین گرم توان داد و باشد که این مرض
خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد عطسه متواتر اگر سببش ورم حار نواحی دماغ باشد و تپ
یا حرارت نیز یار بود علاجش چون علاج سرسام شبان نمایند و اگر از سردی بود
که بسر رسیده باشد الایه حاره بکار برند عطاس بضم عین مهمله ورمی است حار
که بدماغ صبیان حادث شود و علامت آن عدم سیری از آب و زردی چشم
و درد آن علاج تبرید و ترطیب دماغ نمایند از کدو و خرفه و روغن گل و قدری
سرکه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و در صورت قبض طبیعت آب کدو
با شیرخشت و آب عناب مفید بود و مرضعه را تقلیل غذا کنانند و هرچه دوی قبض بود
بخورانند اجتماع المائی فی الرأس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال
داخل قحف بالای غشا و صلب جمع آید و علامت این قسم آنست که چشم باز ماند
و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج قحف زیر جلد بسبب
خطای قابله که بعد ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و ازین سبب دهن رگها
کشاده شود و خون رقیق بیرون آید جامد و زیر جلد جمع گردد و علامت این قسم آنست
جلد سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند
و بانگشت فرو نشیند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد
که بانگشت فرو ننشیند و جمع محسوس شود ورم باشد علاج نظر کنند که رطوبت
قلیل است یا کثیر پس بر تقدیرین یا محصور دران مکان است یا غیر محصور پس اگر
کثیر المقدار و غیر محصور است علاجش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن
چنین کنند که اول موی سر بتراشند بعد ازان بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم
بآب بجوشانند و نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک مثل زعفران و غیره ضماد کنند
و در صورت ورم علاج سرسام باید نمود تشنج اگر بسبب یبوست بود بعد استفراغات
و حمیات واقع شود علاج آن از مرطبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلیین طبیعت نمایند
و اگر از تخمه بود علاج بیرون کشند و اگر وقت برآمدن دندان بسبب الم واقع شود
تدبیر آن کنند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود اصلاح غذا مرضعه و طفل بعمل آرند

کثرت البکاء اگر از درد گوش و درد چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند
و اگر بسبب فساد شیر و درد معده بود و علامت آن از قی و رحمت یا قتن علاج اصلاح شیر
و تنقیه معده کنند الفزع فی النوم اگر از دیدن خوابهای پریشان بود علاج آن
بحیلهٔ شایسته ازاله توهم نمایند و اگر باسباب فساد غذا بود علاج آن تقلیل غذا کنند
و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد
علاجش مثل علاج کابوس است زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند
حول و آن بسبب سوء تدبیر شیر دادن و بعد صرع لاحق شود علاج حامهٔ رنگین
بطرف مخالف میلان چشم آویزند احتباس الشئ فی مجری الانف علاج آن
اول از روغن بینی را چرب کنند بعده چیزی که عطسه آرد ببویند قلاع علاجش
مثل علاج بزرگان کنند صریر الاسنان فی النوم و آن عبارتست از آنکه طفل
در خواب دندان بساید علاج بعد از تنقیه مسهل گرم دهند و عاقرقرحا و شهد
سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید ورم لثه آن
بوقت برآمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر برآمدن دندان نمایند خارش لثهٔ
علاج آن شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لثات مالند سعال و آن از کثرت
رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند و بهر ورم ریه است
که هرگاه بطفل عارض شود نفس زود زود زند علاج بمنضجات و مسهلات تنقیه
بلغم نمایند و سینهٔ مریض را از هوای سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشدت بود انتظار
نضج نکشند و خون خرگوش در عرق گاوزبان نوشانیدن مفید است فواق علاج آن
جوز هندی بشکر سفید بدهند و دانه هیل نیز مفید است قی شدید اگر بسبب فساد شیر بود
اصلاح کنند و اگر از انصباب صفرا یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اوست
علاجش تنقیه نمایند اسهال و آن بر وقت برآمدن دندان حادث شود بند نباید نمود
و بوقت ظهور مضرت تدبیر برآمدن دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد بطباشیر
و زهر مهره حبس جائز است مغص چون با طفال عارض شود خود را بسی پیچد علاج
نمک و زیت و آب نیم گرم بمثانه گاو انداخته بر شکم طفل تکمید کنند تولد دیدان یعنی
کرمها که در مقعد طفل متولد میشوند علاج خفض و کمیله همراه آب بدهند و دخان بنجد ۱۴۰

یعنی ونانیکه در سقف مطبخ میباشد و ناس سورتی هر دو را هموزن آمیخته در مقعد بپاشند
و از دست مقعد را اندک بزنند خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید
پس باید که اول او را از دست رد کنند و اگر مشکل شود از روغن و موم و شیر گاو چرب کنند
تا زود باز گردد و خشت نیمگرم بر و گذارند البول فی الفراش طفلیکه بول در فراش کند
علاج آن کندر و خولنجان و جفت بلوط و گلنار هموزن کوفته بیخته سفوف سازند و استعمال
کنانند و مشک و جندبیدستر در روغن سوسن سائیده بر مثانه ضماد نمایند و معجون فلاسفه
مداومت کنانیدن مفید بود و از اشیاء سرد پرهیزند حمیات اطفال را اکثر تپ خلطی
حادث میشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تبرید سعی اگر طفل زیاده
از شش ماه بود بر سر گوش او شرط زنند و قدری خون بگیرند و زلو چسپانیدن نیز
بهتر است جدری و حصبه باید دانست که مادهٔ جدری خون است و مادهٔ حصبه صفرا
پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در ربیع زلو پس سر بچسپانند و حجامت مع الشرط
بعمل آرند و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و حموضات بخورانند و اگر بطبع راغب گردد
لحم را به بقولات بارده پخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید تپ جدری
حادث شود باید در برآوردن آن کوشش کنند و از فصد و تنقیه ترسند مروارید که چیک
بقدر ده دوازده دانه بخورانند و سرمه در گوش و بینی دمند تا که تمام و کمال برآید چون نمودار شود
شیر و عناب و عرق عنب الثعلب گاوزبان نبات سفید خاکشی بقدر مناسب بطفل دهند
و اگر طفل ضعف باشد عرق کیوره نیز باید داد و اگر جدری در برآمدن دیر نماید در چهارم
بگذرد و بدوای مذکوره عدس و سبوس گندم و شکر سرخ اضافه نمایند و تفتیح مسامات
درین باب نفع تام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلم و مروارید مناسب است و اگر خارش
که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بهج تیز بخور کنند و دودش ببدن طفل رسانند
و اگر بیهوشی عارض گردد بتقویت دل کوشند و غذا بر وقت برآمدن برنج با شکر پخته
و نخود شیرین و نان شیرین و کهچری و دال مونگ و عدس پز دهند و بهم سیر عرق گاوزبان
بجای آب باید داد و اگر آبله های جدری بسیار برآید و بجراحت انجامد و متعفن شوند قدری
کافور در روغن دیوار حل کرده استعمال نمایند و خاکستر پاچک دشتی درین باب مفید است
و روغن کنجد نیمگرم بمالیدن از آن خشک ریشه کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت پدید آید

مردارسنگ و سفیده بریان باشند حمیقا و آن دانه هاے بزرگ سفید رنگ که زیاده از چنه و نخود
بر چشم آیند از قسم جدری می باشند و احتیاج بعلاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش
مثل علاج جدری کنند الاسبات از حمره یعنی سرخباده علاج آن هرگاه حادث شود
بعد فصد مصفیات خون مثل شاهتره و صندل سفید و برگ حنا دهند و یک حب از حبوب
سرخباده در شیر مرضعه سائیده بطفل دهند صفت آن رسوت صندل سرخ هر یک دو ماشه
زنجبیل سه ماشه چاکسو چار ماشه افیون یک ماشه مردارسنگ چار ماشه بیخ زرد چوب حنا هر یک
یک یک ماشه برگ نیب برگ بکائن هر یک پانزده عدد ادویه کوفته بیخته با برگ ها آمیخته در آب
بقدر نیم ماشه حب بندند و اگر حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند سعفه
یعنی گنج سر وقتی که حادث شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا بعمل آرند
صفت آمله سوخته نیلو تهوتهه سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مردارسنگ
همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند
و نیز طلاے روغن سیاه که در آن کمیله سوخته باشند مفید است قسم دوم در علاج مرضی
بدانکه علاج مرضی منحصر است بسه اشیاء یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالید
اما تدبیر و آن تصرف در سته ضروری است باختیار کردن چیزے که استعمالش اکثر
وقتا و نوعا و مقدارا واجب باشد و حکمش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود پس ازان
احکام اند که مختص است بغذا مثلا واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتهاء مرض
در امراض حاده حذر کنند و اگر بروز بحران مریض متحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا
باز ندارند و اگر متحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذاء غلیظ بطئ النفوذ
وقتی که تا بسید حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف سده بود از غذاء مذکوره پرهیزند
و گاه احتیاج بدادن غذاء لطیف سریع النفوذ وقتیکه قوت و بدن مریض قادر بر هضم غذاء
بطئ النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذاء غلیظ بر غذاء لطیف سریع النفوذ نباید
و در امراض حاده که زمانه انتهاء آنها قریب بود تقلیل غذا فرمایند بخلاف امراض مزمنه که گویند
اگر غذاء صدیق برای قوت بود عدو است بسبب صداقت مرض که او عدو قوت است
پس استعمال غذا در مرض بقید ضرورت لازم است و شخصے را که بدن از کثرت اخلاط خالی
و هضم خوب است و قوی بود آن را غذاء کثیر المقدار و کثیر الغذا می شاید و آنرا که حالش بخلاف این بود

حکم غذا از آن نیز بلند از آن باشد و کسی را که حاشیش قریب الی الغایة المذکورتین باشد حکم غذا از آن
متوسط در حکمین مذکورین بود و ایلاء قفی نلبید و وقتیکه اراده حفظ قوت مریض کرده شود از آن رو
لازم است که از غذا چیزی به مریض عطا نمایند الا رعایت بقوت امر مرض و اندکی تنازل کنند
بطبیعت مرض پس او حاد یا ساکن یا متوسط خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود بحرانش
در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع خواهد شد و اگر متوسط یعنی حاد علی الاطلاق باشد
بحرانش بروز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود و تا وقت انتها
قوت قوی و مریض بحال خود ماند از غذا منع کنند و علیل هیچ نخورد الا شئ قلیل از جلاب
که از شکر گیرند سکنجبین که لذتش و نفعش بکثرت بود تیار کرده باشند و این تدبیر مسمی میشود
بغایت لطافت و اگر مزاج مریض بالفعل بسیار گرم بود بعد از جلاب سکنجبین در آب گلاب
حل کرده بدهند بغیر آب یا گلاب نقطه ببین به قمار بورزند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بود
بروز اول ماء الشعیر رقیق بجلاب یا بشربت بنفشه دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب انارین
باید داد و بروز ششم قدری آب انارین و جلاب بنوشند و غیر ازین هیچ ندهند
و وقتیکه عطش غالب آید سکنجبین بگلاب فرمایند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بدین منهج بود
که بحرانش بروز هفتم و چهاردهم واقع شود بیک روز دو مرتبه ماء الشعیر غلیظ دهند و اگر
درین شم شهوت قوی بود بوقت صبح ماء الشعیر و بوقت شب مزوره اسفاناخ خورند و اینرا
تدبیر لطیف گویند و اگر مرض ساکن بود تدبیرش تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بیضه نیم
نیمبرشت بخورند و این تدبیر مسمی میشود بمرض تدبیر غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس اگر
در مرض ساکن در ابتدا از تدبیر غلیظ نمایند و قلیلاً قلیلاً کم کرده باشند بحدیکه بوقت انتها
از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیراکه تدبیر لطیف ممتنع بود
و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که وقت انتها تلطیف نمایند و تدبیریکه
تقویت قوت و مدد مرض نماید مسمی میشود بتدبیر غلیظ و تدبیریکه ضعف قوت و نقصان
مرض کند مسمی است بتدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید
و جوهرش جید بود و بتدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با امراض
مزمنه بود و تدبیر لطیف بمرض حاد که قوت در آن قوی بود و مریضیکه در امتلا باشد
و قوت قوی بود تدبیرش تلطیف کنند و مریضیکه باستفراغ و با قوت ضعیف بود و تدبیر غلیظ

بمقدار قلیل باید و در مرضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مرضیکه از امتلاء باشد
و قوت ضعیف تدبیر معتدل مناسب است دوم لحاظ کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض
بکثرت اکل بود و منع مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتداء نوبت و نه در تزاید نوبت
و نه در انتهاء و نه در امراض حاده باز ندارند زیرا که از نخوردن غذا چنین شخص غشی حادث میگردد
و خصوصاً اگر صفراوی الجثه و ضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا
ضعیف و نحیف نشوند ممانعت غذا خطر عظیم دارد و شخصی را که در معده خود بوقت تاخیر غذا
احساس الم شود و آنرا بوقت تاخیر غذا ماء الشعیر رقیق دهند و اگر عادت مریض بقلت اکل بود
آنرا ممانعت غذا فرمایند و ماء الشعیر رقیق بقدر قلیل و آب انارین دهند سوم لحاظ کنند
بجثه مریض اگر بشره علیل رقیق و متخلخل باشد ممانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود
تدبیرش لطیف نمایند چهارم لحاظ کنند بشهوت مریض پس اگر طبع مریض بشیء نفعش
قلیل است راغب باشد و کراهیت بدیرد [?] بچیزیکه نفعش کثیر است تا درینصورت
لازم آنست که چیزی که طبع مریض باو راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض بچیزی
که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشیء دیگر ممکن باشد راغب بود تا لحاظ کنند
که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس در صورتیکه مضرت قلیل بود آن را
اختیار کنند پنجم لحاظ بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت
و قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بغیر زائل شدن حرارت حمی هیچ غذا
بعلیل ندهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضای نوبت وقت غذای مریض بود
از اکل غذا باز ندارند ششم لحاظ بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود
از غذا ممانعت نکنند الا غذای کثیر بوقت واحد ندهند مگر بتفاریق و حال کهل و شاب
میان حال طفلی و شیخ متوسط واقع اند هفتم باسباب منع غذا لحاظ کنند اگر در امعاء
یا معده ثقل فضله غذائی بود بعد از انحدار ثقل و فضله غذای غذا دهند و گاه مریض
استفراغ برای احتیاج مسهل یا فصد یا حقنه می افتد پس درینصورت بعد از استفراغ
غذا رخصت است اما استعمال ادویه داد [?] بر دو نوعست یکی از داخل و دیگری از خارج
اما استعمال دوا از داخل یا حبس یا استفراغ یا تغیر مزاج دهد یعنی تعدیل مزاج نماید
مثل [?] تنقیه و حبس و از خارج یا زیاده میکند مثل دوای منبت یا ناقص میکند

در بدن چون دوا رحادو یا منع میکند چیزی را از خروج که برمی آید از بدن مثل
دوای رادع یا تغیر میدهد مزاج را چون دوای معدل و باید دانست که اگر دوا
از خارج ضماد آیا طلا آبهر تحلیل یا تلیین ورام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت
نگذارند بلکه بعد از دو ساعت موضع را از دوا پاک نمایند و آب بابونه بشویند و بعده
روغن چیزی مالند و اگر برای علل کبد و طحال استعمال کنند بجلو معده بهتر است و اگر برای
علل اعضاء رئیسه استعمال کنند خرقه ضماد را بعد دو بجز نمایند و اگر استعمال برای حرارت قلب
و دماغ بود خرقه آن را بر وقت گرم شدن تبدیل نمایند خرقه دیگر آلوده به نهند
و فرق در ضماد و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضماد غلیظ و اقسام استعمال خارج غیر از ضماد
و طلا که مذکور شوند بر چند نوع اند یکی لخلخه و او دوای مرکب است که ببویند و گویند
که لخلخه ظرفیست که سیاه مناسبه مثل ماء الورد وغیره دران بیندازند و ببویند دوم قطور
و او دوائیست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطوری که در گوش
استعمال نمایند لازم است که نیمگرم باشد سوم شموم و او آنست که چیزی تر یا خشک
ببویند پس اگر چیزی تر بشیشه افتاده است لخلخه نامند که ذکر یافت و اگر چیز خشک است
شموم نامند چهارم نفوخ و او آنست که چیزی خشک در بینی دمیده دمند و اگر استعمالش
بوسیله انبوبه می شود پنجم سعوط و او قسمیست از قطور و اکثر استعمال آن در تنقیه دماغ
از مسهل و حقنه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و حقنه نمایند
بعده سعوط بعمل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عطسه آور هفتم وجور و او آنست
که چیزی سائل بحلق ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثری نماید و استعمالش
اکثر در امراض دماغ میکنند هشتم سنون آنکه چیزی خشک بر دندان بمالند
نهم کحل و آن چیزیست خشک که از میل در چشم کشند و استعمال کحل حار مزاج را شاید
و بارد مزاج را در آخر روز دهم ذرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند
یازدهم برود و او آنست که ادویه را سوده در چشم کشند دوازدهم تمریخ
و او چیزیست تر که بر بدن مالند سیزدهم فتیله و او آنست که چیزی طویل را در
دبر یا در قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول و او آنست
که لته را در ادویه تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه و او حمولی است

که مخصوص بفرج زن باشد شانزدهم بخور و استعمالش بعد تنقیه بدن باید و در زمانه
انتها کنند هفدهم تکمید و او بر دو نوع است یکی تکمید رطب آن نیز بر دو نوعست یکی آنکه
چیزی رطب مثل آب حار و گلاب وغیره را در مثانه گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند
دوم آنکه در چیزی رطب اسفنج یا خرقه را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید
از قسم اول قوی تر است لهذا بجگر و معده اگر حاجت بتکمید افتد بجز تکمید مثانی و استعمال
نتوان کرد دوم تکمید یابس و او آنست که چیزی خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته
گرم کرده تسخین عضو نمایند و در ابدان رطب و هوای رطب تکمید یابس بهتر است هیجدهم
نطول و سکوب پس نطول آنست که چیزی سائل را بر بدن بفاصله بلا توقف ریزند
و سکوب آنست که چیزی سائل را بر بدن بتوقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برند که شخص
علیل را تاب نطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل درازی نطول نه نماید و بر جگر و معده عند الضرورت
غیر از سکوب نطول را بکار نبرند زیرا که نطول قوی تر از سکوب است نوزدهم تبخیر و او است
که ادویه مفرده یا مرکبه در مجمر نهند تا بویش بدماغ رسد و اگر تبخیر بعضو مخصوص مثل گوش
و دندان و مقعد و رحم دهند پس بطریقیکه انسب بدان عضو باشد استعمال نمایند مثلاً
اگر در گوش وغیره دهند بوسیله شمع در دود رسانند و اگر در مقعد و رحم دهند تبخیر بر آتش
نهند و بر سر آن ظرف جوف دار مثقوب الوسط گذارند و مریض را بفرمایند که بران ظرف نشیند
تا از ثقبه دود به موضع مقصود رسد بستم انکباب و او آنست که بخار آب گرم ببدن رسانند
و خود را بجامه پیچیده بر دیگ سرنگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن
آب در گوش و بینی رسانند بدین طریق که ادویه مناسبه در ظرف قمع دار با آب بجوشانند
و دهن آن بند نموده از قمع آن بخار در گوش و بینی رسانند بست و یکم آبزن
و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت انسان بنا می کنند و باب خالص یا باب ادویه آنرا
مملو نموده مریض را دران می نشانند و گاه مثل آن از نقره وغیره آبزن تیار می نمایند
تا از یکجا به یکجا نقل دهند و برای محافظت هوا سرپوشی بران می پوشند و بقدر
برآوردن سر در آن سرپوش سوراخ دارند تا مریض در آبزن نشیند و از ان سوراخ
جهت جذب نسیم سر برون دارد و بالجمله هر چه توصیفش گفته شد اگر چنین میسر نیاید
تا هر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند بست و دوم وضع الاطراف فی الماء الحار

و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلی با سفل می کنند و در افراط حرارت حمی نشاید
الا بوقت ضرورت قوی مثلاً وقتیکه خوف حدوث سرسام بود و لازم است که آب نیمگرم باشد
و ظرف چندان عمیق بود که هر دو پا تا بزانو غرق باشند و اطراف را یکساعت دران بگذارند
و ساقین را از اعلی بسوی اسفل بمالند و انسب است که ردای ضخیم پیش روی مریض بگیرند
تا بخار آب بدل و دماغ نرسد بیست و سوم شد الاطراف و استعمالش بهر جذب ماده
از اعضاء رئیسه و شریفه و برای دفع کیفیت سمیه میکنند و نیز برای غشیان و صرع بعمل آرند
و باید که دست را از بغل و پا را از بن ران بستن آغاز کنند و گشادن بخلاف آن و اختلاف است
در آنکه فقط اصل دست و پا بر بندند یا دست و پا را تمام پس جالینوس گوید که پا را از بن ران
تا کف پا و دست را از بغل تا کف دست بر بندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و پا باید بست
زیرا که در طریق جالینوس خطر عظیم است برای آنکه در آن صورت ماده منجذب را امکانی نمی ماند
که دران بگنجد و بدین سبب باز بطرف اعلی رجوع نماید اما انسب آنست که پا را از بن ران
تا بزانو و دست را از بغل تا آرنج بر بندند و باقی را بدستور بگذارند بیست و چهارم شافه
و آن آنست که فتیله صابون تراشیده یا از ادویه مرکبه ساخته در قبل یا در دبر بدارند
و شافه در طول بقدر شش انگشت مریض باید و شیاف در امراض معاء مستقیم کثیر العمل اند
و شیاف مخدر بیکار نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافه را زیاده از دو ساعت نگذارند
و در اصل شافه رشته محکم ببندند که بوسیله آن شافه را بکشند و چونکه کثرت شیافات حاده
احداث بواسیر می نماید ازینجهت لازم است که بعد خروج شافه روغن بادام بر مقعد بمالند
بیست و پنجم حقنه و آن آنست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه دبر بمعاء رسانند
و استعمالش برای قولنج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال
حقنه حاده در قولنج و امراض بارده باید و در حمیات و اورام احشا حقنه لینه مناسب است
و آب دوای محقنه زیاده از دو رطل نباید و اولی آنست که نصف رطل باشد و دوای مخدر
مثل افیون و دواهای عواصر مثل هلیله در حقنه اصلا نکنند و تکثیر مزلقات و جالیات
نیز ننمایند و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهله را در آب جوشانیده
صاف نموده در محقنه انداخته بعمل آرند و آب ادویه در غلظت و رقت معتدل القوام باید
الا بهتر آنست که در قولنج مائل برقت بود و در قولنج مائل بغلظت و در حقنه صاحب حمی [illegible]

مثل تلخ نیندازند و بوقت استعمالش مریض از عطسه و سعال اجتناب نماید و باید که قبل از
احتقان چیزی مثل گلقند و مصطکی باندک شوربا که دران توابل باشد بخورند تا حقنه در خلاء معده
واقع نشود که مضر است و باید که مثل بیماریهای کلیه و غیره بیمار را استلقی دارند و سرین بالین نهند
تا پشت بر زمین نچسپد و در قولنج و درد ناف و غیره بیمار را بزانو خوابانیده شکم را بر تخته داده
و سر و سینه آن بر بالش نهند و در زحیر بپهلوی پشت داده و بیمار را استلقی دارند و سرین آنرا
مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طائر طویل المنقار که بسیار خوار است
و دائم جهت ازاله ثقل خود را با آب دریای شور حقنه میکند مشاهده نموده حقنه را رواج
داده است و در ابتدای رواج با آب و نمک که حکم دریای شور دارد این عمل میکردند و بعده
حسب حاجت ادویه مسهله دران افزودند اما اعمال بالید مثل جبر و ربط و
و جبر استخوان شکسته یا از جای برآمده را بستن است و شکستن استخوان را کسر گویند و تدبیر کسر آنست
که عضو را بنرمی بهم کشند و بهیئت اصلی آرند و بعصابه که هموار و مطابق عضو مکسور بود بربندند
و از تخته های که از چوب انار و مثل این که نرم بود تراشیده هموار کرده بر وی گذارند و بر سر چهار
طرفش رشته محکم بپیچند و بعد ازین فصد کنند و مسهل خفیف دهند و تدبیر تلطیف نمایند و بهترین غذا
درینوقت مزوره خروس بچه است و خوردن گل ارمنی یک مثقال فائده عظیم بخشد و مومیائی برای کسر
نیز سریع الاثر است و تخته ها پیش از دو روز نکشایند مگر وقتیکه ورم و خارش شدید است زیرا که
درینوقت کشادن و قدری در هوا داشتن عضو لازم است که مطلی به آب گرم مفید است
و چون یک هفته بگذرد و ورم وغیره هیچ نباشد عصابه را سخت بربندند و بعد از چهار و پنج روز
میکشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و درینوقت تناول هریسه وغیره مناسب است
و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت داده باشند
و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتیکه استواری متحقق شود احتیاج بآن نباشد
و هرگاه ورم با کسر یار بود غیر مربوط دارند و اگر رباط ضرور بود بغایت نرم بندند و بروزی
دو بار بکشایند و وقتیکه ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر کوفته باشد
بر زخم مشرط زنند و خون بر آرند تا از تعفن ایمن باشند و اگر کسر بجراحت بود مقام جراحت
مکشوف دارند و بجوانب آن رفاده و تخته یا چوبی که مناسب بود بربندند و اگر کسر شده باشد
استخوان از جای خود برآمده باشد تا تدبیر خلع نیست که اگر خوف حدوث ماده بدانجا بود

فصد کنند و طبع نرم سازند گل ارمنی یک مثقال بخورند و غذا مزوره یا روغن بادام دهند
و اگر خلع مرکب بجراحت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعده بعلاج خلع کوشند و اگر خلع
در عضوی بود که بآسانی درست شود پس درین صورت التفات بورم وغیره نه نمایند
و تدبیر بجا نشاندن عضو آنست که آنرا بتدریج همچنین و بسیار اندک اندک حرکت دهند
پس آنرا بکشند و بگذارند تا بجای خود نشیند و موضع آنرا بعصابه ببندند و باید که گل ارمنی
در آب برگ مورد سائیده عصابه را بدان آلوده ببندند تا بالا شگافتن را گویند پس باید
که تا ورم نیک پخته نشود نباید شگافت و شگافت ورم آنجا واجب است که ورم نرم تر و بلند تر
باشد و بط در طول بدن کنند تا لیفها بریده نشود و در ورم بن ران و بغل در طول شگافند
بلکه در عرض موافق غضون ورم آن باید شگافت بخلاف جبهه که وی نیز اگر چه طولی شکن است
لیکن در بط ورم آن رعایت غضون نه نمایند بلکه بطول بدن شگافند زیرا که وضع لیفها
وا و در طول است و شکن تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند
و عضله جبهه بر حاجب چشم فرو افتد پس ازین جهت بطاط باید که اوضاع الیاف و عروق
و عضلات هر عضو واقف بود و بعد بط از پنبه کهنه پاک نمایند که چیزی از چرک وغیره نماند
و مرهم اندمال از اسفیداج و مازو و گلنار و دم الاخوین و انزروت وغیره مرهم سازند و بکار برند
اما کی معنی آن داغ دادن است و او به پنج قسم منقسم میشود یکی آنکه بکوا که مخصوص ساخت است
برای این کار کی نمایند و مکوا باید که نقره بود قسم دوم آنکه اشیای سیال مثل روغن گرم کی
نمایند قسم سوم آنکه از قطعه مرجان چنانچه ورام الصبیان مستعمل است کی نمایند چهارم آنکه
از ادویه حاده چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم قسمی است از کی که در هند
اختراع یافته برطحال و در عرق النسا وغیره استعمال میکنند لیکن باو که عرق النسا
کی بر درک دوم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعه خرقه
که بقدر چهار انگشت باشد اسما شیخین و محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعه شش قطعه
دیگر از خرقه بمقدار قطعه اولی نهند و بران قطعات یک برگ درخت لزان دارند
و قطعه نی که بسیار جوفدار باشد بگیرند و از درمیان بطول دو پاره سازند و قطعه ازان گرفته
بران برگ نهاده اخگر با چک وشتی در رو گذارند و زمانه شایسته توقف فرمایند پس هرگاه
بر طحال مریض آبله نمودار شود قطعات را بزودی بر دارند آبله را بدستور نگذارند

که بعد یک دو روز خود بخود نضج آید و چرک و رطوبت از و مندفع گردد بعد ازین
مرهم مناسب استعمال نمایند و فائده تحریر اسماء متبرکه آنست که از برکت آنها القطعات گزندے
نمیرسد و باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج ادویه چند امر را مد نظر دارد و امر اول
آن که اگر مرض حار بود دوای بارد دهند و اگر مرض کثیر الحرارت بود دوای کثیر البرودت دهند
و اگر مرض بارد بود دوای حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود دوای کثیر الحرارت دهند
در رطوبت و یبوست را همین قیاس کنند امر دوم آنکه باعتبار زمانه ابتدا و انتها بوقت مرض
نظر کنند مثلاً در ورم حار در ابتدا رادع دهند و در تزاید رادع و محلل مخلوط ساخته
و در انتها فقط محلل و به همین نمط در مرض گرم در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال
و در انتها زمانے تلطیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحدت و ذی هیجان بود ولی انتظار
استفراغ نمایند و الا اول مشغول بنضج شوند و بعده مسهل امر سوم آنکه بعادت مریض نظر کنند
پس اگر مریض بدوای قوی عادی بود دوای قوی استعمال کنند و اگر مریض بدوای
ضعیف عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بحقنه و اسهال عادی بود
بوقت عادت آن رجوع بحقنه یا مسهل نمایند امر چهارم آنکه نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض
طفل یا شیخ بود مسهلات قوی و ادویه قوی البرودت مثل کافور استعمال نه نمایند اگرچه مرض
حار بود امر پنجم آنکه بمزاج بلد نظر کنند پس موافق مزاج بلد رعایت در علاج مرعی دارند
امر ششم آنکه بقوت مریض نظر کنند پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند
و اگر مریض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه که مناسب
مرض بوند قدرت حاصل آید الا اگر اتفاقاً باستفراغ حاجت قوی افتد تنقیه خفیف بتفاریق
بعمل آرند و نیز بمریض ضعیف دوای قوی ندهند امر هفتم آنکه بمزاج مرض و مزاج مریض
نظر کنند پس اگر مزاج مریض حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا تبرید قلیل نمایند زیراکه
سبب ضعیف است و اگر بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض
حار باشد و مرض بارد حادث شود افراط تسخین نمایند زیراکه سبب قویست الا اگر
در افراط تسخین ضررے دیگر عائد شود درجه اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن
بخلاف این امر هشتم آنکه بفصل و هوا نظر کنند پس در فصل و هوای حار تبرید باید و در هوا
و فصل بارد تسخین و پوشیده نماند که بسر یا استفراغ در نصف النهار و در گرما قبل از صبح و جب

امر نهم آنکه نظر بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکور بود دوای آن قوی از اناث نمایند
امر دهم بصناعات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السفر یا حداد بود مسهل قوی دهند زیرا که
فضول چنین کسان اکثر بتحلیل میروند و قدری تحلیل در بدن می ماند امر یازدهم آنکه
بطبیعت عضو نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول
مزاج عضو صحیح را قیاس کنند و بعده بتوسل آن معلوم نمایند که چه قدر تغیر در مزاج اصلی
راه یافته پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف
مثل کلیه و عضو مصمت مثل اعصاب و سنه و یا دوای قوی باید و برای عضو متخلخل چون ریه
و عضو مجوف چون عروق دوای ضعیف باید و برای عضوی که در تخلخل و کثافت متوسط بود
دوای باید که قوی باشد نه ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برای عضوی که شریف بود
و فائده آن برای تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برای عضو لطیف مثل چشم
و عضو رئیس مثل قلب و عضو ذکی الحس مثل عصب دوای قوی و شدید البرد و دوائی
که مرخی صرف بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضا بغیر از آمیزش دوای
قابض نه نمایند و دوای مثل زنجار برین اعضا نه نهند و استفراغ مواد نیز باید بدقت
بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو باین نهج در علاج
فائده می بخشد که دانسته شود که بکدامی عضو بچه طور دوا خواهد رسید چنانچه در امعای علیه
دوا بتوسل مشروبات میرسد و در امعای اسفل بطریق حقنه و معرفت عضو در علاج بسه نوع
فائده می بخشد یکی آنکه عضو بعید دوا کرده شود بادویه قویه مثل کلیه و عضو قریب بادویه
ضعیفه مثل مری و بدانکه گاه حاجت بآمیزش دوای دیگر می افتد مثلاً آمیخته میشوند
در ادویه اعضای بول مدرات و در ادویه قلب زعفران دوم آنکه عضو صحیح بسبب
مشارکت عضو علیل دوا کرده شود چنانچه مشمومات خوشبودار در غشیان سوم آنکه ماده را
از عضوی برای عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکه در جانب مقعر کبد ماده جمع شود
بمسهل از راه امعا استفراغ کنند و وقتیکه ماده در محدب کبد جمع شود استفراغ بادرار
از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو چند قسم است یکی آنکه عضوی خادم عضو دیگر بود
مثل عصب برای دماغ دوم آنکه عضوی مبدء فعل عضو دیگر بود مثل حجاب برای ریه
در تنفس سوم آنکه عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ چهارم آنکه عضوی

طرق عضو دیگر بود مثل بن ران برای پا پنجم آنکه عضوی مقابل عضو دیگر بود
مثل دماغ و معده ششم آنکه عضوی جای انصباب فضلات عضو دیگر بود چون بغل
برای قلب و انثیین برای کبد و خلف الاذن برای دماغ دیگر آنکه ماده اگر انصباب یابد
از موضع بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه قریب بود
خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب است که شخصی را از بینی و دندان خون بکثرت آید
پس برای جذب آن رعاف آرند و اگر برای آن از عروق اسافل اخراج دم نمایند
جذب بخلاف بعید بود و واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بعرض الا بقطر واحد باشد
مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا بپای راست جذب نمایند اما جذب در قطر این
جائز نیست مثلاً ماده دست راست را در پای چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت
نیز مرعی دارند مثل وضع محاجم بر ثدیین برای حبس دم طمث و رعایت محاذات نیز واجب است
مثلاً فصد باسلیق و اسیلم در علل کبد بسمت راست می زنند و در علل طحال بسمت چپ
و وقتیکه ماده در عضوی جمع آید و بعد از مدتی قریب بود یعنی سه روز بر و نگذشته باشد
تا ماده را از موضع بموضع دیگر که از و قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را بوضع محاجم بر ساقین
جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بعضو اخس جذب کنند و اگر عهدش بعید بود
یعنی سه روز بران گذشته باشد و ماده کثیر بود و استفراغ از نفس عضو فرمایند و اگر
ماده کثیر بود اول از جانب موافق فصد زنند و بعده اخراج دم از نفس عضو کنند
و پوشیده نماند که اگر بدن ممتلی و رجوع ماده بعضو ماوف نبود جذب بلا استفراغ بعمل آرند
و الا فلا دیگر آنکه ماده قلیل المقدار و قلیل الحرکت را جذب بغیر استفراغ کافیست و ماده
کثیر المقدار کثیر الحرکت را جذب باستفراغ بود و واجب است که اگر در عضو ماوف درد باشد
اول تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طرق جذب ماده از عضوی بعضوی
بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو ماوف بود ببندند یا بر وضع
محاجم کنند یا ادویه جاذبه بعمل آرند دوم آنکه اگر ماده در دست چپ بود به تسبیل
ریاضت دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول
تسکین وجع نمایند و بعده وضع اطراف در حار یا دلک آنها باشد آنها بعمل آرند
چنانچه در امراض راس مستعمل است چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کنند

و بر معده یا صدر را بادهٔ انقباض نمایند آن وقت اطراف را سخت بر بندند و بدانکه چون امراض
ترکیب و تفرق اتصال در کلیات متعذر بود از این جهت از و اجتناب ورزیده به بیان
علاج سوء المزاج پرداختم پس سوء المزاج یا ساذج بود یا مادی و هر واحد از و یا حار بود
یا بارد یا رطب بود یا یابس اما علاج سوء المزاج ساذج تعدیل مزاج است و علاج
سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر استفراغ ماده زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل
مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انتها سهل الزوال و با ابتدا عسر الزوال بود و بارد بخلاف آن
باشد و تجفیف از ترطیب اسهل است و پوشیده نماند که سوء مزاج یا مستحکم بود یا بالظهور که هنوز
ظهور نیافته باشد یا ابتدا ظهور یعنی ظهور یافته باشد الا مدتی بر و نگذشته پس علاج
سوء المزاج مستحکم بالضد باشد مثلاً علاج حار با دویهٔ بارده کنند و علاج بارد بخلاف آن
و علاج سوء مزاج که بالظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء مزاج که با ابتدا ظهور بود
مثل علاج مستحکم است الا از دوا ضعف باید و هرگاه طبیب شک افتد که مرض حار است
یا بارد پس اگر بیمار گرفتار شک افتد دوائی که در درجهٔ اول حار بود مثل شکر استعمال نمایند زیرا که
اگر مرض فی الحقیقت بارد است فهو المراد و اگر حار است مضرت ندارد زیرا که حرارت
بر حج مناسب بود و اگر بیمار شک افتد دوائی که در درجهٔ اول بارد بود استعمال نمایند
زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بارد است غیر از طوالت مرض که تدارکش ممکن است
ضرر دیگر ندارد و طبیب را لازم است که رعایت عادت مریض در باب علاج مرعی دارند
زیرا که عادت را در بدن انسان دخلی کامل و اثری عظیم است و هرگاه امراض مجتمع شوند
علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بر آن شش موقوف بود مقدم دارند مثل ورم و قرحه
که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر بود مقدم دارند
مثل سل و حمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض دیگر غالب بود
مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود الا وقتیکه عرض خطرناک
باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و هیئت و مسکن و فصل
به بعض فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوع است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی او نیز
بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و مخاط و طمث
و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبیعی دوا و بر چند نوع است یکی اسهال بدوا و حقنه

وشیاف دوم اخراج دم بفصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و طمث و نفاس سوم
قے چہارم ادرار بول پنجم اخراج نمودن اسہال ششم ادرار عرق ہفتم اخراج مخاط و بزاق و بدانکہ
طبیب را لازم است کہ در باب استفراغ سہ امر نظر دارد یکی آنکہ استفراغ موافق جنس مادہ بود
نہ بخلاف آن مثلاً اگر غثیان بود مادہ را بقی مستفرغ سازند دوم آنکہ استفراغ مادہ از مخرج
طبعی باید مثلاً مادہ محدب کبد را از راہ اعضای بول مستفرغ نمایند سوم آنکہ مادہ را از عضوی
محلول بعضوی کہ اخس و مشارک بود نقل کردہ مستفرغ سازند **فصل در منضجات** بدانکہ
نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست کہ خلط غلیظ رقیق و رقیق غلیظ گردد پس وقتیکہ
بمسہل حاجت افتد اول نضج مادہ نمایند کہ استفراغ کما حقہ بلا ضرر حاصل آید و انتظار نضج
بامراض مزمنہ واجب است و در امراض حادہ جائز زیرا کہ در ہیجان مادہ حادہ قبل نضج
مسہل باید داد کہ درین وقت بانتظار نضج خطر عظیم است و خون محتاج بنضج نیست لہذا
در تپ دموی بروز اول فصد میکنند الا ہرگاہ فساد خون از آمیزش خلط دیگر بود
نضج آن لازم است **فائدہ** صفرای خالص بسہ روز و صفرای غیر خالص بپنج روز
و بلغم کہ از اقسام غلیظ و رقیقہ بود بہ ہفت روز و اگر از اقسام غلیظ و رقیقہ بود بہ نہ روز بتقدیم
و تاخیر و سودا بہ پانزدہ روز نضج مے یابد منضج صفرا گل بنفشہ گل نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ
آلو بخارا مطبوخ یا نقوع نمودہ ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل کردہ
بنوشند ما نقوع آنکہ ادویہ را در آب کہ بقدر نوشیدن بود تر دارند بعدہ مالیدہ صاف کردہ
بنوشند و مطبوخ آنکہ ادویہ را در آب کہ بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش دادہ
صاف نمودہ بنوشند و اگر خواہند کہ تمام قوت دوا بر آید نقوع نمودہ بجوشانند
و آنجا کہ در مزاج مریض حرارت بود یا شہر یا فصل حار باشد اکتفا بہ نقوع و شیرجات
باید نمود زیرا کہ دوا از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید کہ در طبخ ہمہ ادویہ را یکبار
نجوشانند زیرا کہ بعضے آتش کمتر خورند مثل نیلوفر عناب و تربد سفید و افتیمون و بعضی بسیار
مثل بنفشہ و سنا و نیلوفر را بدست نمالند کہ بعد از طبخ بمالیدن تلخی پیدا میکند منضج بلغم
گاؤزبان مویز منقے بادیان نیم کوفتہ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ پرسیاوشان شکاعے
مطبوخ یا نقوع نمودہ خمیرۂ بنفشہ یا عسل خالص آمیختہ بعمل آرند و نخود آب بنضج بلغم
اثر تمام دارد لیکن در تپ نباید داد و ہر چہ معدل بلغم است منضج اوست

منضج

۱۶۲

سودا گاوزبان سپستان عناب بادرنجبویه اصل السوس مقشر نیم کوفته اسطوخودوس نقوع
یا مطبوخ نموده شربت مناسب ممزوج ساخته بعمل آرند و هرچه معدل است منضج اوست
و اگر بخلط اخلاط دیگر یار بود رعایت آن مرعی دارند ادویه مفرده معدله خون تخم کاسنی
تخم کاهو تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه عناب گل سرخ حنا شاهتره لیمو گل نیلوفر برادهٔ چوب شیشم
ادویه مفرده معدله صفرا تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین صندل سفید تخم کاهو
بهیدانه اسپغول ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس مویز منقی سنبل الطیب
تخم کشوث خبازی ادویه مفرده معدله سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان
تخم خربزه اصل السوس افتیمون فصل در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست
که ماده را از عروق و از اعضای قریبه و بعیده بیرون آرد و ملین آنکه ماده را از قعر معده
و از اعضای قریبه آن بیرون آرد و در ملین منضج دادن شرط نیست بخلاف مسهل و در مسهل
شرط آنست که بروز مسهل ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال مسهل ضعیف معده
و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوء الهضم استعمال مسهل ممنوع است و در سن البلیا سن
برآمده و دیگر یا بوقت سه ساعت شب باقی مانده و در ربیع و خریف بوقت صبح مسهل بخورند
و در کثرت سدد و اوجاع بعد تفتیح و تسکین مسهل بدهند و انچه گفته شد لیکن
بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالای حبوب مسهل قدری آب بنوشند که آنرا بلیدازد
و بر مسهل سیال مثل مطبوخ و نقوع آب گرم ندهند که بسبب ترقیق مسهل را در معده نمی گذارد
که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد یا در وقت ظهور عمل مسهل جرعه جرعه آب گرم نوشیدن
بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود بقدر کثیر بنوشند که مسهل را از معده بدر آرد
و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب و سفوف بود آب نیم گرم بنوشند و اگر در مسهل
تربد و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است و بمحرور مزاج نیز آب سرد
جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا بالای مسهل قی می خواب کرده
ممد اوست زیرا که مسهل بزودی از معده بدر نمی آید و در آن قرار گرفته کماینبغی عمل خود
می نماید و مجلس محفوظ باید نشست و از حرکات غلیظه اجتناب ورزند و اگر مسهل عمل نکند
مسهل دیگر بالای او ندهند بلکه لشاقه و باشیاء دیگر مثل شربت ورد مکرر و شربت دینار
مدد نمایند و آنجا که مسهل و ماده باشد و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی کنانند و اگر کفایت نکند

ومانع دیگر نبود فصد باسلیق واکحل کنند واگر بوقت عمل حرارت بمعده وجگر پدید آید
لعاب اسپغول مسلم ولعاب بهیدانه بدهند ووقتیکه قبض مطلوب باشد جغرات یا برنج
بخورند واگر تپ باشد بجای آن تخم ریحان وتخم خرفه بریان استعمال کنند وآنجا که بدانند
که مسهل بقی خواهد برآمد اول قی کنند بعده مسهل بنوشند وبعد الفراغ مسهلات از حمام
وجماع وحرکات واز شئ که قوی القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز اجتناب ورزند
وبدانکه هیچ دوای نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد وآنچه مخصوص بصفرا وبلغم
وسودا کرده اند بنا بر آنست که ویرا بیشتر بیرون آرد ادویه مفرده مسهله صفرا
تمرهندی آلو بخارا ترنجبین شیرخشت برگ سنا هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس
ادویه مفرده مسهله بلغم شحم حنظل غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل
سورنجان شیرین ریوند چینی زنجبیل انجیر زرد روغن بید انجیر بدانکه غاریقون نباید کوفت
زیراکه در وی جسم سخت مانند ناخن سپید می باشد لهذا بغربال موی بمالند که اجزاء صغیر
مستفرغ شوند وآن جسم سپید بالای غربال بماند ادویه مفرده مسهله سودا
هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنا مکی افتیمون اسطوخودوس ریوند چینی بسفایج وغیره باید
که افتیمون را در پارچه بسته در طبخ اندازند ودر تپ قبل از دو هفته استعمال هلیلجات نکنند
الا بوقت ضرورت بعد اصلاح نسخه ملین مبارک که باکثر امزجه وضعیفان وزنان حامله
واطفال در جمیع امراض باطنه وظاهره وحمیات واورام انتشار موافق است ص
مغز فلوس سه توله در آب گرم وگلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت با آب کاسنی
سبز مروق یا شیره تخم تربوز ومغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم انتشار با آب عنب الثعلب سبز
یا برای تفتیح سده بشیره بادیان یا اضافه روغن بادام شیرین وگلقند بنوشند فائده
در ترکیب طبیخ ادویه مسهله اول در آب یا عرق اصول وفواکه نیم کوفته را جوش دهند
وبواسطه طبیخ بذور نیم کوفته داخل کنند وبعده حشائش وشگوفه ها بعد از ذلیس وقتیکه
ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس وترنجبین وغیره داخل کنند
فصل در حقنه وشافه وبیان هر دو گذشت فصل در فصد وآن استفراغ کلی است
زیراکه اخلاط اربعه مستفرغ میشوند وتا پانزدهم هر ماه ودر گرما وسرما وابر وهوا وبارش
فصد نکنند واکثر روزهای سابعه فصد در روز یکشنبه وسه شنبه وپنجشنبه بهتر است وبروز دوشنبه

وچهارشنبه وجمعه خوب نیست و بعد از بلوغ تا شصت سال بفصد اجازت است
و بعده ممنوع الا بوقت ضرورت جایز و هر کرا معده و جگر ضعیف بود و بعد فصد غشی حادث گردد
فصد نشاید کرد و فصد با امتلاء معده و خلو آن و زنان حائضه و حامله و قولنجی را و بروز بحران
زیان دارد و اگر مرض بعضوی بیک جانب افتد و برای آن حاجت بفصد آید و سه روز
بران نگذشته باشد فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته باشد در جانب موافق
و اگر در سر حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و دیگر جا بعد از زوال آفتاب و اگر
از خطای فصاد زخم نشتر بعصب رسد صندل و گشنیز ضماد نمایند و بشرط قوت از جانب مخالف
فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد و خون جهد دم الاخوین بسفیدی بیضه مرغ سرشته
بجراحت نهند و بر بندند و بعد سه روز بگشایند اگر خون بند شود فهو المراد و اگر بند نگردد
بهمین نمط تا سه بار بعمل آرند و علامت رسیدن زخم بشریان آنست که خون سرخ جهنده
از فصد بیرون آید و بدانکه اکثر عروق اورده و شرائین برای فصد مخصوص اند لا ادرین مختصر
بیان آن آورده که اکثر بگشادن آنها حاجت می افتد تحریر می یابد رگ پیشانی برای
گرانی سر و صداع مزمن می زنند و طریق گشادنش آنست که جامه بگلو بر بندند تا رگ پدید آید و از نشتر
مخصوص برای رگ پیشانی است بگشایند چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که دو بر لب بالا
و دو بر لب زیرین واقع اند و در باطن لبها می گشایند برای امراض لثه و دهن فائده می نماید
قیفال سر را گویند که برابر ابهام واقع است و برای علتهای سر و در وسط دست نیز
اکحل هفت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علتهای تمام بدن
می گشایند و آنرا نهر البدن نیز خوانند باسلیق برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط
است برای علتهای زیر بدن و جلد می زنند حبل الذراع در بعض دست با رگ باسلیق
و در بعض دست با رگ اکحل مشترک می باشد و منفعتش مثل منفعت باسلیق است ابطی برابر خنصر است
و اقرب بخنصر برای علتهای احشا می زنند و آنرا اسیلم نیز می نامند صافن بر پشت انگشت
برابر خنصر واقع است ماده را از فرود آرد و حیض براند و برای خارش ران و خصیه مفید است
عرق النسا رگیست که بر کنار ساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صافن است
فصل در حجامت و ارسال علق اما حجامت با شرط بود و بی شرط آنچه با شرط بود استفراغ
از جوهر عضو باشد و اولی آنست که تا تاریخ پانزدهم حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم است

وبهترین وقت یکپاس روز برآمده وتا وقتیکه تنقیه تمام نکرده باشند متوجه بتنقیه خاص نشوند
وحجامت پس سر را پاک کند و بر قمحدوه اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خلیفه
کحل باشد اما نسیان آرد و باید که فروتر از فقرات کنند و میان شانه ها خلیفه باسلیق بود
اما معده را ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالا باید و بر ذقن دندان را سود دهد و بر فخذ
از قدام اورام خصیتین را نافع و بر ساق و کعب ادرار طمث نماید و حجامت بی شرط برای آنکه
ماده را از جهتی بجهتی بسیار آن جذب کنند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا تحمل
شرط زدن نبود و بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشند و مثل دنبال موش بود
و پشت او سبز و شکمش سرخ بود و طویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز
بدین منهج باستعمال آرند که اول آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند و عضو را بشویند و بمالند تا سرخ گردد
بعده علق بران گذارند فصل در رعاف گاه در امراض دماغی باو حاجت می افتد
و تدبیرش آنست که ببوی اشیاء شیخ نظر کنند و بر خشتی که از آتش گرم کرده باشند
قدری خل بران بیندازند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزی درشت
بخارند که رعاف حادث گردد فصل در طمث و نفاس و ادرارش گاه بمدرات طمث و گاه
بفصد صافن وغیره حاصل می آید فصل در قی و ببوی آن در امراض مزمنه مثل نقرس
و مالیخولیا و استسقا و رعشه وغیره حاجت می افتد و کثرتش موجب ضعف بصر و سمع
و اوجاع وغیره را مضرت دارد پس هرگاه بقی حاجت افتد یک روز پیشتر غذا از نرم بخورند
و روغن خوشبو بر بدن بمالند و بر روز قی چیزی ملائم بخورند بعد زمانی شایسته مقیات
حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را که قی باسانی نیاید باید که سه روز بحمام رود
و تدهین نماید و غذای مختلف و ملائم بخورد و پس بخانه گرم یا بحمام قی کنند اگر بلوس بود
اما هنگام قی رفاده بر چشم ببندد و یا از دست هر دو چشم را محکم گیرند و این برای آنست
که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته شخصی را دیدم که هنگام قی رفاده بر
چشم نه بسته بود و لیکن در چشم آن نزول الماء پیدا آمد و نابینا گشت و اگر از مقیات
شورشی در معده ظهور یابد شوربای مرغ باید نوشید و این همه گفته شد وقتیست که
اضطراری نبود و اگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک گردد و مقی صفرا سکنجبین ساده
ده مثقال یا پنجاه مثقال آب بنوشند و قی کنند مقی بلغم تخم شبت دو درهم بآب جوشانیده

عسل خالص آمیخته بنوشند وقی کنند بعد قی سودا ترب را بشگافند و خربق سیاه دران پر کنند
وآن ترب را در سکنجبین ساده یک شب تر دارند و علی الصباح بخورند و آب سرد کنند تا قے
حادث شود **فصل** در بول پس در اوجاع مفاصل و اوجاع پشت و استسقا و وجع
می افتند و ادرارش از ادویه مدره حاصل مے آید **فصل** در عرق و تدبیر ادرارش چنین است
که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمازت آفتاب سکونت ورزند یا خود را بجای بخار
آب مطبوخ ببدن رسانند که عرق آید **فصل** در بزاق و تدبیرش که عاقرقرحا یا
شے دیگر تیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند **فصل** در مخاط پس ادرارش
از اخلاط غلیظه و رقیقه دماغ پاک می نماید پس تدبیر آن است که سر و گردن را از جامه بپیچند
و چیزی که عطسه آورد در بینی دمند و مثل آن تدبیری که ممکن بود بعمل آرند قانون دوم
در کلام کلی باحکام ادویه مفرده و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق باو است و آن مشتمل است
بچند احکام حکم اول در ادویه مفرده بدانکه هر چیز که وارد بدن میشود و منفعل بحرارت غریزیه
میگردد پس اگر از وی اظهار کیفیتے نشود دوا را معتدل گویند و اگر اظهار کیفیتے شود
الا کما حقه محسوس نگردد درجهٔ اولی گویند و اگر اظهار کیفیتے شود و نیز کما حقه محسوس گردد
درجهٔ ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیتے بضرر بود درجهٔ ثالث است و اگر اظهار کیفیتے بحدی بود
که بهلاکت انجامد درجهٔ چهارم است و هر درجه را بسه مرتبه دانسته اند مرتبهٔ اول اعلی دوم متوسط
سوم اسفل و پوشیده نماند که بعض ادویه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است
و مزاج ثانی بر دو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لبن که از مائیت و جبنیت و سمنیت
مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده
حادث میشود مثل حرارت و برودت و در مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد
مثل ذهب و گاه از وضعیف بود که از سوختن جدا گردد نه از طبخ مثل بابونه که قوت قابضه
و محلله آن در طبخ جدا می شود و گاه از وضعیف بود که بطبخ جدا گردد نه از غسل مثل عدس
که قوت محلله آن در طبخ جدا گردد و گاه از وضعیف بود مثل هندبا که از غسل اجزای لطیفه
آن زائل میشوند و تاثیر دوا یا خارجی بود و فقط مثل بصل که ضماد آن مقرح باشد بخلاف اکل
یا داخلی بود مثل اسفیداج که اکلا بخلاف ضماد قاتل است و یا هم خارجی و هم داخلی بود
مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس خارجی بود مثل کشنیز که ضماد آن محلل است

داکلا برودت و غلظت می نماید و مزاج ادویه به تجربه و قیاس دانسته میشود اما تجربه پس
باید که دوا واحد که از جمیع کیفیات عارضی معرا بود بر علل تضاده بسیطه که قوت دوا نیز
موافق قوت مرض بود تجربه کرده آید اما قیاس دادو بچند وجه دلالت میکند وجه اول لون
و استدلال بآن چنین است که برودت جسم رطب را سفید و جسم یابس را سیاه می سازد و حرارت
بخلاف آن وجه دوم رائحه پس حدت و عفونت آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن
دلیل برودت وجه سوم طعم است دوا و مختلف میشود باختلاف فاعل و ماده پس ماده کثیف بود
یا لطیف یا متوسط و فاعل را حرارت بود یا برودت یا اعتدال پس دوای کثیف حار تلخ و کثیف
بارد عفص و کثیف معتدل حلو و لطیف حار حریف و لطیف بارد حامض و لطیف معتدل
دسم و متوسط حار مالح و متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفه بود وجه چهارم سرعت
و بطوء انفعال دوا است و او چنین است که دوای واحد که بدوای دیگر به تحلیل و لطافت
و کثافت مساوی بود هر دو از اثر و مؤثر بارد یا حار بفرق مساوی دارند پس هر که
از هر دو اثر مؤثر جلد تبدیل گشت در کیفیتی که آن مؤثر موجود است غالب خواهد بود و طبیعت
و افعال و خواص ادویه مفرده قریب ذکر می یابد ان شاء الله تعالی حکم دوم در ادویه مرکبه
مشتمل بچند فوائد فائده اول در ترکیب ادویه وجه ترکیب آنکه از آن حاجت می افتد
که از دوای واحد مطلب حاصل نگردد پس بعض ادویه نافع کلیه و بعض نافع طحال
و بعض منقی جگر و بعض منقی مواد طحال و بعض مقطع غلاظ و بعض مرقق آن و بعض معدل آن
و بعض منقی معده و بعض منقی صفرا و بعض منقی بلغم و بعض منقی سودا و بعض منقی امعا و بعض منقی
مواد و منافذ و بعض منقی دماغ و بعض منقی مواد صدر و ریه و بعض منقی مواد عضلات و بعض
مدر و بعض ... و بعض مسکن ... و بعض مقوی قوی و غیره و بعض مضعف اند که ترکیب بعض آنها به بعض
حسب ضرورت بعمل می آید و ترکیب بگاه حسب اوضاع اعضا بود مثلا اگر عضو بعید مثل کلیه و مثانه
و قلب و غیره بود که نفوذ دوا در آن محال است ترکیب دوا سریع النفوذ مثل سلیخه و افیون حاجت
می افتد و اگر عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاج آن استعمال مرخی و محلل حاجت افتد تا ترکیب دوا
قابض مثل ... و دار چینی واجب است که قوت عضو ساقط نگردد و گاه حسب احوال بود مثلا
اگر عضو ذکی الحس مثل چشم و فم معده و غیره بود دوای مخدر بیامیزند که قوت عضو قائم ماند
و اگر کثیف مثل کلیه بود دوا منقی مثل تخم خیار بیامیزند و اگر عضو مشارک عضو دیگر

مثل معده و دماغ بود و دوای که موافق هر دو بود بیامیزند و گاه ترکیب حسب اختلاف
طبع دوا بود مثلاً بدوای بد مزه دواے صالح الطعم و بدوای بدبو دوا خوشبو ضم کنند
که معده متنفر نگردد و بدوا غثیان آور دوا حابس قے و بدوا مفسد معده مثل
سقمونیا دوای مصلح آن مثل مصطگی و بدوا مضر قلب مثل افیون دوا مصلح آن مثل
زعفران بیامیزند و گاه حسب اصلاح کیفیت دوا بود پس برای حدت کیفیت دوای
بکسر آن مثل کتیرا با سقمونیا و برای قوت کیفیت دوا مقوی آن مثل زنجبیل با تربد
می آمیزند و نیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدوا حار دوای حار
بوقت حاجت برودت زائده بدوا بارد دوا بارد ضم کنند و گاه ترکیب حسب ضرورت
مرض بود مثلاً در قرحه که اندمال و دوری چرک مطلوب است دوا را خاصیت که این دو فعل
متضاده ازو حادث شوند پس بالضرورت ترکیب مثل ترکیب راتیانج و زنجار حاجت افتد
یا آنکه دوا واحد یافته شود الا درو یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل بابونه که درو قوت
تحلیل قویست و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج قوت قبض دوا قابض
باو ضم کنند و گاه باشد که بدوا سریع النفوذ که در موضع معلول قرار نگیرد که مطلوب حاصل آید
دوا ممسک آن بیامیزند تا که دوا سریع النفوذ بمدد آن در عضو معلول قرار گیرد
و مطلوب حاصل آید فافهم و ضابطه در اخذ مقدار ادویه آنست که بدوا اینکه حاجت اکثر بود
یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار دوای دیگر گیرند و در خلاف آن
بالعکس عمل آرند فائده دوم در معرفت مقدار شربت مرکب باید که اوزان ادویه
مفرده و اعداد شربات را جدا جدا جمع نموده اوزان اجزا همی که بعدد شربات بود تقسیم
دارد مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بست درم و اعداد شربات پنج عدد اند
پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان پنج درم و اعداد
شربات بست عدد اند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود فائده سوم
در معرفت درجه مرکب باید که درجات اجزا حاره و بارده را جدا جدا جمع نموده
اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را با عدد اسمی شربات ادویه قسمت کنند
و خارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً کسی که در سوم گرم و خشک و شربت آن ا
و بنفشه که در دوم سرد و دوا و نیز دو شربت است پس بعد نقصان اقل از اکثر یک درجه حار ماند

پس وقتیکه درجه واحد را باعداد سمی شربات ادویه که چهار انا قسمت نمودیم
مزاج مرکب حار بربع درجه قرار یافت فائده چهارم در تحقیق معاجین
اول دارو ها را که تحفه و تازه باشند از خاشاک و غبار وغیره صاف و پاک نموده جدا جدا
کوفته بیخته وزن نمایند بعده آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جواهر کشتنی محتاج
باشند باید شست و ادویه که بگلاب بیختن و بریان نمودن محتاج باشند آنرا شسته
و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران وغیره باشند بگلاب
حل نمایند پس سه وزن از ادویه عسل خالص گرفته بآتش کف بر دارند و بقوام مناسب آرند
اول زعفران محلول را بیامیزند بعده جواهر و مجربات داخل کرده بکفچه زنند و از آتش
فرود آورده بقدر ساعت سرد کنند و ادویه اندک اندک داخل کرده لت سازند
و از ان بعد ادویه طیبه و غیر محلول مثل مشک و ورق نقره و طلا بیامیزند و در ظرف چینی
نگاهدارند و یک شبانه روز دهن ظرف کشاده دارند و معجونیکه درو افیون بود بعد شش ماه
و اقل درجه بعد چهل روز باستعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن جائز
فائده پنجم در احکام ادویه مرکبه ایارج فیقرا فیقرا بزبان یونانی تلخی را گویند
و چون جزو اعظم آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب در خلو معده
بعسل و آب گرم لازم است و سفوفات و حبوب و معجونات استعمال میکنند پس سفوفات قوتش
تا سه ماه و حبوب قوتش تا شش ماه و معجونات قوت آن تا چهار سال باقی مے ماند
اطریفل قوتش تا دو سال باقی مے ماند و اگر روغن بادام بادام مزوج بود از دو سال
زیاده قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است جوارش قوت آن تا دو ماه
باقی مے ماند الا جوارش بلادر قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه
باید حبوب قوت حبوب مسهله تا سه ماه و قوت حبوب مبهی تا شش ماه و قوت حب
جدوار و فرفیون تا دو سال است ادهان تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمالش
جائز است اما روغن بلسان و قسط هر چند کهنه شود قوی گردد سفوفات قوت آنها
تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاء جائز نیست الا خوردن
سفوف لذیذ سریع النفوذ باک ندارد سکنجبین منقی معده و ملطف اخلاط غلیظ
مسکن حرارت و غلیان دم و بلغم بارده و حاره نافع و عسلی از سکری بهتر است و بزوری بعد

سعلات و برعشه و بواسیر و فالج و وجع رحم و ضعف مثانه و تقطیر البول و شقاق مقعد
مضرت دارد جلنجبین مقوی و منقی معده و دماغ و سکری حار در درجه دوم و معتدل
برطوبت و یبوست و بعد دو سال ضعیف گردد و عسلی گرم و خشک در درجه دوم و قوتش
تا چهار سال باقی میماند و آنچه بعوام مشهور است که جلنجبین هر چند کهنه شود قوی گردد
اصلی ندارد اقراص اکثر اقراص را قوت تا شش ماه باقی است الا قرص کهربا
که استعمالش بعد شش ماه جائز است و قوتش تا دو سال باقی میماند و ضماد که از اقراص
آنست که بسایه خشک کرده شوند تریاق کبیر شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق برابر
مزاج انسان است یعنی بعد چهارده سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کهل
و بعد ازو ضعیف میگردد و تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان او آنست
که چون در شیر حل کنند شیر بسته گردد و اگر در دهن افعی اندازند بمیرد و اگر بهنگام
نزول شدن بقدر باقلا بخورند اسهال کند و اگر بعد سقمونیا خورند منع عمل سازد و اگر
بقدر باقلا در پشت که از خون جاری بود بیندازند جلد خون گداخته شود و اگر بدین صفات
موصوف نبود خالص نباشد فلونیا و برشعثا قوتش تا هفت سال باقی بود و بعد شش ماه
باستعمال می آرند شجر و دیطوس قوتش تا هفت سال باقی می ماند و بعد شش ماه
بعمل می آرند معجون خیار شنبر و سفرجلی قوتش تا دو ماه باقی میماند معجون اناسیا
استعمالش بعد شش ماه جائز مادة الحیوة بعد دو ماه استعمالش جائز و قوتش تا چهار سال
باقی می ماند القرص یا قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش بعد سه ماه بشرطیکه
در شعیر دفن کرده باشند دوا المسک استعمال آن بعد دو ماه جائز و قوتش
تا سه سال باقی است مراهم قوت اکثر مراهم تا شش ماه باقی ماند و قوت بعض مراهم
تا مدت ده سال قائم باشد حکم سوم در اغذیه مرکبه فاضل گوید که درجات علاج
سه اند اول علیا که علاج بغذا بود و او مختار اطبای حذاق است دوم سفلی که علاج
بغذا و ادویه مرکبه باشد و او مختار اطبای عوام است سوم متوسط بینهما که علاج بغذا
دوای مفرد بود و او مختار اطبای حاذق است لیکن اکنون بدانکه سفید باج
طعامی است که گوشت را بمصالح مناسب بپزند و شوربای آن بکار برند وگاه
اسفاناخ در آنش مقشر کرده می اندازند خصوصیت لطیف در مطبخ مصالح انگلیس است

در اکثر امراض بلغمی مثل مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات مفید ماء الشعیر غذائیست
بسیاری موافق که در امراض حاره توان داد و طریقش آنست که شعیر چند مقشر در آب شیرین
و صاف با آتش ملائم بپزند و کف بردارند تا که پخته شود پس آن آب صافی ساخته را
بکار برند و شیرین نمودن آن بشیرینی مناسب ضروریست و گاه در امراض صفراوی لیمو نیز
داخل مے کنند و در مقدار آب اطبا را اختلافست بعضی گویند که از شعیر ده چند باید
و شیخ نیز بهمین مؤید است و بعض بست و چهار چند قرار داده اند و نزد جمهور چهارده چند
قرار یافته و این را ماء الشعیر محض گویند و اگر در ماء الشعیر پستان و عناب و مانند آن
داخل کنند ماء الشعیر مدبر خوانند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود پارچه گوشت بماء الشعیر
بیندازند و بماء الشعیر سکنجبین ساده نباید آمیخت شله و کهچری طعامیست بهند مشهور
برای مریضان نیکو غذائیست و آنرا همراه اشیاء مناسبه مرض مثل اچار نعناع و مربای
تمر هندی بخورند یخنی شوربای گوشت است که از فواکه خشک بپزند و زعفران خوشبو
کنند بخور و آب غذائیست موافق امراض بلغمیه و به نزول الماء نافع و ترکیبش آنکه وقت
زرشکیه برای علل صفراوی و دموی نافع و مقوی معده حار و مسکن حرارت کبد مفید و ترکیبش
آنست که زرشک را با آب بپزند و چیزی نمک گرم نموده در آن بیندازند که عفوصت آن
زائل گردد بعده روغن گاو در روغن بادام انداخته به شکر سفید بقوام آرند تمرهندیه طعامیست
ملین طبع و مفید لعلل صفراوی ترکیبش آنست که تمر هندی را طبخ نموده به شکر سفید
بقوام آرند خشکه طعامیست بهند مشهور اگر با مربای تمر هندی تناول نمایند
بامراض صفراویه مفید و اگر بجغرات استعمال کنند برای حبس اسهال نافع شیر برنج
طعامیست سریع الهضم مقوی باه و افزاینده شیر الا باصحاب سنگ گرده و سده مضر ملاقه
غذائیست صالح برای حفظ صحت لا العطش است ماء الارز که بهندی پیچ گویند تسکین صفرا نماید
قلیه و یخنی مسمن بدن ملین طبع و با مزجه بارده بسیار مفید و قلیه از یخنی بسبب
اجزاء خود حرارت قوی دارد و دال ماش که بدال مونگ مشهور است سریع الهضم
صالح الکیموس است خصوصاً غیر مقشر آن نان پس نان خمیری سریع الهضم
کثیر الغذا مسمن بدنست و نان فطیری سده و قابض و دیر هضم مطنجن طعامیست
بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را پخته بصل و دارچینی و روغن گاو

و روغن بادام و قدری زیره سفید بپزند از نان بیضه نیمبرشت بهی است و نفث الدم
و خشونت حلق و ضیق النفس و سل نافع مصوص بضم میم و صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله دوم
طعامیست که گوشت مرغ جوان و دراج با بقولات سرد یا گرم و ادویه خوشبو ترتیب دهند
و منافع آن تابع اجزاء اوست حلواسوهن ترکیبش معروف مسمن بدن موافق ریه
و با انصباب سودا بمعده نافع هریسه مقوی و مانع و ترکیبش مشهور رشیه طعامیست که گندم
و حبوب و گوشت مرغ و روغن بادام ترتیب دهند مزاجش گرم و تر کثیر الغذا مسمن بدن و
و مقوی گرده و عصب و باه و دیر هضم و مسدد است مصلحش در محرورین سکنجبین و در
مبرودین انگور هلام بضم ها و فتح لام غذائیست که گوشت گاو و امثال او را بعد از پختن
با آب و نمک در جای گذارند که آب آن بچکد بعده بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را
در سرکه پخته گوشت مذکور را در ان بپزند و بقول را بر دارند و بکار برند مزاجش
مثل بقول مطبوخه باشد اهال بفتح همزه و هاے مهمله از جمله اغذیه است و او شوربای گوشت
و بقولات مطبوخه باشد که صاف کرده می آشامند گاه در آن ترشی نیز داخل مے نمایند
و در افعال مثل بقولات مدخوله باشد طفشیل بفتح طاء و سکون فا و کسر شین غذائیست
اغذیه قدیمه و ترکیبش آنست که عدس مقشر را در سرکه بپزند قلیل الغذا مسکن حدت خون
و صفرا است و قاطع سلس البول و حیض نافع مضر بامراض سوداوی و اعضاء عصبانی
و باه و مصلح او شیرینی است حلم چهارم مشتمل چهار فائده فائده اول در بعض احکام
ادویه مفرده بدانکه در اخذ ادویه شرط آنست که هر چه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج
در فصل بهار بعد از ذبح بلا فاصله باید گرفت و آنچه معدنی بود در اول زمستان بگیرند
و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر معیوب نبود و از خاک و دیگر کثافتها پاک صاف باشد
و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط و برگ را بعد از تمامے نمود
قبل از زرد شدن و تخم ها را بعد از استحکام و گلها و شگوفه ها را بعد از شگفتن
و قبل از پژمردگی لیکن گلسرخ را قبل از تمام شگفتن و شاخها را بعد از تمامی نمود
قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام نیز تا وقت ریختن برگ و صمغ و عصاره
را در اول ریختن شگوفه باید گرفت و دوای بری از بستانی قوی بود و جبلی قوی تر
و اخذ ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در داشتن ادویه

رعایت چند امور ضرور است یکی همراه دوا دوای دیگر را اگر فته نگاه دارند دوم
آنکه دوای که از تنها داشتن متعفن یا کرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد آنرا با دوای دیگر
که بالخاصیت حفظش از عفونت وغیره نماید مثلاً کافور با شعیر و فرفیون با شبت و فلفل
با قاقله و زعفران بزرده بیضهٔ مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر وغیره را در شیشه که دهنش
بموم سفید بسته باشند کنند و همچنین تخم خیار این را در شیشه نگاه دارند چهارم آنکه
در مکانی که حرارت و رطوبت و برودت و یبوست آن معتدل بود و از دخان و غبار
نیز خالی بود دوا را در آن بدارند پنجم آنکه در دواهائیکه نشسته وغیره را با دو بیز [illegible] از گچ
مثل خلیت و اشک ندارند حذف باید کرد دوم در بیان مزاج و افعال و خواص ادویه
مفرده بر سبیل اختصار ابریشم گرم و خشک در اول مفرح روح دماغی و رافع خفقان
ضعف دل و مقوی باه و تبانیکه رنگ رخسار و ابریشم محرق از مقرض حب اسهال
[illegible] شربت از یکدرم تا سه درم بدلش [illegible] مضر [illegible] مصلح آن [illegible] اسارون
ابهل گرم و خشک در دوم مدر حیض و در اسقاط جنین و قروح خبیثه سفید و قطور
روغن تخم آن که در ظرف آهنی در روغن [illegible] جوشانیده باشند برای قوت سمع
نافع شربت سه درم بدلش بوزن آن جزء [illegible] مضر معده و حلق مصلحش عسل اترج
بفارسی ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و لحم آن اگر شیرین بود
سرد و تر در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن قی صفراوی و قاطع صفرا
و جهت تسکین حرارت اختلاج تشنگی نافع شربت از خشک تا پنجدرم و از مربای آن
تا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه آلو سرد در اول و تر در دوم ملین مضر دماغ
[illegible] مصلحش عناب و گلقند شربت آن تا نیم رطل بدلش تمر هندی اذخر
گرم و خشک در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سده کبد مدر بول و حیض
دوائی که در دوا اذخر ترکرده باشند آشامیدن آن برای قی بلغمی مجرب مولف
مضر [illegible] محرورین مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال اسفیداج
سفیداب را گویند با دویه چشم جهت درد و سوزش و قروح آن نافع و مرهمش جهت قطع
خون حیض و منع حمل مفید و خوردنش خناق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده

اسارون بیخ گیاهیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتح و مقوی و مشهی
دماغ مضر ریه بدلش بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال اسطوخودوس
در اول گرم و خشک محلل و مفتح سدد و آشامیدن یکدرم آن تنها جهت رعشه مفید
بدلش در تنقیه سودا افتیمون مضرتش مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا پنج درم اسفیغول
سفید آن سرد در سوم و در دوم تر و گویند آن تر در اول و سیاه آن با ابیض است
و از سیاه آن اجتناب بهتر آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گویند که اگر
کوفته آنرا بیاشامند غشی و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجش قی فرمودن
بماء العسل بدلش در تلیین و خشونت سینه و سرفه بیدانه و در تبرید تخم خرفه و مقدار
شربت آن از دو درم تا ده درم اسفاناخ در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است
ملین طبع سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقولات مضر محرورین مصدع
مصلح آن روغن بادام با مسکه گاو بدلش خرفه اشنه چیزیست مثل ریسمان پیچیده
بدرخت صنوبر و سائر درختها متکون می شود مضر احشا مصلحش انیسون شربت آن تا سه درم
طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قوی گرم در اول و خشک در دوم دانسته
اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن تشنگی و حمیات
بارده را بالکیفیت مفید مضر گرده و سپرز مصلحش کتیرا و گلقند شربت تا پنج درم افسنتین
گیاهیست مشابه بابونه گرم در اول و خشک در دوم قابض و مفتح شربت از جرم آن
از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درم بدلش در تقویت معده اسارون
مصلحش صمغ عربی و در آب انار و در مبرودین انیسون افتیمون گرم و خشک در سوم
مفتح و مسهل سودا و با بنفشه مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت آن تا پنج
چهار مثقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا اقاقیا عصاره ایست
غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم
مجفف و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره
و سده پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدلش بوزن آن عدس
و طریق غسل او آنست که در آب بسایند و هرچه بالای آب بایستد بردارند و قرصها ساخته
خشک کنند اکلیل الملک در اول گرم و خشک و بعض مرکب القوی دانسته اند

و محلل بلغم اورام صلبه و نوشیدن آب طبیخ آن بول و ادرار و کثرت منی نافع مضر انثیین
مصلح آن انجیر و مویز شربت تا دو مثقال بدلش بوزن آن بابونه احمر و سفید و تر
مسکن حدت صفرا اخون انجبره دراول سوم گرم و خشک در و تخم و ثمرش جهت تخفیف زحیر
نافع و آشامیدن طبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضر گرده و معاده مصلح آن صمغ عربی
و کتیرا شربت تا سه درم و زیاده از این مهلک روغن آن در عمل باه عجیب الاثر املج در دوم سرد
دراول خشک قابض و مانع ریختن مواد بمعده و مقوی قلب آشامیدن تقویت آن بانگبین
معده مضر سپرز مصلح آن عسل شربت از جرم آن از سه درم تا پنج درم و مربی او خواص غریب
مربی هلیله دارد و طبیخ را بلا غم کند انجبار در سوم سرد و خشک حابس دم از جمیع اعضا و مسکن
قی مضر سرد وین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال و از عصاره آن یک درم و از
برگ آن پنج درم انیسون در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و محلل و مسکن اوجاع
مضر امعا و مصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنج درم بدلش تخم رازیانه انزروت صمغ درخت
خار دار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن ملین و محلل [illegible]
و گوشت [illegible] رسانیده آن بسبب چسپیدن با احشا و تسدید مسام کشنده است مصلح آن [illegible]
شربت از نیم مثقال تا دو مثقال بدلش صبر املیلج اصغر در آخر اول سرد و در دوم خشک
مقوی دماغ و جهت دوار و سدد نافع مضر مصلح آن عناب شربت تا پنج درم املیلج اسود
در وسط اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و فهم و حفظ و دماغ و [illegible] سودا
مضر [illegible] مصلح آن عسل شربت تا دو مثقال بدل آن هلیله کابلی املیلج کابلی
معتدل و در اول خشک و بعضی گرم با اعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا مدر بول
و مربی آن که زیاده از یک سال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده
شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا بیست مثقال بدلش هلیله زرد مضر دماغ
و مصلح آن عسل حرف الباء بالنگو در آخر اول گرم و تر مقوی دل جهت خفقان مفید
و جهت زحیر مجرب شربت دو مثقال بدلش ریحان بابونه در دوم گرم و در اول خشک
محلل و مفتح و مقوی دماغ مدر بول و حیض مضر بحلق مصلح آن عسل شربت آن
سه مثقال بادرنجبویه در اواسط دوم گرم و خشک مقوی دماغ و دل حافظ معده و محلل
و مفرح و مفتح سده دماغی بدلش دو وزن آن ابریشم شربت از تازه آن تا بیست درم

و از خشک آن تا ده درم بقلة حامضة در دوم سرد و خشک شکم را بندد و مر صفرا را
سود دهد مضر جگر و دین مصلح آن عسل برنگ کابلی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج
و مسهل بلغم و سودا و اخلاط لزجه شربت آن تا سه درم مضر امعا مصلح آن کتیرا
پرسیاوشان معتدل مائل بگرمی منضج و محلل و مطبوخ آن جهت اسهال سودا
و صفرا و بلغم نافع مدر حیض و بول مضر سپرز مصلح آن مصطگی و بنفشه شربت تا هفت درم
بدلش نصف وزن آن اصل السوس بنفشه در اول سرد و در دوم تر مسهل صفرا
مسکن تشنگی بوئیدن تازه آن منوم کثرتش دل را ضعیف کند مصلح آن قدری
انیسون بدلش نیلوفر شربت تا پنج مثقال بصل در آخر سوم گرم در اول سوم خشک
مقوی شهوت طعام و باه و مفتح سدد و دافع مضرت هوائی وبائی کثرتش نسیان آرد
و مصدع و برین را زیان دارد مصلح آن شستن بآب نمک و بسرکه خوردن شربت یک مثقال
بسفایج بهشت در آخر دوم گرم و خشک در اول آن مسهل سودا و بلغم غلیظ مضر سینه
مصلح آن پرسیاوشان شربت از یک درم تا سه درم بدلش نصف وزن آن افتیمون
بسد انچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ سوراخ دار
مثل خانه زنبور در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و دافع سعال مضر گرده
مصلح آن کتیرا بدلش جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین شربت تا یک مثقال
بالنگو در اول سرد و خشک ان در اول سرد و در دوم خشک منضج و محلل ریاح الانحدار
از معده اما اختلاج و نفخ آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب
بسباسه در دوم گرم و خشک مفرح و مقوی معده و باه و زیاده کننده منی
مضر جگر مصلح آن صمغ عربی شربت تا سه درم بدلش جوزبوا بهمن دو قسم باشد
یکی سفید و دوم سرخ سفید آن در دوم گرم و خشک سرخ آن گرم در سوم و قوی تر
از سفید مقوی باه و دل و سمن بدن زیاده کننده منی مضر ثقل مصلح آن انیسون
شربت دو مثقال بدل هر دو موصلی سفید هموزن آن حرف التاء تخم کرفس
در دوم گرم و خشک مدر بول و حیض شکننده ریاح شربت سه درم تخم شلجم
در اول گرم و تر مقوی باه و نفاخ و در ادرار شیر نماید شربت از پنج درم تا هفت درم
بدلش هموزن آن تخم شلجم تخم خرفه در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تپ را

حاره را نافع و برای سرفهٔ حار مجرب مؤلف شربت از پنج درم تا ده درم بدلش
نصف وزن آن اسبغول تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مدر حیض
و بول بهق و برص را نافع شربت دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان تخم کتان
بهندی تخم السی گویند در اول گرم و خشک مدر بول منضج اورام شربت سه درم
مضر انثیین مصلح آن گلقند عسلی تخم کنوچه باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن
گلنار بدلش بوزن آن تخم کتان تخم کشوث در اول گرم و در دوم خشک
و بعضی گویند در گرمی و سردی معتدل مسهل مدر بول و حیض مفتح سده جگر مضر
شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو درم بدلش بوزن آن افسنتین تخم خربزه
در اول گرم و تر و گویند سرد و تر دفع عطش کند و سرفهٔ گرم را مفید مدر حیض
مضر سپرز مصلح آن بادیان شربت از دو درم تا پنج درم تخم ریحان در اول گرم
و در دوم خشک مفتح سده دماغی و محلل اورام شربت یک مثقال اطبا در معالجه
زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که لعابیت آن که مطلوب است از کوبیدن
زائل میگردد ترنجبین در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیرخشت
لطیف تر و جهت تسکین عطش و تپ های حاره و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین
شیرخشت استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت ادرار و قولیت است مضر محرورین و سپرز
مصلح آن تمر هندی شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدلش شیرخشت
تمر هندی در اول سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی و تمر هندی را
بسیار در آب نمالند که غثیان آرد و کسالت پیدا می کند و نفاخ و بطی الهضم است
مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب و لعاب بهیدانه شربت از هفت مثقال تا سی مثقال
بدلش آلو بخارا و زرشک تفاح سیب آنچه شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن
در اول و دوم سرد و خشک مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت
هفت مثقال ادویه آن است که حار مزاج ترش و بارد مزاج شیرین تناول نماید توت
شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح مرطب دماغ و مفتح سده مضر جگر
مفسد معده مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قامع صفرا
مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن عسل تودری در دوم گرم و سرد در اول

سپید و مغلظ منی و سمن بدن و نعوظ تمام آرد و برای سرخ کردن رنگ رخسار
عجیب الاثر است شربت از دو درم تا سه درم بدلش بهمن سرخ و رفع اذیت ادویه
قتاله نماید شربت در رفع سموم از سه درم تا پنجدرم حرف الثاء المثلثه ثلج بعضے
سرد در سوم و خشک در دوم بعضے گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد
و مخدر و مطفی مضر باحشا ضعیف مصلح آن عسل و قرنفل حرف الجیم جاوشیر
صمغیست گرم و خشک در سوم محلل ریاح مفتح سده و مقوی اعصاب ضعیف مضعف و
اعصاب صحیح شربت آن یک مثقال جدوار طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک
مفرح و مقوی قوی و اعضاء رئیسه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن و شراب
جهت دفع سمیت مار مفید شربت از نیم دانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه
تا نیم مثقال مضر بحرور و یابس المزاج مصلحش سکنجبین جز مازج در آخر اول خشک و در اول
گرم جلنار در اول دوم سرد و خشک قابض و مقوی اعضا مسدد و مصلح آن کتیرا
شربت از یکدرم تا دو درم جنطیانا در هندی پکهان بید گویند در اول سوم
گرم و خشک مفتح سده محلل و قابض و مسکن اوجاع بارده شربت تا یک مثقال
جند بیدستر در آخر سوم گرم و در دوم خشک مفتح سده و محلل اورام شربت آن
یکدانگ بدلش مثل آن وج یا نصف آن فلفل جوز در دوم گرم و در اول خشک
مقوی حواس باطنه خصوصاً با مویز منقے و جهت فالج و لقوه نافع است جوزبوا
در آخر دوم گرم و در سوم خشک مفرح و مسکن و حافظ حرارت غریزی مضر جگر مصلح آن
نفشه شربت تا دو مثقال چوب چینی خوب بیخ چوب چینی آنست که غرقی بود و گرم خورده
نباشد و باطن آن سرخ از ظاهر آن بود و مثل کمان بسیار سخ ندارد و در لینت
و صلابت معتدل باشد و مزاجش نزد قوی گرم تر است و حکیم عماد الدین هم بر آنست
و هرگاه قصد بخوردنش نمایند اول بفصد و مسهل تنقیه کنند و گاه حسب حاجت
بریکے اکتفا نموده آید و گاه فصد و مسهل هر دو بسبب عدم حاجت متروک میشود
و این دوا با مراض سوداویه ترمته بسیار نافع است و قبل از استعمال چوب چینی
عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت شروع قدری قلیل از نمک باقی ماند
و برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در میان ایام خوردن

از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و اطعمهٔ غلیظه و کثرت اکل
و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و رنج اجتناب ورزند و چون از خوردن فراغ شوند
همان پرهیز که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعده آهسته آهسته رجوع بعادت خود
نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دودمانست اینست که یک مثقال چوب چینی عمده
بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا مسی قلعی دار انداخته عرقهای مناسب
که بوزن دو آثار باشند بران ریخته تا دو پهر شب تر دارند بعده بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه
عرقیات بماند پس آهسته آهسته دهن ظرف وا کنند و نیم جام وقت صبح و نیم جام وقت شام
با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجای آب صرف کنند غذا نان
از گندم و نخود و قلیه و پلاؤ و کباب بی نمک و حلویات مناسبه و گوشت بچه مرغ و دراج
و دیگر غذاهای لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه نموده
در دیگ با ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش موقوف کنند
و دهن ظرف آهسته آهسته وا سازند و این آب را در روشستن و طعام پختن و استنجا و غسل آن
صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را دران رنگین سازند و آن لباس را
تا استعمال چوب چینی در بدن نگاه دارند و خود را از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بعد سه روز
یک یک ماشه هر روز در هر دو جا افزوده باشند و باید که سرپوش دیگ را بخمیر گرفته
در ترازو وزن نمایند بعده در اثنای طبخ وزن کرده باشند هرگاه بوزن مطلوب برسد
از آتش فرود آرند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق کرده باشند ورنه بعد دو روز
یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق اینست که علیل را بر کرسی بید باف نشانده
زیر کرسی دیگ را دارند و بخارش بگیرند باید که مریض لحاف پیچیده بود الا راه نفس
کشاده دارند و قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است پس در مزاج حار
که تشنگی غالب بود کمتر بجوشانند و آب زیاده نگاه دارند و در مزاج بارد بخلاف این
بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب با آب چوب چینی مخلوط نموده می دهند
حرف الحا حب الآس در دوم سرد و خشک قابض و حابس اسهال مقوی دل
و معده و مدر بول و بسرفه نافع شربت آن تا سه درم مضر بزکام مصلح آن بنفشه حب القطن
یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر سرفه و ضیق النفس را مفید شربت آن هفت درم حب الزبیب

سرد دراول وخشک دردوم قابض است حب النیل درسوم گرم وخشک مفتح سده جگر
مسهل قوی بلغم و باسقمونیا مسهل صفرا شربت از یکدانگ تا نیم مثقال حب السلاطین
دراول چهارم گرم خشک مسهل است قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت
قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند شربتش درابدان قویه با صلاحات یکعدد تا دو عدد
و در غیر آن نیم عدد و طریق اصلاحش آنست که قشر دور کرده و پرده درمیان آنرا بیرون آورده
در پوٹلی پارچه بسته در شیر گاو دو سه جوشش داده بکار برند و یا در آب لیمو تر سازند و برآورده
استعمال کنند و یا بادویه مصلح مثل کتیرا و نشاسته و گلسرخ و زعفران آنرا ضم کرده بسایند
و بکار برند و بعضی بدین طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوٹلی پارچه بسته در سرگین گاو که در آب
حل کرده در ظرف گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند دو سه ساعت پس برآورده بآب گرم شسته
استعمال آرند حب الرمان یعنی انار دانه دراول سرد و شکم بندد و مسکن صفرا است حب الآس
در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم را مفید شربت از سه درم تا پنج درم حب الیهود
دراول گرم و در دوم خشک مدر بول گنجایشش با خون خفاشش جهت رویانیدن مژه
مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ حلبه در دوم گرم و خشک برگش مدر حیض و جهت استسقاء
و امراض بارده مفید تخم آن ملین و مدر بول و مقوی ریه و مضر انثیین و مصلح آن
سکنجبین حلتیت دراول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فالج و امراض
بارده را مفید مضر جگر آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال حمص یعنی نخود
دراول گرم و خشک مفتح سده جگر است حنا مرکب القوی مصفی خون مضر سپرز مصلح آن
لعاب اسپغول شربت تا یک مثقال حنظل در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن مسهل قوی بلغم
و محلل و تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند استعمال آن
بحار مزاج کودکان جائز نیست حضض معتدل و در دوم خشک قابض و رادع و محلل و [illegible]
و اکتحالش جهت رمد نافع حرف الخاء خار خسک مرکب القوی مدر بول و مسکن
درد مثانه افزاینده منی شربت هفت مثقال خبث الحدید [illegible] در دوم گرم [illegible]
خشک مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع حمل و حیض مضر ششش و مصلح
آن کتیرا شربت تا دو دانگ و زیاده ازین تجویز نیست خبث الذهب [illegible]
از خبث الحدید و خبث الفضه لطیف تر و در افعال و خواص از همه قوی تر خبث الفضه

سرد و خشک قابض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت مفید خبازی
در اول سرد و تر معتدل القسم ملین طبع مفتح سدۀ کبد زیاده کنندۀ شیر مدر بول
مضر معدۀ ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت پنجدرم برشش تخم خطمی خطمی بقول جالینوس
سرد و تر محلل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیمگرم با شکر جهت سرفه مفید
مضر ریه مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل در چهارم گرم و خشک
جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی و بلقوه و فالج مفید و شمامیدن آن
با عسل جهت سرفۀ مرطوب و تقویت باه نافع مضر محرورین مصلح آن کاسنی شربت آن
سه درم خشخاش پوست آن در اول خشک و در دوم سرد و اگر نیم درم با آب سرد
صبح و نیم درم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت اسهال کهنه و مقوی صفراوی
مفید فصد تخم آن در دوم سرد و در اول تر منوم و منضج مواد رقیقۀ صفراوی
و مقوی دماغ و کبد و گرده و شربت تخم آن تا ده درم خلاف بید مشک را گویند
بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع که از بخار مواد حار باشد
و عرق آن در تمامی افعال و خواص از گلاب قوی حل طبیعت انگوری آن مرکب القوای
گویند سرد و خشک است سریع النفوذ و رسانندۀ تاثیر ادویه باعضا و بوئیدنش بهر نزله
گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و مداومتش جهت قتل کرم معده مجرب مضر
پیران و سوداوی مزاجان و نیز باعصاب و باه مصلح آن شیرینی شربت تا هفت
مثقال خولنجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی هاضمه و انتشار و باه و کاسر ریاح
ماسک بول و جهت تصفیه صورت مفید مضر دل و سینه و محرورین مصلحش صندل
و طباشیر شربت تا یک مثقال خیار شنبر در اول گرم و تر ملین طبع و محلل اورام و بادریه
بمناسبه هر خلط مسهل آن مثلا با تمر هندی مسهل صفرا و با تربد مسهل بلغم و با آب شاهتره
و آب کاسنی مسهل سودا مضر معده مصلح آن مصطگی و انیسون و پیدا کنندۀ مغص است
بسبب چسپیدن خود با معا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج مثقال تا بست مثقال
خاکشی نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و نوع کبیر آن در آخر دوم گرم
سپید و خشک و مقوی معده و نیکو کنندۀ رنگ رخسار و گرفتگی آواز و حصبه جدری را
نافع و حمیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربه متاخرین رسیده مصلح است

مصلح آن کتیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر تا سه مثقال خیارین در دوم
سرد و تر شربت آشامیدن آب آن برای حمیات حاره حادّه و یرقان نافع مدر بول
مسکن حرارت صفرا و خون و تخم آن قوی تر از و حرف الدال دار فلفل در آخر دوم گرم
و خشک محلل مواد بارده و ریاح مفتح سده جگر مضر سپرز مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال
دار چینی در آخر دوم گرم و خشک منضج اخلاط عفنه مفتح نفس مدر بول و حیض مسقط جنین
مقوی باه مضر مثانه مصلح آن کتیرا شربت از دو درم تا چهار درم درونج چیزیست عقربی شکل
در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا مقوی هاضمه مسکن وجع رحم مضر بحار مزاجان مصلح
آن رازیانه و ترشی خورده شربت یکدرم تا دو درم بدل آن عاقرقرحا دم الاخوین
در سوم سرد و خشک آشامیدنش جهت حبس خون جمیع اعضا بالکلیه مجرب مضر گرده مصلح
آن کتیرا شربت از نیم درم تا یک مثقال دهن بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک
مقوی معده و دماغ و اعصاب و امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن
نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مفید شربت تا نیم مثقال حرف الذال المعجمه
ذهب معتدل مائل بگرمی مفرح و مقوی قلب و دماغ و لضعف معده و باه و سپرز و یرقان
نافع مضر مثانه مصلح آن عسل و مشک شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است
حرف الراء المهمله رازیانج بادیان را گویند بستانی و بری بود و بستانی آن در اول
سوم گرم و در آخر اول خشک مفتح سده مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبیخ تخم آن
جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و طلای بیخ آن جهت گزیدن سگ دیوانه
نافع مضر محرورین مصلحش سکنجبین شربت از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخ دو مثقال
و طبیعت بری آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت اسهال مزمن و تقطیر البول نافع
رمان مطلق آن بارد و رطب و رمان شیرین سرد با اعتدال مسکن تشنگی مولد خون صالح مقوی
کبد و یرقان نافع حرف الزاء المعجمه زرشک سرد و خشک در سوم مقوی معده
و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید زبد البحر بفارسی کف دریا گویند
در سوم گرم و خشک باضمه طعمه مضر بعصبیت مصلح آن صموغ و لعابیات شربت یک دانگ
زراوند مدحرج بیخیست در دوم گرم و خشک آشامیدنش با آب گرم منقی سینه
و قصبه ریه مضر سپرز مصلحش عسل بدلش زراوند طویل زراوند طویل در سوم گرم و در دوم خشک

محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و آشامیدنش با قلقل برای تنقیهٔ رحم و اخراج جنین مفید
شربت از دو درم تا دو مثقال زعفران در دوم گرم در اول خشک مقوی حواس و مفرح
و مدر و مفتح سدهٔ دماغ و جگر مضر با عصاب مصلح آن سکنجبین و انیسون شربت تا دو درم
زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک مقوی معده
و کبد مفتح سدهٔ جگر سپرز و باتر بد مسهل رطوبات مفاصل شربت تا دو درم مضر حلق مصلح آن
عسل و روغن بادام زوفای یابس بستانی آن در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی
آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفهٔ مزمن و فالج مفید مضر جگر آن صمغ عربی
بدلش صعتر زوفای رطب در دوم گرم و در اول تر محلل اورام صلب و ملین و منضج
مضر محرورین مصلح آن سکنجبین شربت تا سه مثقال زیت در دوم گرم آشامیدنش
چهارده مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قولنج است حرف السین المهملة سافنج
برگ درختیست در سوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و حیض
مضر مثانه مصلح آن شربت بهی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال
سپستان در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند
مضر جگر است و مصلح در سپر و دهن گلسرخ و در محرورین عناب شربت از سی عدد تا ده مثقال
سقمونیا در سوم گرم و در آخر دوم خشک محلل و مفتح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ
تا دو دانگ زیاده از این مضر معده و دل و کبد و امعا گشته جنین است سفرجل حلو در حرارت
و برودت قریب باعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول و خوردنش حفظ جنین
از اسقاط نماید مضر احشای ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تا سی درم و رب
قریب الاعتدال است و رب بهی ترش در آخر اول سرد و خشک قابض و قاطع قی
شکر سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ
در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب باعتدال است و هر قدر که تصفیه آن نماید
قلیل الحرارت میگردد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در ابتدای حمیات
محرقه مفید مضر بصاحبان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شیر تازه
شربت تا سی درم سلیخه پوست شاخ درختیست در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل
اورام بارده و مسخن و مفتح و مقوی معده و کبد مدر بول و حیض شربت تا دو درم

مضر گرده و اسهال مصلح آن کتیرا و آب پستان سماق بهندی تنتریک گویند
سرد و خشک در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب مواد بمعده و بلغی و غثیان
مفید مضر جگر بارد مصلح آن مصطگی شربت پنجدرم بدل آن سرکه سناء مکی در آخر دوم گرم
و در اول خشک مسهل اخلاط ثلثه منقی دماغ غثیان آرد مصلح آن پاک کردن از چوب
و خاشاک و در روغن بادام چرب کردن سنبل الطیب در آخر دوم گرم و خشک مفتح سده
دماغی مقوی دماغ و معده و کبد و نیکو کننده رنگ رخسار مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت
تا یک مثقال بدلش اذخر سورنجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل قیام بلغم از عمقها
بعیده و جاذب اخلاط از عمق بدن و بعرق النساء و وجع مفاصل مجرب شربت آن مفرداً
با زعفران یکدرم و مرکباً با ادویه دیگر از نیم درم تا نیم مثقال بدلش در مفاصل بوزن آن حنا
مضر معده مصلح آن کتیرا و شکر و باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یار کنند که مقوی
فعل اوست حرف الشین المعجمة شبت در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک محلل
و منضج و مفتح سدد و هاضم و مدر بول و حیض منجر است مصلح آن سکنجبین و آب لیمون و طبیخ آن
مضعف دماغ مقلل منی مجفف آن شربت تا هفت درم بدلش تخم آن شاهتره
مرکب القوی است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک شیخ الرئیس در اول
سرد دانسته و این قول صحیح مینماید مصفی خون مدر بول گویند مضر ریه است مصلح آن
کاسنی شربت از سه درم تا پنجدرم و تخم آن معتدل الحرارت اند شقاقل نخست در اول
گرم و در دوم خشک مبهی و منفخ و محلل بلغم مضر اشتهاء و مصدع و مصلح آن عسل شربت
تا پنجدرم شونیز تخم نباتیست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسخن و منفخ
رطوبات مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت دو درم بدلش انیسون شکاعی در دوم گرم و خشک
و یاقوت تریاقیست و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن
دو درم و صاحب تقویم الابدان پنجدرم گفته شیرخشت در آخر اول گرم و با رطوبت فضلیه است
معتدل ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریاح قراقر در معده و مرقق منی
و مصلح آن روغن بادام شربت تا بیست و پنج مثقال بدلش هموزن آن ترنجبین عسل الاصابع
شیطرج در دوم گرم و خشک مفتح سدد و محلل ریاح و با خلاط ثلثه مسهل قویست سه درم آن منقی
اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است صعتر در آخر دوم گرم و خشک محلل ریاح

مفتح سده و مضر ریه مصلح آن سرکه شربت تا پنج مثقال صمغ عربی گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و امعاء و منقی سینه و لیسرفه مفید حابس اسهال مضر ثقل مصلح آن کتیرا
صندل سفید و سرخ و زرد سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ
آن در سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و محلل اورام حاره جهت
خفقان مفید مضر باه مصلح آن عسل شربت یک مثقال با پیش نصف وزن آن کافور و صندل
سرخ و در افعال مذکوره شریک است با سفید ضعیف و طلاء اگر قویست و قرشی گفته که در زبان اصفهان سرخ
در ضماد و جهت سل سفید در مشروبات استعمال است با حرف الضاد المعجمة ضفدع
در سوم سرد و در اول خشک صفصفه تلیخ نهری آن جهت [illegible] ران مفید و گویند
گر ران ضفادع را بر ریمان بر بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس
با آن پیچیده برون می آید حرف الطاء المهملة طباشیر در دوم سرد و در سوم خشک
مفرح و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مضر باه مصلح آن مصطگی شربت
تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه طحلب در دوم سرد و تر حابس دم از هر موضع
که باشد و محلل اورام حاره طین ارمنی سرد در اول و خشک در دوم مقوی قلب حابس
دم مضر طحال مصلح آن مصطگی شربت تا دو درم حرف العین المهملة عاقرقرحا
در آخر سوم گرم و خشک صاحب مجمع الحکمة گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفتح سدد
و مالیدن آن با زیت برای استرخای و فالج مفید و مالیدن سوده آن بر بدن در اعراق
و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استحکام آن میکند و شهوت جماع برانگیزد
و لذت جماع دهد مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت تا یکدرم بدل آن [illegible] فلفل عدس در حرارت
مائل باعتدال و در دوم خشک حابس حیض مولد خون سوداوی و مسکن قی قابض طبع و مضر
نفاخ کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد و قند عنب
رسیده آن در اول گرم و تر سریع الانحدار مصلح حال معده و سمن بدن زیاده
گفته که پیچیده گرده و باید که آب آن خورده پوست آن بیندازند مورث تشنگی است مصلح آن
سکنجبین عنب الثعلب در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و تشنگی و محلل اورام
حاره آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم مضر مثانه مصلح آن
قند شربت پنج مثقال عناب در حرارت و برودت معتدل مائل

برطوبت و شیخ الرئیس بارد در اول و معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و حشا و
منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا پنجاه عدد بدل آن
سپستان عنبر در دوم گرم و در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبیعی
محرک شهوت طعام و باه و لقوه و فالج و خدر و کزاز و رعشه مفید مضر امعا مصلح آن صمغ شربت یکدانگ
بدل آن مشک و زعفران عود در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتح سده و مفرح
و مقوی اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب و جگر و معده و گرده و محلل ریاح و زایل کننده
بوی دهن و هاضم طعام مضر محرورین مصلح آن کافور و سکنجبین شربت تا یک مثقال بدلش
دارچینی و قرنفل و زعفران حرف الغین المعجمه غاریقون در اول گرم و در دوم خشک
مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدلش نصف وزن آن تخم حنظل شربت در مطبوخ
تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم حرف الفا فجل طبیعت تخم آن مذکور شد
و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آنست و گرمی بری آن
از بستانی آن قوی است محلل مواد و هاضم طعام الا خود غیر منهضم است خصوصاً برگ آن و تخم آن
قاطع بلغم و برگ آن پراگنده کننده ریاح مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک فوفل
در اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یاقوت مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت
از یک دانگ تا نیم درم فلفل سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید آن مقشر از پوست سیاه آن
در اول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب مجمع الحکمه
همچنین قوی است محلل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و دافع آروغ ترش و ضماد آن با سرکه
جهت تحلیل ورم طحال مفید مضر جگر حار مصلح آن ادهان بارده شربت تا یک مثقال
بدل آن زنجبیل حرف القاف قاقله کبار گرم در اول و خشک در دوم مفرح
و مقوی معده و هاضم طعام و حابس بطن مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت تا دو مثقال
قاقله صغار در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده رایحه دهان مضر سر و ریه
مصلح آن کتیرا شربت از یک درم تا یک مثقال قرع در دوم سرد و تر مولد خون صالح
مفتح سده سریع الفساد یعنی بخلطی که در بدن غالب بود مستحیل گردد قرنفل در سوم
گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بارده و رطب مفید مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی
شربت تا یک مثقال بدلش بوزن آن دارچینی قسط در سوم گرم و خشک مقوی اعضای

ریکیسه آشامیدن پنجدرم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر سینه
مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا یک مثقال بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا
قصب الذریره در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل مقوی دل و جگر و دافع استسقا
مضر جگر گاه مصلح آن انیسون شربت تا دو درم **قنطوریون کبیر** نباتیست در آخر دوم گرم
و خشک محلل و مدر طمث و مخرج جنین مرده مضر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم
قنطوریون صغیر در سوم گرم و خشک مفتح و مسهل و منقی و جاذب مواد از عمق بدن
حرف الکاف کاهو بستانی در اول دوم سرد و تر مصفی خون و ملین و دافع
ضرر هوای وبائی مخدر کثرتش مضر باه و سل مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دوم
سرد و خشک و خواص قریب بکاهو دارد **کافور** در آخر سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دماغ
و دافع تشنگی و تب دق مفید و بصداع حار نجرب مضر معده و باه و لیبا حبان ضعیف المزاج
مصلح آن عنبر و مشک شربت تا یک دانگ **کاکنج** در دوم سرد و خشک قطور عصاره آن
جهت قروح مزمنه گوش مفید مخدر مصلح آن گلقند شربت از پوست دو دانه آن پنجدرم
بدلش عنب الثعلب **کتیرا** در اول تر و بگرمی و سردی معتدل مسکن حدت اخلاط و ادویه
حاده و مصلح ادویه سمیه مضر ثقل مصلح آن انیسون شربت از یکدرم تا پنجدرم **کبابه**
در دوم گرم و خشک خائیدن آن خوشبو کننده دهن مضر مثانه مصلح آن مصطگی شربت
تا یک مثقال بدلش دارچینی و قاقله **کبریت** در آخر سوم گرم و خشک محلل و مسخن مضر دماغ
مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک مثقال **کرفس** نباتیست در اول دوم
گرم و خشک مفتح و محلل و آشامیدنش جهت قولنج و درد پهلو و برودت احشا مفید
مضر مصلح آن انیسون شربت تا سه درم **کمون** در دوم و در سوم خشک مسخن محلل مقوی
معده و هاضم مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت دو درم **کهربا** در گرمی و سردی معتدل مقوی
دل و حابس دم و قی و اسهال و موی مضر سر مصلح آن بنفشه شربت نیم مثقال بدلش
دو وزن آن طین ارمنی **کشنیز مرکب القوی** است در اول در دوم سرد و خشک
مقوی دماغ و معده و مانع صعود ابخره و دافع خفقان و حابس اسهال و جریان
منی شربت پنجدرم تا یک اوقیه **حرف اللام لسان الثور** تازه آن در اول گرم
و تر و خشک آن را رطوبت کمتر مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضا نفیسه

ومسهل اخلاط سوخته وملین طبع مضر سپرز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دو درم
تا پنجدرم ودر نقوع از پنجدرم تا ده درم لیمو در دوم سرد در اول تر قاطع اخلاط لزجه غلیظه
وتسکین خمار نماید وقاطع صفرا مسکن غثیان ونیز قابض نافع مضر باعصاب سرفه مصلح
آن شکر وعسل حرف المیم مامیثا نباتیست در دوم سرد وخشک قابض ورادع ومحلل
مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین وتا یکدرم شربت است مال کنگنی در سوم گرم ودر دوم
خشک آشامیدنش جهت تقویت دماغ وقوت حافظه مفید واگر دانه هائی آنرا بروغن
خالص بریان نموده یک کف دست هر روز تا چهل روز بخورند باه را بحدی بیفزاید که تاب ضبط آن
نماند مامیران در آخر سوم گرم وخشک محلل ومفتح واکتحال آن جهت مفید مضر گرده مصلح آن
عسل شربت تا پنج مثقال بدلش بوزن آن زردچوبه ماش در آخر اول سرد ومائل بخشکی
مقشر ورشته خشکی معتدل واز حبوب ماکول است مولد خلط صالح کثیر الغذا مضر بدندان
وباه مصلح آن در هر دو درین حموضات در سیر ودرین قرنفل وقاقله مرزنجوش هندی دونام
تا منه ور آخر دوم گرم ودر اول آن خشک محلل ومفتح آشامیدن مطبوخ آن رافع صداع بارده
مضر گرده ومثانه مصلح آن تخم کاسنی وتخم خرفه مرجان در دوم سرد وخشک آشامیدن
نیمدرم آن قابض وتعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت مفید مشک
گرم در سوم وخشک در دوم ملطف ومفتح بالخاصیت مفرح ومقوی دل ورافع خفقان سرفش
باعث زردی خیار مصلح آن گلاب شربت تا نیمدرم بدلش یک وزن نیم سنبل هندی
مویز طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد آنچه از انگور سفید است گرم تر آن بهتر
از سیاه آن وبهترین آن پر گوشت است کثیر الغذا منضج خلط غلیظ ملین لطبع مقوی
دل وجگر مضر گرده مصلحش عناب شربت سی درم بدلش کشمش مصطکی در آخر دوم گرم
وخشک مقوی اعضاء رئیسه ومعده ومقوی شربت تا یک مثقال حرف النون نارجیل
تازه آن در وسط دوم گرم ودر اول خشک وطبیعت خشک آن در آخر دوم گرم ودر اول
دوم خشک مقوی حرارت غریزی مسمن بدن ومولد خون مصلح نارجیل بحری
مرکب القوی اگر بشارب سموم ببندند تا وقتیکه سمیت موجود بود قی می آرد وسمیت را
دفع می نماید ومعده تحریک قی نمی کند شربت از یک قیراط تا دو قیراط نوشادر
در آخر سوم گرم ودر اول آن خشک هاضم وملطف وجاذب مواد از عمق بدن ... درم ان

بتقطیع احشا کشنده علاج آن قے نمودن و اشیاء چرب خوردن نیلوفر در دوم سرد
و تر و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی
دل و دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوئیدن گل آن مسکن صداع حار مضر مثانه
مصلح آن نبات شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال حرف الواو وج
در سوم گرم و در وسط دوم خشک قاطع بلغم و محلل ریاح مضر بسر مصلح آن رازیانه شربت
یک مثقال ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ گویند مرکب القوی است و نزد قومی در اول
سرد و در دوم خشک مقوی ارواح و مسهل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک آن مضر باه
مصلح آن انیسون شربت از تازه آن تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم بدلش بنفشه
بوی آن محرک نزله است حرف الهاء هندبا طبیعت تازه آن در اول سرد و تر مسکن
تشنگی و حدت صفرا و آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات مفید مضر باصحاب سرفه
مصلح آن شکر و شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم رطل حرف الیاء یاقوت در حرارت
و برودت معتدل در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم
و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک مفرح و مقوی
دماغ آشامیدن یکدرم آن جهت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیراط تا یک دانگ
فائده سوم در ذکر اصطلاحات ادویه بدانکه روادعات ادویه را گویند که ماده اورام را
باز دارد و بجای دیگر نقل دهد قابضات ادویه را گویند که طبع را بند سازد ملینات
ادویه را گویند که طبع بگشاید مفتحات ادویه را گویند که سده را بگشاید ملطفات ادویه را گویند
که تلطیف خلط نماید منضجات ادویه را گویند که اورام و صلابات و اخلاط را نضج دهد محللات
ادویه را گویند که صلابت تحلیل برد مسهلات ادویه را گویند که اخلاط فاسده را از راه
اسهال دور کند مقیئات ادویه قی آور را گویند مخدرات ادویه را گویند که عضو را
بیحس نماید مسکنات ادویه را گویند که وجع را ساکن و تسکین حرارت و تشنگی وغیره نماید
مفتتات ادویه را گویند که سنگ مثانه و سنگ کلیه را بریزاند مقرحات ادویه را گویند
که عضو را ریش کند و آنرا دواء اکاله نیز گویند مدملات ادویه را گویند که زخم را پر کند
مدرات ادویه را گویند که ماده را از راه بول و حیض برون آرد فائده چهارم در ذکر اسامی
اوزان متعارفه که اکثر در طب بکار می آیند اوقیه هفت و نیم مثقال است برنج چهار خردل است

دانگ چهار طسوج است ٹانک چهار ونیم ماشه توله دوازده ماشه جو چهار سرخ ونیم
سه ونیم ماشه دام چهارده ماشه دام پخته بست ویک ماشه ماشه هشت سرخ
هشت برنج رطل کو و مثقال است وفی زماننا مراد از نیم سیر است سیر اکبری سی دام پخته
سیر شاهجهانی چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل و چهار دام پخته طسوج دو حبه دانه
قیراط دو طسوج مثقال چهار ونیم من دو رطل است قانون سوم در اسباب
وعلامات ومعالجات امراض که بعضو عضو مختص اند وآن مشتمل است بر سه باب
باب اول در قواعد چند که حفظش در علاج ضروریست پس بدانکه
صاحب صداع را از اغذیه مبخره ودیر هضم واز هر چیز که تحریک کند مثل جماع و فکر وغیره
پرهیز ضروریست وسکون وکم خوردن وکم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج است
ودر بعض اقسام مثل آنکه بشرکت معده حار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید ودر صداع
مادی کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاده باشد وهر گاه اراده
اطلیه وضماده کنند اول حلق راس فرمایند بعده بعمل آرند وصداعی که با نزله باشد تبرید وتلیین
در وی روا نیست وبرای مصدوعین قی ضار ترین اشیاست الا در صداعی که بشرکت معده بود
مفید واغذیه حامضه صاحب صداع را ندهند مگر در بعض قسم مثل صداع مادی وهر گاه
که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید کرد واگر ماده شدید التوجه
بسوی راس باشد بفصد تعجیل فرمایند وبعد فصد قیفال فصد جبهه زنند وبخانه معتدل
هوا که از اشیاے سفید وبراق خالی باشد سکونت ورزند ودر مسکن مشمومات بارده
مثل نیلوفر کافور وغیره ببارند وباید که مردم ظریف وشفیق وحسین جلیس مریض بود واگر
ممکن بود مبالغه وفصد نفرمایند که بروز بحران قوت بدفع ماده قادر بود ووقتیکه
حرکات مضطرب ساکن شوند از او وبه کثیر البرد اجتناب کنند ودرین امر تدبیر خواب آوردن
نیکوترین تدابیر است ودر علاج مالیخولیا مبادرت نمایند که معالجه این در ابتدا اسهل بود
بتفریح کوشند وبحمام بردن وآب نیم گرم بر سر ریختن مفید واز کثرت جماع واز خوردن
اشیای حریف ومالح وشدید الحموضت اجتناب کنند وبه تنویم کوشند وهر گاه ماده در دماغ
متمکن شود در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ ترطیب
از نطولات دادن سوم تقویت قلب واگر عروق از سوداے ودموی ممتلی باشند

رگ الحس از طرفیکه ثقل راس محسوس شود زنند و در فالج و خدر و اختلاج و رعشه و تشنج
در ابتدای استعمال ادویه قویه نباید بلکه تا رابع و سابع تاخیر واجب است و بعد چهاردهم
استفراغ بادویهٔ قویه مناسب بود و ملقوه و مفلوج را تا سه روز ماء العسل باید داد اگر بر پشت افکند
تا چهاردهم و در بحر و رین لفالج رئیس الجماعت ماء الشعیر می فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز
نکنند گوشت کبوتر یا باز بر مناسبهٔ این مرض بدهند و سر که مضر است و وقتیکه اشتباه
در امراض عصب افتد که رطب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعةً واقع شود رطب است
والا یابس و نیز اگر روغن بر وی خشک شود بدانند که یابس است والا رطب و در علاج
کزاز مبادرت از علاج تشنج زیاده کنند و اکثر حمی که بعد از کزاز رطب حادث میشود کزاز را
زائل میگرداند اگر بدن ملزوز عرق کند از صوف نشف رطوبت سازند و نگذارند که سرد شده
ضرر رساند و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکور از ادویه
بارده و نفاخه اجتناب ورزند و مصروع را از لحوم و اغذیهٔ غلیظه و حلویات و دسومات
و بقولات و اشیاء مبخره حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ صحت
چشم را از غبار و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر و امتلاء و اغذیه
غلیظه و مبخره مجففه و قراءت خطوط دقیقه و کثرت استفراغ خصوصاً حجامت پی در پی
و دیدن اشیاء براق پرهیز باید کرد و میل در چشم دردناک نرسانند بلکه ادویه را در شیر
یا در شئی دیگر حل کرده اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار
معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزیکه در گوش تقطیر کنند نیمگرم باید
و گوش را از دخول آب حیوانات وغیره محفوظ دارند لهذا الشیخ الرئیس گوید که در سوراخ
گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن اورام و بثور در گوش احتیاط کنند
و اگر ظهور آن شود زود تدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و خواب در امتلای
معده و قی و حرکات عنیفه و خوردن مبخرات تیز ضرر دارد و استعمال مخدرات
در گوش بکثرت [illegible] ضرورت جائز و کسی را که سعوط استعمال نماید باید که دهن آنرا
از آب پر کنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت کند و دوا را بزور بالا کشد
تا اثرش بوجه احسن برسد و حافظ صحت دندان را باید که از قطع چیزی سخت و آنچه
شدید البرد یا شدید الحرارت بود پرهیز و دندان را از حرکت و چیزی که بعد اکل در میان

(۱۲)

دندان باید پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد تا وقتیکه از چوب
مسواک واقف نباشد استعمال آن نکنند و باید که در علاج اماس کام و نواحی حلق اول
ماده را از فصد و اسهال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را
باید که هرگاه امتلائی محسوس کند فصد زنند و چیزیکه تحریک دم کند از آن پرهیز واجب دانند
و از جماع و آواز بلند و دویدن و اشیای سرخ و کثرت شراب و استعمال منفجات مثل کرفس
اجتناب باید و اغذیه مسدده و مبرد دم استعمال کنند و وقتیکه در دل علتی حادث شود
از افراط استفراغ اجتناب فرمایند که از سقوط قوت بلائی دیگر نازل نشود و چون اکثر ادویه
مسهله بدل مضر اند استعمال ادویه قلبیه با آن لازم دانند و هرگاه تدبیر تبدیل سوء مزاج حار
فرمایند اقتصار بادویه بارده نکنند بلکه ادویه قلبیه با آن یار سازند که از مضرت محفوظ باشند
در علاج سوء مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر به یبوست برودت هم باشد
بادویه و اشربه معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب حمام قبل از طعام
و ریاضت معتدله مفید است و اگر با رطوبت حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را
بجماع حکم کنند و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برای خوردن دوا فرمایند تا دوا از و منحدر
نگردد و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکه از چشمه آهن بر آید و طعامیکه
در دیگ آهن پخته باشند مفید است و استعمال حموضات مضر بود و در علاج حمیات روغن
باعث کثرت عفونت است از و احتیاط ورزند لاکن روغن بادام مضرت نمی کند
و از اغذیه غیر حامضه پرهیزند زیراکه هر شئ خصوصًا شیرین در صفراوی مزاج
بی حموضت مستحیل بصفرا میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیگردد و اگرچه رعایت
روز بحران در اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضروری زیراکه بارها مشاهده شده
که مسهل بروز بحران واقع گردیده و باعث هلاکت مریض گشته و هرگاه اتفاق
میشود که در روز غیر بحران نوبت می آید و یوم راحت روز بحران میشود
پس درین صورت در بائی که دران به بحران استعمال قوی نیست مثل روز ششم
مسهل باید داد و قاعده دیگر آنست که اگر نوبت بوقت دو پهر می آید مسهل بوقت
یک و نیم پاس شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد
لیکن باید که طبیب بر مزاج مریض واقف بود چراکه در بعض امزجه بعد یکپاس

یا دو یا سه یا پنج مسهل عمل میکنند و همچنین اگر طبیعت مناسب داند بعد از گذشتن
وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر آنست که مسهل بعد هفت روز داده آید
مگر آنکه ماده در هیجان نباشد و خوف سقوط قوت هم نبود و صاحب جذام را روغن گل
مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پرهیزد باب دوم طبیبان ماهر فرموده اند
که تا وقتیکه از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال ادویه کثیره روا نیست
ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق و تجربه خود قبل از
معالجات معمول تحریر می یابند پس باید دانست که برگ حنا ضماد بشقیقه و صداع بارد
مفید و لولوی سائیده سعوط کنند برای صداع یکمرتبه کافی است و کافور شمومًا و طلاءً
بصداع حار مفید و نیلوفر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلاب سائیده و کبابه کوفته بیخته
بگلاب سرشته بر سر ضماد نمایند مفید باشد و صبر را بآب شفتالو سائیده در بینی چکانند
بصداع دودی مفید بود و دوران کشد آبیکه در و بنفشه جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند
برای قطرب مفید و روغن بنفشه بشیر دختر ممزوج کرده پنبه دران تر نموده بر سر نهند
ترطیب دماغ کند و بقطرب مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی
مفید و سعوط روغن گل که دران موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع
و حلتیت با سکنجبین خوردن برای صرع مفید و کندش سائیده در خرقه بسته بوئیدن
تنقیه دماغ نماید و استخوان سوخته انسان سعوطًا صرع را شفا دهد و برای صرع اطفال نصف دانگ
جدوار بشیر مادر سائیده خورانیدن مجرب است و عاقرقرحا بزیت برای استرخا ر و سدر
طلا کنند و آشامیدن دارچینی مجفف رطوبات و مقوی حفظ و زائل کننده نسیان است
و مداومت خوردن دراج مقوی حافظه و زائل کننده نسیان و طلای روغن چیزے
بموخر سر نسیان را نافع و خوردن تریاق فاروق بفالج مفید بود و بوئیدن بادرنجبویه
مفید دماغ و در ابتدای درد چشم حار حضض بشیر دختر سائیده بچکانند و لعاب اسپغول
طلاءً اوجع چشم را نافع و برای درد مدسیب را کوبیده ضماد کنند و برای سیلان
آب چشم که از حرارت بود و تخم کاهو سائیده بر پیشانی ضماد کنند و برای درد گوش حار شیاف
مامیثا در شیر عورت و روغن گل سوده نیم گرم بچکانند و بخار طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است
و دنان بجواه که در بول طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش چکانند و حنظل تازه در آتش نهند

چون پخته شود شگافته مغز او بمالند و فشرده در گوش چکانند کرمی که در گوش بود بمیرد
و همچنین آب برگ شفتالو و آب برگ پودینه تنها یا مرکب کرده انداختن در گوش کشنده کرم است
و اگر قدری سقمونیا اضافه نمایند قوی تر گردد و بخار طبیخ شلغم برای درد گوش که از ریاح بود
نافع و روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن قوت سمع افزاید و بطلان آن را نیز نافع و تقطیر
آب چقندر در بینی مفتح سده باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضماد کردن حابس رعاف است
و حضض مکی بگیرند و در خرقه بسته بسوزند و در بینی دمند رعاف بند کند و سرگین خر فشرده
در بینی چکانیدن برای حبس رعاف مجرب و برای بواسیر انف جوز السرو و انجیر و سماق کوفته
فتیله کرده در بینی نهند و ضفدع خشک کرده سوخته در بینی دمند رعاف بسته کند
و سریشم را بگدازند و بر دو پارچه طویل طلا کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را
از بناگوش تا بناگوش دیگر بچسپانند چون رعاف بند شود روغن گاو در بینی چکانند
و هرگاه از رعاف خاطر جمع گردد پارچه ها را از آب نیمگرم تر کنند و فرود آرند برای حبس رعاف
عمل مجرب دانسته اند و آرد ماش بر سر طلا کردن بر رعاف مفید و سهاگه تیلیا بر آتش نهند
و بسته آهنی سائیده نگاه دارند و درد دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند و کتهه سفید
با شوره قلمی هموزن سائیده و برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند
انفع شود و پوست درخت لرزان با آب جوشانیده مضمضه کنند برای ورم لثه مجرب و تخم گندنا
و تخم پیاز بر آتش نهند و دود آن برای کرم دندان بگیرند و رسوت با آب لیمون سوده برای بثور
زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای استحکام آن مفید بود
و مغز بادام در آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند برای عسر نفس و سعال مزمن
بادرنجبویه کوفته بیخته با عسل بلیسند و پھٹکری بر آتش نهند و با فلفل دراز بلیسانند برای
سرفه نافع و ککرا سنگی را برای سرفه کوفته بیخته در آب بقدر فلفل حب بندند و استعمال کنند
و شیر بز همراه طباشیر برای سرفه که از حرارت و یبوست بود نافع و مسکه گاو با نبات
برای سرفه خشک مفید و چقندر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند و بعد پختن
پوست آن را دور کرده دو پاره کنند و استخوان آن بر آورده در ظرف چینی تمام شب
زیر آسمان نگاه دارند که ستارگان بر آن تابند علی الصباح بید مشک و نبات سفید
پاشیده روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد بخورند

و اگر نفع دهد و موافق آید از ین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب
مجرب است و عطر گلاب برای وجع فواد و طلا آهک سفید و عود سوخته با عسل آمیخته بلیسند فواق را
نافع باشد و پوست سنگدانه مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبیخ پوست پسته برای
قوت معده نافع و جدوار نیم مثقال در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قرنفلها را
در سیب داخل نمایند بطریقی که سر آنها بیرون ماند باقی تمام قرنفل در سیب داخل شوند
و تا چند روز در سایه نگاه دارند این قرنفل برای سده و وجع فواد و تقویت معده مجرب است
سیب نیز و آب کاسنی مروق و آب خیار شنبر نوشیدن گرم معده را نفع بخشد و کیله [illegible] سیاه
در گلقند آفتابی آمیخته بخورند معده را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردن شیر گاو دوشیده
نوشیده باشند نفع تمام دهد و عرق گندم که بقدر یک سیر خام در آب آمیخته بنوشند و بسته [illegible]
تا چهار [illegible] بیفزایند صلابت سپرز دور کند و اشتهای طعام افزاید و سواک پیلو [illegible] یک حصه
و [illegible] حصه کوفته بیخته بقدر یک ماشه برای ورم سپرز بخورند و برای استسقا جدوار
در آب عنب الثعلب سبز طلا نمایند و برگ حنا شب در آب تر دارند صبح مالیده آب با
آن بهر یرقان بنوشند و صلی سیاه کوفته بیخته برای خون بواسیر همراه شیر گاو بخورند و سپوس نیز
برای بواسیر مفید است خوردن و طلا و جدوار در سرکه ترش که تند باشد سوده پنبه
در ان آلوده اگر صاحب ابنه حمول کند مفید است و تربت را شب در شبنم نگاه دارند
و علی الصباح بخورند بواسیر را زائل کند و شوره قلمی یک ماشه خوردن حبس بول را دفع کند
و در ظرف پر آب نشستن نیز مفید است و برای ورم بیضه و ورم بارد و ورم ریحی بیضه مغز
بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد نمایند و برگ یاسمین کوفته بجوشانند و بعد نیم گرم شدن
قضیب را تا نیم ساعت در ان گذارند بعده اندران بول کنند و دو سه مرتبه این عمل
سوزاک را نفع کند و شیره برگ پتهر چهوری که دوای هندی است [illegible] نیز مشهور است
و آن رستنی است که در سنگ خارای روید برای سوزاک مجرب [illegible] قدری در آب
شبانه تر کنند و لیسانید و [illegible] قضیب طلا کرده جماع کنند [illegible] حمل گردد و شهد را با قدری
کافور در زهره گاو حل کرده در گوش حامله چکانند حمل ساقط شود و انار چوب یک شبانه روز در آب
تر کنند و قشر نموده در شهد کف گرفته تا هشت روز نگاه دارند و هر روز یک درم برای قوت باه
خورده باشند و افیون مصری قسم اول را در آب حل کرده مغز پنبه دانه را در ان لیسانید

و بر پارچه طلا کنند و بر قضیب بندند برای تحلیل ثآلیل مفید بود و قشر سنگ پشت خشک تربت نماید و در سایه
خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب و کف پا مالند نعوظ آرد و حیر بهوتی را در روغن گاو
بریان کنند و وقت مجامعت بر قضیب طلا کنند لذت را افزون کند و طلا کردن سورنجان
با آب گشنیز سبز برای وجع مفاصل مفید و استخوان سوخته انسان در گلاب سائیده ضماد نمایند
و برای وجع مفاصل و نقرس بهند مجرب ست و برای صرع هم مفید و موچه گلان که از قصور رسته آینده
در سرکه سائیده بر موضع برص بمالند لیکن اول موضع برص را خراشیده با آب بادنجان شسته بعمل آرند
و این عمل پس از سه ساعت است و چهل روز استعمال باید نمود و تخم چقندر با آب سائیده بر رو طلا کردن
تیرگی روی را زائل کند و طلیا بگلاب سائیده بر کاسه سفال مالند و خود را دو چهار دهند و کاسه بگذارند
بر خوابیده و گذارند تا خوشبو گیرد و پس از طلیا اگر قسم و نقل مالند بر بینی نقل را منقی میکند
و آب شاهتره مروق برای تصفیه خون مفید است و ترکیبش آن است که شاهتره مروق
روز اول چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله بنوشند و همچنان تا ده توله رسانند
و بعد همچنین هر روز یک توله کم کرده تا چهار توله رسانند باب سوم در اسباب و علامات
و معالجات امراض و آن مشتمل است بر چند فصول فصل اول در امراض صداع
اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است
علاج لعاب بهیدانه شیره تخم کاهو شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده
بنوشند و صندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر گل ارمنی و صندل سفید هر یک
یک ماشه در آب گشنیز سبز سائیده عطر خس و کافور اضافه کرده ضماد نمایند و بویانند
و یا آب کدو و روغن گل و سرکه در شیشه انداخته بویانند و اگر از سردی ساده حادث شود
علامت آن تقدم سبب است علاج بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک در آب سائیده
قدری روغن بابونه اضافه نموده نیم گرم ضماد کنند و مشک و عود ببویانند و از خرقه گرم
مثل بانات که در آب گرم تر کرده باشند تکمید سر کنند و اگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس
و گلقند آفتابی در عرق گاوزبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت
آن سرخی رو و چشم و گرمی سر و شیرینی دهن علاج فصد قیفال زنند و شربت آلو و تمر هندی
در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و به تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت در عرق گاوزبان
و عرق عنب الثعلب مالیده طبع را بگشایند و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و برگ کنار

وعنب الثعلب درآب فراخ جوشانیده پاشویه کنند وصندل سرخ درآب کشنیز سبز سوده
بر سر طلا سازند و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن تلخی دهن و شدت عطش علاج شیرهٔ تخم خشک
آب آلو بخارا شیرهٔ تخم کاسنی درآب برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیمو حل کرده بنوشند وگل بنفشه
وگل نیلوفر وعنب الثعلب خشک درآب جوشانیده نطول نمایند و اگر حاجت تلیین افتد
تمر هندی و شیرخشت در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و آش جو و کهچری
و دال مونگ با خشکه و بقولات بارده مثل خرفه و پالک و کدو شیرین بخورند و اگر از غلبهٔ
بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گاؤزبان اصل السوس مقشر
بیخ کوفته بسپایه و شان سپستان درآب جوشانیده صاف کرده عسل خالص حل نموده بنوشند
و از غذا بپرهیزند و اگر موسم گرما بود شیرهٔ گل گاؤزبان شیرهٔ تخم کشوث در عرق گاؤزبان و عرق
عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس حل کرده بنوشند و زنجبیل بروغن
بابونه سوده کنند و اگر از غلبهٔ سودا بود علامت آن تیرگی رنگ و خشونت منخرین علاج
گاؤزبان عناب بیخ کاسنی اسطوخودوس در آن جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه
حل نموده بنوشند و چوب انجیر در روغن سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند سرسام دموی
و آنرا قرانیطس گویند علامت آن تپ دائمی و گرانی سر و رفتن آب از چشم و خاریدن
علاج فصد قیفال زنند و برای نرم کردن طبع شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ عناب آب تمر هندی
در آب برآورده صاف نموده ترنجبین در آن مالیده صاف کرده بنوشانند
و روغن گل و سرکه بر سر مالند و آب کدو و خیار و کشنیز تر و سرکه و روغن گل نطول سازند
و گل بنفشه و گل نیلوفر ببویند و بوقت هذیان گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی
برگ کنار سبوس گندم در آب جوشانیده پاشویه کنند و غذا ماء الشعیر و اسفاناخ
و کدو بخورند سرسام صفراوی و آنرا قرانیطس خالص گویند علامتش
شدت حرارت تپ و سبکی سر و فساد عقل و بدخلقی علاج گل بنفشه گل نیلوفر
عناب آلو بخارا تمر هندی در عرق عنب الثعلب تر دارند صبح مالیده صاف نموده
شیرخشت در آن حل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهر ترطیب و تبرید آب کدو و آب انارین
گلاب بشربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خیار را از درمیان چاک کنند و قدری کافور
بر آن پاشیده ببویند و در صندل قدری کافور آمیخته بر سر ضماد کنند و درین قسم

از تبرید و ترطیب ترسند بخلاف دموی که دران چندان دلیری نشاید برسام بلغمی
و آن را لیثرغس نامند علامت آن تپ دائمی و ثقل حواس و اختلاط عقل علاج
پرسیاوشان بیخ بادیان اسطوخودوس اذخر تخم کرفس جوشانیده صاف کرده گلقند اصلی
حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد بروز مسهل منضج فلوس تربد سفید مجوف خراشیده
غاریقون زنجبیل روغن بیدانجیر افزوده مسهل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته سر مریض
شکم آن چاک کنند که خون آن بر سر مریض بچکد پس بر سر بندند و این عمل اگرچه در سرسام
حار نیز فائده میکند الا طریق این دودمان آنست که در بارد استعمال میکنند و برای فالج نیز
بتجربه مؤلف درآمده سرسام سوداوی علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان
و لهات و زوال عقل علاج گاوزبان بسفایج سپستان در عرق گاوزبان جوشانیده
شربت بادرنجبویه حل کرده بنوشانند و عنبر و مشک ببویانند و چونکه ماده نضج شود بحبوب
و حقنه تنقیه سودا بدن را پاک کنند حب منقی سودا شحم حنظل غاریقون بسفایج
افتیمون سقمونیا از هر یک بحسب حاجت بگیرند و کوفته بیخته با آب کاسنی حب ساخته
استعمال کنند سدر و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست
که چنان نماید که چیزها میگردد و دوران مینماید علاج قی کنند و هر خلط که از معده برآید
موافق آن خلط علاج کنند و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد
بر نوع ماده و علاجش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سبات
خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تپ عارض گردد علاج تپ
کنند و اگر از برودت و رطوبت بود پس اگر برودت و رطوبت خارجی بود قدری [illegible]
و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه بدن کنند بعده اطریفل کشنیزی اول بخورند بالائش
عرق گاوزبان شربت اسطوخودوس بنوشند سهر بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی
ساده یا ماده که سودا باشند یا از گرمی و خشکی ساده یا ماده که صفرا باشد علامت و علاج آن
در بحث صداع آنچه گذشت همانست لقوه مرضیست که در عضلات روی و چشم عارض گردد
و شقی از روی کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه زنار از یک جانب
برآید و باشد که لقوه بهر دو شق روا افتد علاج جوز بویه در دهن دارند و [illegible]
شوربای کبوتر دهند و اگر به تنقیه حاجت افتد روز هشتم گاوزبان بیخ کاسنی

نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته انیسون تخم کشوث زوفای یابس اصل السوس مقشر نیمکوفته
پرسیاوشان اذخر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح جوش خفیف داده
صاف نموده عسل خالص حل کرده بنوشند و بعد هفت روز ادویه مسهله مفصله ذیل افزوده
مسهل دهند انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس غاریقون تربد سفید مجوف تراشیده زنجبیل روغن
بادام شیرین یا روغن بیدانجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج بروغن بادام
چرب نموده بوقت چار گهری شب باقی مانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورانند و خواب کنانند
و بوقت صباح نسخه مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند صفت
حب ایارج سنبل الطیب ارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی اسارون
زعفران از هر یک سه سرخ صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف
دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک یکدرم
شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند صرع
و این مرضیست که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پا متشنج و کج گردد و گرانی سر و سبزی
رگهای زیر زبان لازمه اوست و بنوبت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مهلک باشد
علاج وقت صرع غلوله از کرباس یا پنبه بسته در دهن دارند تا زبان نخاید و اطراف
ببندند تا اضطراب نکنند و تخم حنظل و جند بیدستر و فلفل سیاه سائیده در بینی دهند
یا قطره عاقرقرحا سائیده در بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت هوش تنقیه خلط نمایند
اگر از فساد خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند منضج و مسهل حار که گذشت
و اطریفل اسطوخودوس با عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بخورانند و معجون فلاسفه و
تریاق کبیر مداومت کنانند فالج و آن مرضیست که نصف بدن در طول از حس و حرکت گردد
و سبب او فرو ریختن خلط رطوبی بود از بطون دماغ باعصاب علاج در بلغمی تا چهار روز
ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و [illegible] دهند و بعد از چهار روز گاوزبان
پرسیاوشان انیسون پستان بادرنجبویه اسطوخودوس اصل السوس مقشر نیمکوفته بیخ کاسنی نیمکوفته
بیخ بادیان نیمکوفته اذخر یک شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف نموده گلقند عسل
داخل کرده بنوشانند و پس از چهار ده روز که ماده نضج یافته باشد مغز فلوس تربد سفید مجوف
خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بیدانجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که منضجات

در و داخل کردن حشائش و از بارده سعوط در بزور و فتیله اکثر ترتیب ملحوظ نمودہ اند و بدین امر اکثر
اطبای قطری نیست و اکثری بسبب جهل انحاری غیر ملتفت اند و بعضا از تنقیه بروغن قسط
و مانند آن تدهین نمایند و انجا که فالج با حرارت باشد تحت ازاله حرارت باید نمود و اگر
خون غالب باشد فصد زنند ترکیب ساختن ماء العسل عسل خالص یک جزو آب
یا عرق بادیان یا عرق گاوزبان ده جزو جوش دهند تا دو ثلث جذب شود و یک ثلث بماند
از آتش فرود آورده بکار برند **نسیان فراموشی** و این بیشتر از غلبه بلغم باشد و بسبب
سودا و سوء مزاج حار سافج نیز می باشد **علاج** در بلغمی و سوداوی تنقیه عام نموده
بحب ایارج تنقیه دماغ نمایند و در سوء مزاج حار سافج بهر تعدیل ادویه مبرده مرطبه بکار برند
تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان آن
که یکبارگی نهفته شد و اگر بسبب حدوث شیء یبوست باشد تشنج یابس گویند و علامت او آنست
که بتدریج نهفته شده بخستین باستفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق شده باشد **علاج**
در امتلائی بعلاج فالج کوشند و در سوء مزاج حار یابس تعدیل نمایند **سکته** و این مرضیست
که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند مرده ماند باید که در چشم مریض نگاه کنند اگر
عکس ناظر در قرحه باصره آن ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این علت از دم و بلغم
حادث میگردد لیکن آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر
علاج رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبه بلغم پیدا باشد
علاج آن سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل و نمک و بوره حقنه کنند **عشی** اگر از ماده بلغم یا
آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شراب بود تقدم سبب علامت اوست
علاج در بلغمی تنقیه بلغم نمایند و در جماعی و شرابی ترک سبب سازند و در رعشه جماعی
روغن بادام بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضه نیم برشت بخورند **مالیخولیا** این مرضیست
که از آن سلیم و ظن بسالم باز دارد **علاج** اگر از غلبه خون بود فصد زنند و حجامت تیسع شرط
بعمل آرند و اگر سودا از راه بول و ادرار بخورند بالایش شیره زرشک شیره آلوبخارا شیره
تخم کاسنی و در عرق عنب الثعلب و گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
از بلغم یا سودا باشد گاوزبان بادرنجبویه بنفشه خطمی خبازی پرسیاوشان عنب الثعلب
خشک اصل السوس عناب سپستان در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

حل نموده بنوشند و بروز مسهل گلسرخ بسفایج فستقی هلیله سیاه تربد سفید مجوف تراشیده
ریوند چینی افتیمون در لته بسته مغز فلوس خیارشنبر نشسته روغن بادام مقشر آمیخته و اگر نضج حاجت
کثیر بود بعد دو مسهل و در میان منضج داده مسهل دیگر دهند و بروز غیر مسهل اسطوخودوس سائیده
و هلیله مربی شسته آمیخته اول بخورند بالائش شیره گل گاوزبان و شیره عناب در آب بادآورد
خمیره بنفشه یا خمیره گاوزبان حل کرده بنوشند ششم نیز قسمی از مالیخولیا بود که غیر از وصل محبوب
دوای ندارد و اگر ناکام بود دست به تدبیر شایسته دفع گردد و در مالیخولیای مراقی اگر سبب او
ورم حار مراقی باشد علاج آن کنند و حجامت تحت الشراسیف مفید آید و نوشیدن شیر خر نافع و اگر ماده
سرد بود گل بابونه اکلیل الملک مغز فلوس در آب عنب الثعلب نیز سائیده ضماد سازند
و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحرارت باید کرد و جوارشش مسهلک و مفرحات بخورند
و از غذا از زود هضم سریع اختیار کنند و علامت مالیخولیای مراقی اشتهای مفرط و غثیان
و تهوع و درد در میان هر دو شانه باشد و در مالیخولیای صفراوی استعمال ماء الجبن بسیار
مفید است ترکیب استعمال ماء الجبن بطور معمول در دهان اکثر بگیرند پنجاه مثقال
شیر بز جوان سرخ رنگ ازرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن بی عیب
که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن گذشته باشد و پیش از گرفتن
شیر چند روز تعلیف آن از عنب الثعلب و شاهتره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین در استعمال
ماء الجبن و پس در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملائم جوش دهند
و هنگام جوش در جوش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکه انگوری یک تولہ
یا آب لیمون یا آب غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعده ظرف را
از آتش فرود آرند و از صافی سه ته بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده
صاف نموده شربت نیلوفر یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورانند و در اثنای جوش
لازم است که از چوب انجیر یا چوب غرب یا پوست دور کرده و سرش را چهار پاره ساخته تحریک شیر
میکرده باشند و هر روز یک دو دو دام بیفزایند تا بیک رطل یا یک رطل رسد بحسب قوت
و ضعف مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بیست و یک روز یا کم ازین
برای طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر
ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت

معموله و سفوف چوب گز همراه ماء الجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود
دواء المسک و خمیره مروارید و خمیره گاوزبان همراه ماء الجبن باید داد و اگر بحسب اتفاق
تنقیه تام نشد پس بروز هشتم و دهم و دوازدهم مغز فلوس شیرخشت ترنجبین در ماء الجبن باید افزود
و بعد از آن سفوف و حب و شربت بکار برند و گاه بماء الجبن گلقند هم میدهند و اگر کسی را
نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیاء مذکوره باشد پس از چیسته بر شیر را برند و طریق آن است
که چیسته را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند پیش
قدری چیسته را ساییده در میان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن
از کارد قطع قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دو ته کرده جای بیاویزند تا آب قدری قدری
بچکد بعد از آن صبح جوشانیده کف گرفته صاف کرده بخورند و باید که ماء الجبن را
سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد و در راه رود بقدری که نزدیک عرق آمدن گردد بعد از آن
دو حصه باقی را همین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشانند و غذا بعد چهار پنج ساعت بخورند
و از غذا شوربای قلیه یا خشکه یا شله اختیار کنند و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان
تر کرده شسته پخته بخورند تا سده نیارد و نان در اثنای استعمال ماء الجبن نخوردن بهتر است
و از لبنیات و مغلظات حلویات و حموضات شدیده و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عنیفه
و عوارض نفسانی اجتناب ورزند و اگر شیر بز بهم نرسد شیر گاو بعمل آرند و ماء الجبن از شیر شتر
استسقا را نافع بود و بهترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد
و پوشیده نماند که در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال صفت سفوف لاجوردی
حجر ارمنی مغسول لاجورد مسحوق از هر یک ۲ ماشه هلیله سیاه هلیله کابلی پوست هلیله زرد
از هر یک ۴ ماشه افتیمون بسفایج از هر یک ۷ ماشه سنا مکی گل بنفشه از هر یک ۵ ماشه
تخم شاهتره ۶ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه شکر چهل و هشت ماشه کوفته بیخته بعمل آرند شربت
یک مثقال **فائده** در غسل حجر ارمنی و دیگر احجار بدانکه اول حجر را بسیار نرم ساییده
در ناودان یا مثل آن کرده آب بر و ریخته باهستگی برهم زنند تا هر چه مثل غبار با آب مخلوط
گشته باشد او را باهستگی در ظرف دیگر باید ریخت و دردی او را باز ساییده آب داخل کنند
و همین نمط چند مرتبه کنند تا که غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن
روی ظرف را پوشیده بزمانه شایسته بگذارند تا غبار رسته در وی داخل نشود و ته نشین گردد

پس تہ نشین را خشک کردہ باستعمال آرند صفت حب افتیمون محمودہ مشوی
یکدرم ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل ازرق ہریکے دو درم تربد سفید
شش درم کوفتہ بیختہ حب سازند شربت دو درم و نیم صفت شربت معمولہ گاؤزبان گیلانی
ہفت درم و نیم خفشہ بیخ کم دو درم بادرنجبویہ دو نیم درم گلسرخ یکدرم و ربع گل نیلوفر
تخم فرنجمشک ہلیلہ سیاہ افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک مطوخودوس ورق سنارکی
از ہر یک دو نیم درم نبات گلاب ہر یک پاؤ آثار شب ادویہ را بخیسانند صباح بطریق متعارف
شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیرخشت کنند مناسب است صفت
سفوف چوب گز پوست ہلیلہ زرد سہ ماشہ ہلیلہ کابلی شش ماشہ بلیلہ یازدہ ماشہ
آملہ دہ ماشہ شاہترہ ۳ ماشہ چوب گز یازدہ ماشہ گلسرخ ۶ ماشہ ریوند چینی ۵ ماشہ برگ
سنارکی ۸ ماشہ ہلیلہ سیاہ دو ماشہ شکر سفید ہموزن ادویہ ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف سازند
شربت یکدرم و این سفوف برای ضعف و سوزاک و آتشک و ہر قسم آبلہ کہ باشد مفید است
و پوشیدہ نماند کہ نوشیدن آب ورع کہ ہندی چھاچھ گویند برای مالیخولیا ہمراہ شیر نیہا یے
مناسب چہ مضر جنات نیز مفید است لیکن مناسب انست کہ اگر احتراق قوی و معدہ نیز قوی بود
بعمل آرند و طریق نوشیدنش آنست کہ از ہفت تولہ شروع کنند و یک یک تولہ افزایند
تا پاؤ آثار پس بگذارند کابوس و این مرضیست کہ آدمی در خواب بیند کہ کسی بر سینہ او
نشستہ است و نفس او گرفتہ گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند بر آورد و مشابہ باشد
بکسے کہ گلوی بفشارند و این مرض مقدمہ صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظہ است
بر سینہ و گاہی از غلبہ خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد
گل گاؤزبان و گاؤزبان بادرنجبویہ تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ
اسطوخودوس مویز منقے عناب سپستان شب در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان تر دارند
صباح جوش خفیف دادہ مالیدہ صاف نمودہ گلقند آفتابی داخل کردہ بنوشند بعد نضج
بروز مسہل در نسخہ منضج مذکورہ سنارکی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد
بسفائج فستقی مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزودہ مسہل دہند میان روز نخود آب خورد یا شلہ
و کھچڑی غذا دہند و قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان
بنوشانند و بعد از غذا آب و بروز تبرید ہلیلہ مربی یا آملہ مربی شستہ بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند

بالاش لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب دوازده توله برآورده بنفشه حل کرده
اسپغول مسلم پاشیده نوشند و بعد تنقیهٔ عام بحبوب تنقیهٔ خاص کنند و بعده تنقیهٔ دماغ در بینی هلاس کشند
صفت هلاس گل بنفشه اسطوخودوس هر دو سه ماشه تمباکو ورقی شش ماشه فلفل سیاه
سه ماشه نمک لاهوری یک ماشه همه را کوفته پارچه بیز کرده هلاس سازند خدر و آن بطلان است
در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد
حس ناقص بود و در عضو خدر و نشان دریافت کنند حرکت شبیه بحرکت مورچه و سبب آن
آنست که قوت حساسه عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضاء این حالت
گاهے از سبب ضغطه عارض شود که از ان سبب هیئت عضو تغیر یابد علاج تدبیر وی مشغول شدن
داشتن ان را بموضع خود آرند و یا بسبب دیر تر نشستن بریک حالت و یا بستن عضوی از خارج
که موجب تشدید اعصاب گردد باشد علاج آن ازاله سبب است برفق بالش عضو یا دهنها
حاره مقویه یا بسبب انسداد عصب از اخلاط خام غلیظ بود علامت آن زیادتی سپیدی
رنگ عضو علاج بمنضج و مسهل بلغم کنند و تدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب انسداد عصب
از اخلاط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و یبوست موضع و خیالات فاسده پیش آمدن
علاج آن فصد باسلیق کنند و چوب چینی یا ماء الجبن باستعمال آرند و ترتیب ماء الجبن
در مالیخولیا و ترتیب استعمال چوب چینی در مفردات گذشت اختلاج جستن اندام باشد
دابرو و چشم و روی و لب بیشتر می جهد و سبب این ریاح غلیظه باشد علامت سبب بارد
و سردی موضع و از بالا به پائین آمدن علاج آن بمنضج و مسهل بلغم باید کرد و علامت
ریح حار سوزش موضع و از پائین ببالا رفتن علاج آن بمنضج و مسهل صفرا باید کرد زکام و نزله
و آن عبارت است از فضول رطبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بسوراخ بینی آید
زکام نامند و اگر بحلق آید و بسینه ریزد نزله گویند اگر حار بود علامت آن سرخی
یا زردی چشم و انتفاخ دو ابرو و عظم نبض و سیلان اشک باشد و سوزش مخاط و تلخی
یا شیرینی دهن بیداری گواهی دهد پس اگر از خون بود علاج آن اول فصد قیفال زنند
بعد از ان عناب سپستان در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده
شربت نیلوفر حل کرده لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو اضافه کرده نوشانند و اگر
از غلبهٔ صفرا بود عناب و آلو بخارا شیرخشت در آب مالیده نوشانند و اگر تپ لاحق باشد

گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر تخم خطمی عناب شب در آب گرم تر دارند صباح
جوش خفیف داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بر روز هشتم ادویه مسهله افزوده
مسهل دهند غذا شوربا بے روغن و اگر بارد بود علامت آن عدم تشنگی و سردی مخاط
و دوری و وقت گرمی کم شدن و در وقت سردی زیاده گشتن علاج آن گاوزبان اصل السوس
مقشر نیم کوفته سپستان پرسیاوشان عناب در عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت
اسطوخودوس یا شربت زوفا حل کرده بنوشند و اگر تپ بار بود بر روز هشتم ادویه مسهله افزوده
مسهل دهند و افیون و زعفران و کندر و کتیرا هر یک یک ماشه همه را سائیده در سپیده
بیضه مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده ادویه مذکوره بران مالیده
بر پیشانی و صدغین بچسپانند و این نسخه نزله حار و بارد هر دو را فائده می بخشد و مجرب پیوسته
رمد در امراض چشم رمد و آن ورم حار باشد که در ملتحمه حادث شود پس اگر
از غلبه خون باشد شدت سرخی و انتفاخ ورم و کثرت تمدد و ثقل و پری رگها
بران گواهی دهد علاج فصد قیفال از جانب موافق زنند و بوقت خواب اطریفل
کشنیزی اول بخورند بالائش شربت اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و گاوزبان حل کرده بنوشند
و شیاف ابیض یا سپیده تخم مرغ حل کرده قدری حضض سوده بدان آمیخته نیم گرم ضماد کنند و غذا شوله
کهچڑی می بخورانند و اگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تمدد و سیلان اشک و خلیدن سوزنها
و تلخی دهن و تشنگی بران گواهی دهد علاج فصد قیفال کنند لیکن خون کمتر بر آرند و آمله مربی شسته
بورق نقره پیچیده اول بخورند بالائش شربت نیلوفر در عرق عنبیات حل کرده بنوشند و غذا شوله و دال مونگ
و اگر احتیاج شود بعد از نضج گلسرخ گل بنفشه گل نیلوفر پوست هلیله زرد نیم کوفته آمله خشک
سنا مکی تمر هندی شب در عرق شاهتره تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته
بنوشانند غذا بعد دو پهر آب مونگ و بوقت شام قلیه بلا خشکه روز دوم اطریفل کشنیزی اول بخورند
بالائش شربت نیلوفر در عرق شاهتره حل کرده بنوشانند و این کحل برای بقایا رمد و دمعه و تقویت بصر معمول
این دودمان است صفت کحل صدف سوخته سه ماشه توتیای کرمانی مغسول ۳ ماشه نبات سفید
۶ ماشه همه را کهرل کرده خوب سائیده سرمه کنند و بکار برند عشا و آن شب کوری بود و سبب
آنست که بخار غلیظ در دماغ گرد آید و روح باصره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطه
شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار نمی شوند علاج منضج و مسهل بلغم بکار برند

وطحال بزرابرتابه آهسته نهاده قدرے فلفل سیاه سائیده بران پاشند پس آنچه
ازان برآید در چشم کشند نزول الماء عبارت از رطوبت بود که در طبقه عنبیه ریزد
مابین طبقه قرنیه و رطوبت بیضیه وسبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربه وسقطه که بر مانع رسد
بعد از درد سر دائمی علامت آن خیالات مثل پشه پیش چشم آمدن و هاله بر چراغ
معاینه شدن وگاهے این خیالات بسبب بخیرات معده باشند و فرق آنست که اگر بخیرات بود
خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول بود در یک چشم علاج تنقیه بدن بمنضج ومسهل
بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و اگر نزول آب مستحکم شود رجوع به کحالان نمایند
و در ابتدا نزول تخم نیل در شهد سائیده بچشم کشند و یا تنقیه مشک خالص یک ماشه
زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاپھل چار ماشه کوفته بیخته قدری قدری سعوطا
استعمال کنند فصل در امراض گوش درد گوش اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی رو
وگرانی سر و درد شدید و هوای سر در گوش آمدن علاج فصد قیفال کنند و روغن گل
در سرکه چندان جوش دهند تا که سرکه سوخته شود و روغن بماند و در گوش چکانند یا شیر دختران
با روغن گل نیم گرم بچکانند و گل خطمی و عنب الثعلب خشک و تخم خبازی و شاهتره در آب
جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و بخار آب یا برگ بید در آن جوش داده باشند مسکن
درد است و اگر درد بسیار شدید بود قدری افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر دختران
هم دوش کرده در گوش بچکانند و اگر از گوش ریم آید یا غیر درد سود باشد آمیخته فتیله بدان
آلوده در گوش گذارند و از گوشت پرهیز نمایند و آب برگ سنبهالو یا بسن نیم گرم در گوش چکانند
و اگر ازین تدابیر فائده نشود فصد قیفال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت
وجه وسر و تلخی دهن و خشکی آن علاج اخراج صفرا بمسهل کنند و باقی علاج مثل علاج
درد موی فرمایند و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و انتفاع بچیزهای گرم
و رطوبت بینی علاج تنقیه بلغم نمایند و بهر تنقیه دماغ حب ایارج استعمال فرمایند و روغن قسط
و روغن بابونه نیم گرم در گوش بچکانند و اگر بسبب ریاح بود اکلیل الملک تخم شبت بادیان کوفته
جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب نیم گرم بچکانند صفت روغن ترب
آب ترب یک جزو و روغن کنجد سه جزو و هر دو را بهم آمیخته بجوشانند که آب بسوزد
و روغن بماند نگاه دارند و بکار برند صفت روغن بابونه گل بابونه در روغن کنجد

در شیشه کرده در آفتاب دارند و قتیکه گل پرورده شود بکار برند همچنین بعض آرند و ترکیب
روغن بنفشه و روغن گل وغیره همین است صفت روغن شبت قسط ده درم شبت
در سیر که تر دارند صباح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد اندر آن ریخته
باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاه دارند و اگر بسبب امتلائی معده بود علامت آن
غثیان و سیلان لعاب از دهن و درد سر علاج تنقیه معده بقی و اصلاح
حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و درد سر علاج
تبدیل مزاج دماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزله حار باشد علاج آن لعاب بهیدانه
شیره مغز تخم کدو و شیره عناب در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
حل کرده بنوشند و اگر از نزله بارده بود علاج گاوزبان عناب پرسیاوشان اصل السوس مقشر
نیم کوفته عناب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس حل کرده
بنوشند طنین و دوی اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر غلیظ بود دوی و اکثر
از ریاح بارده باشد علاج اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالایش گلقند آفتابی در عرق
بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی افتد تربد سفید غاریقون سنا سائیده در طبلیه چیچه
ششته آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیم کوفته تخم کرفس در آب
جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند نقصان سمع اگر خلقی باشد
یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث کوفتن عصب مفروشه حادث گردد علاج ندارد
و اگر از غلبه صفرا باشد علاج آن استفراغ صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد علاج آن تنقیه نمایند
و روغن بابونه بچکانند یا هیل در روغن بادام سوده بچکانند و اگر از غلبه خون بود علاج آن
فصد قیفال زنند و با اطریفل مداومت سازند و اگر بسبب ورم حار گوش بود علاج آن
علاج ورم به تنقیه کنند بعده روغن کدو و شیر دختران در گوش چکانند و اگر بسبب ورم
بارد بود بعد تنقیه بلغم روغن شبت در گوش چکانند و صاحب مجمع الحکمه نوشته که زهره گاو
در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف کرده در گوش بچکانند
و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که شیر یا در روغن بادام تلخ بجوشانند که سوخته شود
و روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت عضو دیگر بود اصلاح حال
آن عضو کنند فصل در امراض بینی رعاف اگر بسبب بحران باشد بند باید نمود و اگر بسبب

حارت خون بود علامتش آنست که اندک آید و رقیق بود علاج فصد قیفال کنند
و شیره مغز تخم کدو شیرین شیره تخم کاهو شیره عناب در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر
یا شربت عناب حل کرده بنوشند و مازو و گل ارمنی و کندر سائیده در بینی دمند
و جالینوس گوید که اگر قدری شب یمانی سائیده در بینی دمند فوراً عارضه را بند سازد
بطلان شم مرضی است که آدمی خوشبو یا بدبو را حس نکند و اگر کند همه بو را یکسان احساس کند
علاج تنقیه دماغ کنند و خردل و پودینه در آب جوشانیده بخار آن در بینی کشند و مشک
و فلفل سائیده سعوط نمایند و شخصیکه بوی بد احساس کند علاج آن به تنقیه بلغم کنند و جندبیدستر
در بینی دمند **قروح بینی** اگر ذی رطوبت باشد که پیدا شود از ماده فاسد و نازل بود از دماغ
در بینی **علاج** باستعمال مرهم ابیض کنند و تنقیه دماغ فرمایند و اگر ذی یبوست باشد
که از اخلاط محترقه حادث گردد **علاج آن** از پیه بط بینی را چرب سازند **صفت**
مرهم ابیض موم سفید ده مثقال روغن کنجد روغن زیتون سه سه توله بعد از گداختن موم
از آتش برگرفته سفیداب ارزیز بقدر سه توله آمیزند و اگر برای تسکین درد افیون اضافه سازند
مناسب بود **صفت موم روغن معمولی** که برای قروح بینی مجرب است روغن بادام
یک مثقال گرفته موم روغن سازند بعده بنفشه یک مثقال بهیدانه یک مثقال را در آب جوشانیده
مالیده لعاب آن را با موم روغن جمع کرده اندکی بجوشانند و نگاه دارند عند الحاجت بکار برند
فصل در امراض زبان و دهن و لب **ورم زبان** اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی
و سوزش لعاب **علاج** شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند غذا آش جو و شله و اگر از غلبه صفرا بود علامت آن زردی زبان و تلخی دهن
علاج آن تنقیه صفرا کنند و لعاب اسپغول شیره تخم کشنیز خشک شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب
برآورده خشخاش آمیخته مضمضه فرمایند **شقاق زبان** اگر از یبوست دماغ بود علامت آن
بیخوابی و خشکی دهن **علاج** ترطیب دماغ فرمایند و مضمضه مذکور که بالا گذشت بعمل آرند
و روغن کدو و روغن کاهو بر سر مالند و اگر از اخلاط سودا بود که در معده باشد علامت آن
آروغ دودناک و دفع شدن خلط لیقی **علاج آن** تنقیه معده کنند و اگر بسبب
غلبه خون بود فصد زنند و اگر بسبب غلبه صفرا باشد تنقیه آن کنند و از شیر بز و لعاب اسپغول
مضمضه سازند و کته سفید طباشیر خاکشی سوخته مرجان سوخته هر یک دو ماشه همه را سائیده

بر زبان باشد علاج کرد آن را جوشش دهن گویند اگر از غلبهٔ خون بود علاج آن
فصد قیفال زنند و شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو در آب برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و مضمضه مذکوره بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و گلقند سفید زرورد
مغز کنول گتهه کافور سائیده بر زبان پاشند و اگر از غلبهٔ صفرا بود نیز همین معالجه نفع دهد و اگر
از غلبهٔ بلغم شود باشد تنقیه بلغم نمایند بطلان ذوق اگر از غلبهٔ صفرا بود تلخی دهن بر آن
گواهی دهد علاج تنقیه صفرا کنند و از گلسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضه کنند و اگر
از غلبهٔ خون بود علاج آن نیز قریب بهمین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیه بلغم کنند و از خردل
و عاقرقرحا و از حرف مضمضه سازند کثرت لعاب و سیلان آن اگر از غلبهٔ حرارت و رطوبت
معده بود علامت آن زیاده شدن آن بر غلیان معده و تسکین یافتن از سیری شکم علاج فصد
باسلیق کنند و شیرهٔ زرشک در آب برآورده شربت انار یا رب بهی حل کرده بنوشند
و از سماق و گلسرخ مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ برودت و رطوبت بود علاج آن تنقیه
معده کنند بجوارش مصطگی و جوارش کمونی مداومت سازند شقاق لب و شقوق ها
که در شقاق زبان ذکر شده علاج آن لعاب بهیدانه و لعاب خطمی بر لب مالند و
تخم خطمی معمولی نفع تمام بخشد صفت طباشیر سفید چهار ماشه کتیره سفید شش ماشه و دانه هیل
دو ماشه کافور یک ماشه موم و پیه ماکیان را در روغن زرد گداخته ادویهٔ مذکوره سائیده
در قلعی آهنی از دسته آهنی تا یکپاس محلول سازند و بکار برند فصل در امراض دندان و لثه
درد دندان اگر حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثه و از آب سرد راحت یابند
علاج فصد قیفال یا چهار رگ زنند و لعاب اسپغول مسلم شیرهٔ عنب الثعلب خشک
شیرهٔ تخم کشنیز خشک در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و عنب الثعلب خشک
کشنیز خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار کزمازج عدس مسلم در آب جوشانیده
مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق زرورد کشنیز خشک هر واحد یک ماشه کوفته بیخته
بر دندان بمالند و اگر درد شدید باشد لعاب اسپغول مسلم در گلاب و سرکه برآورده
قدری کافور اضافه نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیرینی پرهیزند و اگر بسبب برودت
باشد علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزهای سرد علاج آن ریشتا ادان بخورند
بالایشه گاوزبان بسپاده شان اصل السوس و دانهٔ هیل در آب جوشانیده و صاف نموده

نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقرقرحا و پودینه و فوفل کنند و پوست بیخ کنار در آب
جوشانیده مضمضه کنند و عاقرقرحا بورهٔ ارمنی زنجبیل شیطرج فلفل سیاه هریک یک ماشه
کوفته بیخته بر دندان مالند و اگر درد دندان بسبب کرم بود **علاج آن** تخم ترب بر آتش نهند
و دود آن بر دندان رسانند و با برنگ مقشر یک توله کافور دو سرخ گرفته سه پوتلی ببندند
یک پوتلی از آن گرفته در دهن گیرند جمله کرم در پوتلی جمع خواهد شد پس بیرون آرند همین طور
حسب حاجت باقی دو پوتلی استعمال نمایند **صفت برشعثا که معمول و مجرب است**
فلفل سیاه فلفل سفید هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا کوبیده بعده وزن کنند
و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال **ضرس** یعنی
کند شدن دندان از چیزهای ترش **علاج** شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک و عاقرقرحا سائیده
بر دندان بمالند **تحرک اسنان** یعنی جنبش دندان اگر بسبب نزلهٔ بارد بود **علاج آن**
منضج و مسهل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقرقرحا بزرالبنج پوست کوکنار سعد کوفی زنجبیل
در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقرقرحا و مصطگی رومی کندر و مازو برابر کوفته بیخته
سنون سازند و اگر بسبب نزلهٔ حار باشد **علاج آن** فصد قیفال زنند و بعد فصد
عناب خمیرهٔ گاؤزبان در عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و اگر در مزاج صفرا بیشتر بود
بجای خمیرهٔ گاؤزبان شربت نیلوفر دهند و پوست کوکنار گلنار حب الآس سماق گشنیز خشک
در آب جوشانیده لعاب اسپغول مسلم اضافه کرده مضمضه سازند و مازو و زیره ورد طباشیر سفید
کتهٔ سفید شب یمانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته کوفته بیخته سنون سازند
تغیر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبهٔ سودا باشد و اگر زرد باشد از غلبهٔ صفرا
علاج در صفراوی بعد از تنقیهٔ صفرا از آب عنب الثعلب و سرکه مضمضه کنند
و در سوداوی بعد تنقیهٔ سودا پوست بیخ کبر خشک مصطگی رومی باریک سائیده بر دندان
بمالند **ورم لثه** اگر حار باشد رجوع بعلاج درد حار دندان نمایند و اگر بارد بود آنچه
در درد بارد دندان گفته شد بعمل آرند **سنون** برای درد لثه و تحکیم دندان معمول
و مجرب است صـ زنجبیل سوهن ملکی با برنگ هیراکسیس کتهٔ سفید نیله تهوتهه سوخته
همه را باریک سائیده سنون سازند دیگر برای خون که از لثه دائم سائل باشد

صص شب یمانی که آن را سوخته در سرکه سرد کرده باشند یک جزو نمک هندی دو جزو
ورد ورد برابر هر دو کوفته بیخته سنون سازند ایضاً و یک درم الاخوین پنج ماشه کتهه سفید
چهار ماشه دانه الاچی بریان طباشیر فوفل سوخته هر یک پنج ماشه همه را کوفته بیخته سنون سازند

فصل در امراض حلق و لهات و مری و قصبه ریه ورم اللهات یعنی

اماس ملاذه علاج آن حسب ماده تنقیه نمایند اگر از غلبه خون و صفرا بود سرکه
و گلاب و آب عنب الثعلب سبز غرغره کنند و اگر از غلبه بلغم بود خردل و عسل را در آب
جوشانیده غرغره کنند و اگر از غلبه سودا بود مغز فلوس در شیر تازه مالیده غرغره کنند
استرخاء لهات یعنی ملاذه سست شود و فروتر آید علاج اگر از غلبه خون بود در قیفال
زنند و شکوفه خشک گلنار کوکنار عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده گلاب و سرکه اضافه نموده
غرغره نمایند و گل سرخ صندل سفید گلنار کاتھ باریک نموده بر وی گذارند و اگر از غلبه بلغم
باشد بعد تنقیه بماء العسل غرغره کنند و شب یمانی سوخته شاخ گوزن سوخته نوشادر
باریک ساخته بر کفچه میل نهاده ملاذه را بر دارند بر تارک سر لیش لگد تخم در سرکه اسپغول
آمیخته بر گذارند تا ملاذه را بالا کشد قرور برای زخم لهات و کام نافع صفت آن
گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفته سائیده و قدری
کافور اضافه کرده بکار برند خناق و آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره بود
و مانع نفوذ روح بطرف قصبه ریه و مری بود و بلع بدشواری حاصل شود پس اگر از غلبه خون بود
علامت آن سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلای عروق و حلاوت دهن و عظم نبض
و بسیار تنگی نفس علاج فصد قیفال زنند و هفت هفت زلو پس هر دو گوش بچسپانند
و روز دوم تکرار عمل کنند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلم شیره عناب شیره تخم کشنیز خشک
در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر شربت توت حل کرده بنوشند و اگر احتیاج
مسهل شود در همین نسخه مغز فلوس ترنجبین گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل دهند
و غذا بوقت دو پهر نخود آب و بوقت شام شله و بجای آب قبل از غذا عرق
عنب الثعلب و بعد غذا آب آهن تاب و بعد تنقیه پوست خشخاش عدس مسلم
حضض بلی گلنار گز مازج عناب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و قتیکه
ورم سستی ورزد و رنگ شود و نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد آمیخته

غرغره کنند و بعد منفجر شدن ورم بر دهن زرد غرغره نمایند و اگر از صفرا بود شدت درد
بوقت ضیق نفس و شدت غشی و تلخی دهن و بیخوابی بر دو گواهی دهد علاج فصد قیفال کنند
لیکن دم بمقدار قلیل اخراج نمایند و آب اسپغول شش ماشه و شیره مغز تخم کدو و شیره تخم کاهو
شیره عناب در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و باقی علاج
آنچه در دموی گفته شد بعمل آرند غذا یک وقت آش جو با شربت نیلوفر بوقت شام شله کهچری بالائم
و اگر از بلغم بود بسیاری کثرت لعاب و تهیج رو و قلب در دو گواهی دهد و اگر از سودا بود
علامت آن خشکی دهن و تیرگی رنگ علاج هر دو پرسیاوشان هفت ماشه برگ شقیقه
پانزده عدد سنامکی یک توله اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفایج ۶ ماشه
تربد سفید ۹ ماشه زنجبیل ۴ ماشه در سه آثار آب بجوشانند تا ثلث حصه باند مالیده صاف کرده
مغز فلوس ۳ توله گلقند آفتابی ۲ توله غاریقون شحم حنظل هر یک دو ماشه روغن بید انجیر
یک توله داخل کرده تیار سازند و اول با آب گرم حقنه کرده بعد از آن نصف دوا در کوزه
در تنقیه انداخته عمل نمایند و بعد چهار گهری نصف دیگر را در حقنه انداخته بعمل آرند
بعد تنقیه پرسیاوشان اصل السوس عنب الثعلب کزمازج در آب جوشانیده صاف کرده
غرغره کنند و بجای آن عسل غرغره کردن فائده عظیم می بخشد غذا قلیه و خشکه گرفتگی آواز اگر
از نزله شود بعلاج نزله متوجه شوند و اگر بسبب گرمی حنجره بود چنانچه بعد امراض حاده
لاحق میشود شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر
یا شربت عناب حل کرده بنوشند و اگر از سردی حنجره بود چنانچه در ایام سردی لاحق شود
گاؤزبان پرسیاوشان عناب دانه الائچی نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده
بنوشند یا کشمش ۹ ماشه یا ۶ توله نبات سفید جوشانیده صاف کرده بنوشند
انطباق مری یعنی بهم شدن آن علامت او آنست که چیزی سیال مثل آب
و شوربا بصعوبت فرو نشود اما لقمه بزرگ بفراغت بی ایذا خورده شود علاج گاؤزبان
عناب انیسون سنبل الطیب بهمن سفید بهمن سرخ جوشانیده صاف نموده عسل خالص
حل کرده نیم گرم جرعه جرعه بنوشند و اگر سعوطی ساخته سر دارو کرده دهند فائده بسیار
بخشد و نیز تنقیه مسهل بلغم بعمل آرند و محجمه ناری زیر سیخ نهند و پائی از ده جند بیدستر
مالند استرخاء حنجره یعنی سستی حلقوم نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن

علاج آن مثل علاج انطباق مری کنند **فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس** **سعال** یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان زوفاے یابس عناب بادیان نیم کوفته در آب جوشانیده صاف کرده خمیرهٔ بنفشه حل ساخته بنوشند و اگر حاجت افتد و امتلاء اخلاط بود مویز منقی انجیر زرد سنا مکی مغز فلوس غاریقون روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بعد روز تبرید شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد تنقیه عام تنقیهٔ دماغ کنند و بعده برای تنقیهٔ سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان زوفای یابس عناب پرسیاوشان در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته بنوشند و حب جدوار نافع ترین اشیا است **صفت لعوق سپستان** سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب بست دانه تخم خبازی تخم خطمی هر یک سه ماشه بهیدانه یکدرم پوست خشخاش دو توله در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش سفید از هر یک یک توله بیفزایند بعده کتیره صمغ عربی رب السوس هر یک سه ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و با زیادتی خون بود **علاج آن** فصد قیفال زنند بعد آن عناب هفت دانه خمیرهٔ بنفشه دو توله در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان مالیده بنوشند یا لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب اسبغول مسلم لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ آلوبخارا در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا دهند و پوشیده نماند که ترشی آلوبخارا السرفه مضرت نمی رساند بلکه مفید است و مجرب کما فی بحر الجواهر و مجمع الحکمة و قسمی است از سرفه که آن را سرفهٔ یابس گویند و آن چنین باشد که در هیچ وقت رفع نشود و آن بر دو قسم است یکی سرفهٔ بارد و سبب آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزاء ریه نفوذ کند علامت و علاج آن علامت و علاج نزلهٔ بارد است دوم سرفهٔ حار که خلط رقیق حار مدام از دماغ بطرف سینه میریزد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفهٔ خشک بغیر از برآمدن چیزے از سینه و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز

علاج دیا قوزا اول بخورند بالایشن لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو با اسفاناخ یا خشکه یا شله در سرفه بارد غذا کباب دراج یا تیهو یا آب قلیه یا خشکه کم روغن حب که با کثر اقسام سرفه مفید اند **صفت** گل پسته پوست بلیله مساوی الوزن گرفته در عرق ادرک سائیده بقدر مونگ حبها بندند عند الحاجت یک حب در دهن نگاهدارند **سل**

حدوث این مرض بعد از ذات الریه یا ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزله یا سعال طویل عارض گردد علامت آن ظهور مده در سرفه و فرق درمیان مده و بلغم باین طور مے کنند که بر آتش گذارند اگر بوی چرم سوخته آید مده است والا بلغم و سبب این علت قرحه ریه میباشد **علاج** کثیرا رب السوس سائیده در دیا قوزا آمیخته اول بخورند بالایشن شیره مغز تخم کدو شیرین شیره تخم خرفه در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان برآورده شربت خشخاش یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند یا سفوف سرطان اول بخورند بالایشن لعاب بهیدانه شیره اصل السوس در عرق گاؤزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و شیخ الرئیس گوید مسلول را گلقند تازه بسیار خورانند که نافع ترین اشیا است بلکه باید که نان خورش هم گلقند باشد و وقتیکه خون برآمدن شروع شود فصد باسلیق زنند و قرص کهربا و شربت حب الآس بدهند **صفت سفوف سرطان** سرطان سوخته ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک پنجدرم خشخاش سفید دو درم و نیم کثیرا سه درم جمله را بکوبند و سفوف سازند **صفت قرص کهربا** صمغ عربی نشاسته کهربا کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یکدرم کوفته بیخته در لعاب اسبغول اقراص سازند شربت از ۵ ماشه تا ۷ ماشه پوشیده نماند که طریق سوختن سرطان آنست که سرطان را در کوزه گلی نهند و سر کوزه محکم بند کنند و یک شبانه روز در تنور نهند بعده بکار برند **نفث الدم**

و آن آمدن خون بود از راه دهان یا از دماغ بود و آن به تنحنح آید و گاه رعاف همراه باشد یا از اجزای حلق مثل حنجره وغیره بسبب آواز شدید یا قی شدید یا از ضرر دیگر برآید و این به تنحنح نباشد و یا از سینه بود و او بوقت استسقا یا سرفه شدید بقدر اندک برآید یا از اجزای دهن

مثل لثه وغیره برآید وعلامتش ظاهرست که از علامات مذکوره هیچ نبود و یا بزاق آمیخته
برآید علاج کهربا سائیده در خمیر خشخاش یا ادیا قوزه آمیخته اول بخورند بالایش
لعاب بهیدانه شیره ریشه انجبار شیره تخم خرفه در آب برآورده شربت حب الآس حل کرده
بارتنگ پاشیده بنوشند واگر ازین به نشود فصد باسلیق زنند وقرص کهربا یا قرص گلنار
بدهند واین قرص در همین دارند صفت اقاقیا کهربا مروارید ناسفته بسد
طباشیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفه گل ارمنی نشاسته صمغ عربی کتیرا مساوی الوزن گرفته
کوفته بیخته در آب برگ بارتنگ یا لعاب اسبغول مسلم اقراص سازند صفت
قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر یک
سه درم کتیرا دو درم کوفته بیخته بآب گلنار اقراص سازند وکشته مرجان اگر بصاحب
نفث الدم دهند فائده عظیم بخشد صفت کشته مرجان را در شیر آک هفت مرتبه
گرم نموده سرد کنند بعده در شیر آک سائیده اقراص ساخته خشک نموده در دو
سکوره گلی نهاده گلحکمت کرده در ده آثار پاچک دشتی آتش دهند شربت یک سرخ
یا شربت انار غذا شله دال خشک وماء الشعیر واگر خون از اجزاء دهن برآید علاجش آنست
که گلنار انجبار فوفل مازو همه را سوخته با مصطگی سائیده بر دندان مالند وانجبار گلنار
کزمازج فوفل حضض در آب جوشانیده مضمضه کنند وگاه این مرض از بند شدن حیض
عارض گردد علاجش آنست که ادرار حیض دهند وفصد صافن زنند ضیق النفس
وآن مرضیست که شخص سخت وحرکت نکرده باشد نفس بسرعت وتواتر آید وآن اگر از نزله
بارده بود علامت آن آواز خرخر از سینه آید و باسرفه وبلغم باشد واگر با سرفه باشد منجر
باستسقا گردد دران وقت شیر شتر دهند وهرچه در استسقا گفته آید بکار برند واگر از نزله باشد
علاج گل گاوزبان گل زوفا ابریشم خام مویز منقی اصل السوس مقشر نیمکوفته
سبوس گندم در عرق عنب الثعلب وعرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده
شربت زوفا حل کرده بنوشند غذا قلیه یا نان خمیری واگر این مرض از احتراق
فضلات نفس حادث گردد علامت آن تنفس متضاعف است علاج آن مثل علاج
فالج کنند واگر از تصاعد ابخره گرم بود که از دل بسوی شش آیند علامت آن
احساس تصاعد ابخره گرم بود وعظم النفس ونبض وشدت عطش علاج

فصد باسلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلّم شیره
مغز تخم کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آش جو
لعوق صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسب دارد و معمول این دو دوان
صمغ عربی منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان
رازیانه زوفای یابس مغز بادام مقشر حلبه پودینه تخم خطمی صمغ کتیرا تخم کتان بهیدانه
کوکنار از هر یک نیم توله همه را جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند
صاف نموده عسل پاو آثار در آن حل کرده بقوام آرند شربت از نیم تا شه تا دو درم معجون
از تالیف جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم که در ضیق النفس بکرر تجربه رسیده صمغ
مرمکی میعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم کندر زراوند فرومانا زعفران پرسیاوشان
ایرسا هر یک سه درم زوفای یابس چلغوزه هر یک پنج درم مویز منقی ده درم همه را
کوفته بیخته صموغ را در سه اوقیه طبیخ زوفای یابس حل کرده در عسل و نبات معجون سازند
ذات الریه و آن ورم گرم است که در شش پیدا شود و علامت آن سعال
و ضیق النفس و درد در مقام سینه و سرخی روی و رخسار و چشم و عطش و موجیت نبض
علاج فصد باسلیق زنند و برای تلیین طبیخ گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان
تخم خطمی در آب جوشانیده صاف کرده شیرخشت حل ساخته بنوشند غذا آش جو و گاه
در شش ورم رخو بلغمی عارض شود و علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب دهن
و زکام و سرفه علاج منضج و مسهل بلغم دهند ذات الصدر و آن ورم غشای
مستبطن سینه است علامت آن تپ دائمی و شدت عطش و مریض از فم معده تحیره
درد ناخس دریافت کند ذات العرض و آن ورم مؤخر غشای مستبطن سینه است
که جانب فقرات حادث گردد و علامت آن احساس درد در میان هر دو شانه
و مریض بر پشت نتوان خفت علاج هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای
وضع ادویه مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض ما بین
کتفین و در ذات الجنب به پهلو ضماد کنند ذات الجنب و آن ورمی باشد
در پرده که اضلاع را پوشیده است یا در حجاب حاجز علامت آن تپ [illegible]
و منشاریت نبض و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد و علاج تا روز سوم

فصد باسلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود شربت عناب یا شربت نیلوفر
در عرق عنب الثعلب در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر مسهل حاجت افتد
اول برای نضج مادہ عنب الثعلب بنفشه برگ گاوزبان در عرق عنب الثعلب خیسانیده
صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند روز دوم گل نیلوفر اضافه کنند و بجای بنفشه
گل بنفشه تبدیل نمایند و بروز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب خشک
عناب سپستان در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت نیلوفر
حل کرده شیره تخم کاهو بالا ریخته خاکسی پاشیده بنوشند و بروز هشتم گل سرخ مغز فلوس
شیر خشت ترنجبین روغن بادام اضافه کرده مسهل دهند و بروز تبرید لعاب بیدانه لعاب
اسبغول مسلم شیره تخم کاهو در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و ضماد
در ابتدا امر کردیم باده صندل سرخ آرد جو با آب خرفه سبز و قدری روغن بنفشه سائیده
ضماد نمایند و چون زمانه ابتدا بگذرد گل بابونه گل خطمی اکلیل الملک آرد جو آرد باقلا
عنب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونه سائیده ضماد کنند فصل در امراض
قلب خفقان حرکتیست اختلاجی در دل که برای دفع شی در دل میشود علاج
اگر از غلبهٔ صفرا بود تنقیه آن کنند و مفرحات و مبردات که در موی تحریر می آید بعمل آرند
و اگر از غلبهٔ خون بود فصد باسلیق زنند بعده فصد صافن کشایند و آمله مربی شسته
بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب اسبغول شیره تخم خرفه شیرهٔ کشنیز خشک
شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق کیوره برآورده شربت انار شیرین با خمیرهٔ صندل حل کرده
تخم فرنجمشک پاشیده بنوشند یا آمله مربی اول بخورند بالایش شربت صندل شربت انار شیرین
در عرق گاوزبان و بیدمشک حل کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیه ماء الجبن
بطریقیکه در بحث مالیخولیا ذکر یافت بعمل آرند و ماء الخیار خورند طریق اخذ ماء الخیار
بگیرند خیار و از سر کار و چند جا بزنند پس گل حکمت نموده در تنور که گرمی آن
فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح برآورده گل حکمت دور نموده
سر آنرا بریده بیفشارند پس آبش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بدهند
و قدری قدری هر روز بیفزایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماء الفرع هم
همین است و مداومت خمیرهٔ مروارید معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین

اشیا ہست و دادن قرص کافور نیز مفید ہست **صفت خمیرۂ مروارید** معمولہ
کوبیہ ابریشم برادہ صندل سفید ہر یک دو تولہ شب در عرق گاؤزبان یک رطل
تر دارند صباح جوشانیدہ صاف کردہ با قند سفید دو رطل و عسل خالص یک رطل
بقوام آرند و در آخر قوام مروارید ناسفتہ یک تولہ یشب سبز یاقوت بسد ہر یک دو تولہ
مشک خالص ۲ ماشہ ہمہ را سائیدہ داخل سازند بعد ازان ورق طلا ورق نقرہ
ہر یک شش ماشہ داخل کردہ خوب حل کنند و بکار برند **صفت شراب صالحین**
بیار و گل گوڑہل کہ گلیست مشہور در ہند صد عدد و سبزی آن دور کردہ در آب
لیموے کاغذی پاؤ آثار مالیدہ شب در پیالہ چینی نگاہدارند صباح با شربت نبات
کہ یک آثار نبات را با دو آثار عرق کیوڑہ و گلاب شربت ساختہ باشند یکجا کردہ
در شیشہ کہ نصف شیشہ یا ثلث شیشہ خالی باشد انداختہ شیشہ را نگاہدارند
پس بعد چہار روز کہ جوشش خوردہ باشد بر آوردہ صاف کردہ بدارند از دو دام
تا شش دام بعمل آرند و اگر ہمراہ عرق کیوڑہ و گلاب بید مشک آمیزند بہتر باشد
صفت قرص کافور کافور سہ جزو زعفران چہار جزو مغز تخم کدو شیرین دو جزو مغز
تخم خیارین چار جزو عسل سفید چار جزو کوفتہ بیختہ در عسل سرشتہ اقراص سازند
و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سودہ بر قلب طلا کردن فائدہ عظیم می بخشد و سیب
و بہی و انار خوردن خفقان را مفید آید و اگر از سوء مزاج بارد بود دواء المسک حلو
اول بخورند بالایش شربت گاؤزبان در عرق گاؤزبان و عرق بادیان و
عرق پان حل کردہ بنوشند یا عنبر اشہب سائیدہ در گلقند سیوتی آمیختہ اول بخورند
بالایش گاؤزبان اصل السوس در عرق عنب الثعلب جوش خفیف دادہ صاف کردہ
شربت زوفا حل ساختہ خاکشی پاشیدہ بنوشند یا خمیرۂ ابریشم اول بخورند بالایش
شربت بنفشہ در عرق گاؤزبان و عرق ملو حل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند
و سنبل الطیب صندل سرخ دارچینی مشک در روغن گل سائیدہ بر دل طلا کنند
و اگر بشرکت معدہ بود علامت آن حدوث غثیان و بعد از قے تخفیف یافتن
پس اگر در معدہ صفرا باشد علاج آن سکنجبین در آب گرم حل کردہ
بنوشند و بعد یک گھڑی قے کنند بعدہ خمیرۂ صندل در ورق نقرہ پیچیدہ

اول بخورند بالایش شربت سنبل در گلاب حل کرده بنوشند غذا آشجو با شربت انارین
واگر در معده بلغم بود علاج آن نمک در آب جوشداده قی کنند بعده شیره بادیان
در عرق گاؤزبان برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و جوارش مناسب بخورند
غذا نخود آب واگر تدبیرات مذکوره سود ندهد تنقیه خلط نمایند واگر در معده سودا بود
ماء الجبن دهند واگر خفقان بسوء الهضم بود دواء المسک اول بخورند بالایش گلقند آفتابی
در عرق گاؤزبان و عرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند واگر
بضعف معده بود علاج جوارش مصطگی سائیده در خمیره صندل آمیخته اول بخورند
بالایش شیره دانه هیل در عرق گاؤزبان برآورده نبات سفید و اهل کرده بنوشند واگر بسبب
ضعف قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن
واز اندک حرکت نفسانی مثل غم و فرح حادث گردد علاج خمیره مروارید یا دواء المسک
بارد یا خمیره گاؤزبان عنبری اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب
در عرق گاؤزبان و بیدمشک حل کرده بنوشند غذا پولاؤ و قلیه چوزه مرغ صفت
دواء المسک بارد طباشیر ۹ ماشه گل سرخ ۹ ماشه کهربا سه ماشه کشنیز خشک ۳ ماشه
مروارید یک ماشه نقره ۲ ماشه مشک خالص دو سرخ کافور ۲ سرخ شربت فواکه شیرین
۳ توله نبات سفید هشت توله بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست که تمام حواس
معطل نماید علامت آن برودت اطراف و تنفس و نبض ضعیف بود علاج در حالت غشی
آب سرد و گلاب بر رو زنند و بوهای خنک بویانند و برائے بخوره گلی آب نارسیده
یا ر گلو خ گلاب پاشیده بویانند و دست و پا به بندند و کف دست و پا را دلک نمایند
و کشیدن شاخها بر ساقین و قدمین مفید بود واگر بسبب وجع شدید باشد تسکین وجع
فرمایند **فصل در امراض پستان قلت لبن** یا بسبب قلت خون بود که ماده
لبن است یا بسبب غلبه اخلاط ثلثه بر خون بود علاج اگر از غلبه اخلاط بود تنقیه آن
نمایند بادویه خفیفه و اولی آنست که فقط از ادویه معدله تعدیل اخلاط نمایند
و شیره تخم شبت ۲ ماشه در عرق گاؤزبان ده توله برآورده به نبات شیرین کرده
بنوشانند و زیره کرمانی ۳ ماشه بعد تناول طعام بخورند واگر بسبب قلت خون بود
ادویه مولده خون بکار برند و زیره کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد

غذا پلاؤ مرغ یا قلیه خشکه بتناول نمایند ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ و عظم نبض
علاج فصد باسلیق از جانب مخالف بکشایند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن
از پای موافق زنند و خرقه در سرکه تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تحلیل نرود و پخته شدن
گیرد تخم کنوچه تخم خطمی تخم کتان مغز تخم تمر هندی در شیر گاؤ بطریق مرهم پخته برای تفتیح ضماد نمایند
و بعد انفجار این مرهم بعمل آرند صفحة سفیده یک توله مردار سنگ ۷ ماشه موم سفید یک دام
روغن کنجد ۳ توله بطریق معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذا نان و قلیه بدهند
و پوشیده نمانند که اگر هر دو پستان را ورم حادث گردد از طرفیکه کم بود فصد زنند

فصل در امراض معده وجع الفواد و آن درد فم معده است اگر از انصباب
صفرا باشد علامت آن ظاهر بود علاج فصد باسلیق زنند و شیره زرشک
یا آب تمر هندی در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیموی حل کرده
بنوشانند و گلسرخ طباشیر زرور و در گلاب سائیده بر فم معده ضماد کنند و مالیدن
عطر گلاب نیز نفع بلیغ دهد و اگر از ریاح بارده باشد علاج آن از حکایت مفصله ذیل
برگیرند حکایت شخصی را وجع الفواد بارد لاحق شد رجوع باحقر آورد روز اول شیره
دانه هیل در عرق گاؤزبان و عرق بادیان برآورده گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح
داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل سائیده در گلقند آفتابی آمیخته خورانیده
عود و مصطگی در روغن بابونه سوده بر موضع درد ضماد کنانیده شد تا سه روز همین طریق
معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریاح و تنضیج ماده گاؤزبان بادیان نیکوفته
تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته داده شد
روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد عناب بنفشه افزون ساخته
بجای عسل گلقند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بروز سهل سناء و شاهتره
مویز منقی تربد سفید مجوف خراشیده مغز فلوس خمیره بنفشه شیرخشت روغن بادام اضافه کرده
مسهل داد بروز تبرید لعاب ریشه خطمی شیره دانه هیل در عرق بادیان برآورده شربت
بنفشه حل کرده نوشانید بهمین نمط ثلثه مسهل بعمل آمد گو نه افاقه شد چونکه برودت
در مزاج و شکایت وجع موجود بود دوای مخترع حکیم علوی خان در برگ تنبول
داده شد صحت کلی یافت صفت دوای مخترع علوی خان نمک ترب نمک پودینه

نمک بنگ ہر یک سہ ماشہ جوہر لوبان ۵ سرخ تفاح اذخر یک مثقال دانہ ہیل دو درم
ہمہ را در عرق نانخواہ ۲ تولہ کھرل کنند تا خشک شود پس نگاہ دارند عند الحاجت بقدر
سہ سرخ در برگ تنبول نہادہ بخورند **وجع المعدہ** اگر از ریاح بود قراقر و انتقال
وجع گواہی دہد **علاج** جوارش کمونی اول بخورند بالائش شیرۂ تخم کشوث شیرہ
بادیان شیرۂ زیرۂ سیاہ در آب برآوردہ گلقند آفتابی مالیدہ بنوشند و اگر از فساد غذا بود
علاج قے کنند و سکنجبین سادہ گلقند آفتابی در گلاب و عرق بادیان حل کردہ
بنوشند **تخمہ و ہیضہ** تخمہ آنست کہ معدہ اصلا در غذا تصرف نکند و ہضم نکند و ہیضہ
عبارت از آنست کہ غذا ہضم نشدہ در معدہ بماند و فاسد گردد و آنچہ لطیف باشد
بقے دفع شود و آنچہ غلیظ و در سہب بود باسہال **علاج** اگر طبیعت مستعد بقے باشد
از آب گرم و سکنجبین و گلاب قے فرمایند و الا شیرۂ بادیان شیرۂ مویز منقے در عرق بادیان
و گلاب برآوردہ صاف نمودہ سکنجبین سادہ حل کردہ بنوشند و اگر حاجت افتد زنجبیل
تربد سفید مجوف خراشیدہ سائیدہ در گلقند آفتابی آمیختہ اول بخورند بالائش شربت دینا
یا شربت ورد مکرر یا شربت سنا در عرق بادیان و عرق گاؤزبان حل کردہ بنوشند
و اگر بسبب غلبۂ صفرا بود علاج بعد تنقیۂ معدہ کنند بعدہ سکنجبین سادہ و سکنجبین لیمو
در گلاب و عرق عنب الثعلب حل کردہ بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف
برائے حبس اسہال طباشیر سفید سائیدہ در شربت انار شیرین آمیختہ اول بلیسند
بالائش شیرۂ زرشک شیرۂ سماق شیرۂ طباشیر سفید در آب بہی شیرین برآوردہ شربت
حب الآس حل کردہ بنوشند و اگر از غلبۂ بلغم بود **علاج** بعد تنقیۂ معدہ عود سائیدہ
در جوارش مصطگی یا نوشدارو آمیختہ نخستین بخورند بالائش شیرۂ دانہ ہیل
در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت انار شیرین حل کردہ بنوشند و اگر ہیضہ از فساد ہوا بود
کہ آن را ہیضۂ وبائی گویند **علاج** خانہ را از عطریات و بخورات خوشبو سازند
و سکنجبین لیمو و سکنجبین سادہ در گلاب حل کردہ بنوشند و از قند و لیمو و گلاب و آب
خالص آب شورہ تیار سازند و جرعہ جرعہ نوشیدہ باشند و جدوار نفسجے و نارجیل دریائی
و زہر مہرۂ خطائی و پپیتہ در گلاب سودہ شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کردہ
بنوشند و شیرۂ آلوبخارا شیرۂ زرشک در گلاب و عرق گاؤزبان برآوردہ شربت انارین

حل کرده بنوشند و کشنیز سبز بجویند **جوع کلبی** و آن زیادتی آرزوی طعام
و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع سگ است پیدا شود سبب این مرض اگر از تحلب سودا در فم معده باشد
علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتها هر ساعت و سوزش در فم معده
فم معده اگر طعام نخورد حالتش قریب بغشی گردد علاج تنقیه سودا و اسهال باطریفل فرمایند
غذا نان و قلیه مرغ **جوع البقری** و این مرضیست که در آن بطلان شهوت طعام
بمرتبه شود که صاحب آن از بوی غذا کراهیت بهم رساند و اعضا نهایت محتاج بغذا
می باشند و اکثر با غثیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه بهم رسد که مردم گمان برند که مدقوق است
و این مرض را بولیموس هم میگویند و اگر از سبب مصادفت هوای سرد و ملاقات ثلوج
عرض این مرض از سوء مزاج بارد و سفر بلاد در فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه
از فم معده بطلان یا برودت در معده احساس کند و چون دست بر فم معده گذارند
برودت محسوس شود علاج جوارش کمونی یا جوارش جالینوس یا جوارش مصطگی
یا جوارش عود آمیخته اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره دانه هیل در عرق بادیان
برآورده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و سنبل الطیب مصطگی رومی در روغن گل
روغن بابونه سائیده بر فم معده ضماد کنند و اگر بالینت طبع باشد دانه هیل بزرگ سیاه
زرورد اقاقیا مصطگی رومی همه را سائیده در رب بهی شیرین آمیخته بخورند غذا زرده
تخم مرغ نیمبرشت و نان خمیری که در عرق بادیان خمیره کرده باشند و کباب مرغ و اگر
از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد علامتش تشنگی و قبض طبیعت بود
بوقت گرسنگی و اگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج بوقت افاقه شیره زرشک
در عرق کیوڑه و گلاب برآورده شربت انارین حل کرده بنوشند غذا نان گندم را
در آب انار و سیب تر کرده بدهند **عطش شدید مفرط** و آن را شش سبب اند
سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا خلط بسیار خشک چون بلغم جصی و سودای
احتراقی در معده جمع شود و طبیعت از آن متاذی گردد و مشتاق آب شود تا باستعانت
آن اجزای خلط مذکور را نرم ساخته رفع نماید و هر قدر که آب بخورد آن خلط را
زیاده تر از برودت آب غلیظ و متکاثف گردد و دائما عطش بحال خود ماند و انسان
سیراب نگردد و این را عطش کاذب نامند و خاصیت این عطش آنست که هر قدر انسان

بران صبر کند یا چیزی گرم مانند زنجبیل بخورد تسکین یابد علاج شهد خالص
سکنجبین عسلی بلیسند فقط و سبب دوم آنکه حرارت یا یبوست بر معده مستولی گردد
و ازان باعث طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا بحرارت یبوست ساذج بود
یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی دهن و زردی قاروره علاج لعاب اسبغول مسلم با شیرهٔ
زرشک شیرهٔ آلو بخارا در گلاب بر آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت
تنقیه بود مسهل و قی بعمل آرند غذا ماء الشعیر و سبب سوم آنکه از حرارت خارجی مانند هوا
گرم یا از اشتیاق ورزش حرارت پیدا گردد و بدان سبب خواهش آب حاصل آید علامت آن
آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود علاج تبرید مذکور دهند و در خسخانه
و یا در جای سرد سکونت ورزند و خمیرهٔ صندل اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ عناب
در عرق گاوزبان و عرق کیوڑه بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و صندل سفید
و خیار بپوشند ورم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن سوزش معده
و لزوم حمی و تشنگی بسیار و قی و عظم نبض و سقوط شهوت علاج اول فصد باسلیق زنند بعده
اگر احتیاج بود مغز فلوس گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده صاف کرده روغن بادام
بالا ریخته لعاب اسبغول مسلم پاشیده بنوشند و بروز تبرید لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ تخم
کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاسنی در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و در ابتدای ورم صندل سرخ ربسوت گل سرخ در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد کنند
و بعد از یک روز آرد جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز ساییده ضماد کنند
بعده سنبل الطیب زرد و اقلیمیا افزایند غذا ماء الشعیر و بعد از تنقیه بروز تخم آب عنب الثعلب
سبز مروق و آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری شیرین ساخته بدهند و اگر ورم
منفجر شود علامتش آنست که حمی سکون یابد علاج بعد از تنقیه معده قرص کهربا و غیره
استعمال نمایند غذا شوربا با عسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت آن تپ نرم
و [illegible] علاج ماء الاصول اول تنقیه بلغم کنند بعده
[illegible] فلوس [illegible] گلقند آفتابی روغن بادام در ماء الاصول اضافه کرده
[illegible] استعمال ادویه حریفه مثل شحم حنظل و غیره نفرمایند و باضافه
سنبل الطیب [illegible] مذکور بشود و بعمل آرند [illegible] ماء الاصول

بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست بیخ کبر هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک دو درم
غافث افسنتین شکاعی بادآورد هر یک ده درم قنطوریون سه درم همه را در ده من آب
بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده هر صبح سی درم یا ده درم گلقند آفتابی بنوشند و اگر
سه درم مصطگی رومی سائیده سردارو کرده دهند بهتر باشد و اگر از سودا بود علامت آن
سختی موضع و سواد رنگ و افکار ردیه و غلظت با ترشی دهن علاج فصد باسلیق نمایند
و ماء الجبن بکار برند و حلبه و تخم کنوچه تخم کتان در آب بادیان سبز سائیده ضماد کنند
و غذا شوربای طیور و آب نخودی کوفته دهند و جمیع اقسام مضرت دارد زیرا که جذب مواد
بطرف معده مینمایند نفخه معده و آن سوء مزاج بارد ساذج در معده حادث شود
پس هر چه خورده شود بسبب برودت تحلیل بریاح گردد یا بسبب اکل طعام بادانگیز
مثل باقلا و لوبیا ریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغمی و سوداوی یا صفراوی در معده بود
پس بسبب حرارت معده ریاح از آن متولد گردد علاج اگر کثرت اخلاط باشد و نفخ
در اسے بود حسب خلط بمسهل تنقیه کنند و اگر از جهت ریاح بود جوارش کمونی اول بخورند با آب
انیسون بادیان نیکوفته تخم کرفس صعتر فارسی در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی
بالیده بنوشند غذا نخود آب و از اطعمه غلیظه و اشیای نفاخ و ترشی پرهیز نمایند قی و غثیان
قی حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که در وی است از راه دهن و تهوع حرکتی است
بے آنکه چیزے دفع شود و غثیان اقتضای دفع باشد بدون حرکت پس اگر خلط
در جوف معده بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معده بود تهوع پس خلط که در معده
ریخته باشد اگر صفرا بود علامت آن تلخی دهن و خشکی زبان و قی صفراوی علاج
از سکنجبین و آب گرم قی کنند بعده زرشک سماق در سکنجبین شربت انار ترش سائیده
آمیخته بلیسند و جوارش مصطگی معمولی مداومت سازند صفت مصطگی رومی سه توله
زرشک یک توله دانه الایچی خورد ۲ توله نبات سفید سه چند بدستور معروف تیار سازند
غذا آش جو و اگر از بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قی اقسام علاج تخم ترب تخم شبت
اصل السوس غیر مقشر در آب جوشانیده صاف کرده قی کنند بعده جوارش مصطگی
اول بخورند بالائیش شیره بادیان شیره پودینه خشک در آب بر آورده
گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر قی از کثرت اخلاط نباشد بلکه از سبب برودت

ظاهر بود جوارش مصطگی وجوارش عود ترش وجوارش عود شیرین تناول فرمایند و اگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین وجوارش انارین فائده میکند سقے الدم یعنی برآمدن خون از معده بقی و آن از انفجار فوہات عروق حوالے معده بود علاج فصد باسلیق از دست راست زنند و دم الاخوین کهربا اقاقیا سائیده در رب بهی شیرین آمیخته بلیسند و باقی علاج مثل علاج نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشکه یا رب بهی شیرین فواق حرکتی باشد از جمیع اجزاے طبقه داخلی معده برای دفع موذی و آن یا بسبب باشد و عارض میشود د بعد استفراغهای مفرط و این قسم علاج ندارد و بتجربه هلاکت است و علامتش آنست که بعد استفراغ و حمیات حاده می افتد علاج شیر زنبوشند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول با روغن بادام به نبات شیرین ساخته بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن قلت تشنگی و خواهش چیزهاے گرم و لینت نبض علاج اگر ماده کثیر بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر کثیر نبود بمقیات معده را پاک سازند و عود سائیده در عسل خالص آمیخته بلیسند غذا شوربا دهند یا از ریاح بود و علامت آن وردد و انتقال آن و تسکین موافق باخراج ریح و این اکثر بعد از تخمه عارض شود و صبیان را اکثر بود علاج جوارش کمونی بخورند و نمک و سکوس تکمید سازند و بعض اطباء در تصانیف خود با آورده اند که در فکر انداختن و ترسانیدن مریض را بجمیع اقسام فواق سودمند است لیکن نزد احقر اصواب آنست که مرتکب این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت بسبب انصراف خود از اندفاع و اصلاح موذی باز ماند و ماده که در معده موجود است بسبب قیام خود و بجهت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند ذرب و این علت است که هرچه خورده شود تغیر نیافته برون آید و این را اسهال معدی هم گویند و این مرض مزمن میباشد و حادث میگردد از ریختن صفرا بر معده علامت آن حادث شدن عقب حمیات صفراوی یا بعد از استعمال اغذیه یا ادویه حاره و خروج صفرا در اسهال علاج گل نیلوفر ریشه خطمی در عرق گاوزبان خیسانیده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس گلقند آفتابی مالیده صاف ساخته روغن بادام شیرین بالا ریخته بنوشند بدستور وقت دوپهر آب مونگ و بوقت شام خشکه باشیر و زیر بلعاب ریشه خطمی

لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بعده برای قبض طبیعت بعد از تنقیه دانه هیل طباشیر سفید
زرورد سائیده در شربت حب الآس یا رب بهی آمیخته بلیسند یا از بلغم بود علامت آن
کثرت بزاق و غثیان و قی بلغمی علاج اول بادویه خفیفه تنقیه کنند بعده
جوارش مصطگی اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره دانه هیل در آب
برآورده صاف نموده شربت حب الآس حل کرده بنوشند غذا یخنی پلاو سفوف
برای ذرب از هر نوع که باشد مجرب و معمول است صفت موچرس مائین خورد
گل دهاوه هر یک یکدرم مصطگی دو درم بیل گری لوکنار ران خشک هر یک یکدرم
گرفته بخته سفوف سازند و یک تانک صبح و یک تانک شام بخورند غذا برنج ساتهی
و دال مونگ و نوعی است از ذرب که آنرا اسهال دماغی گویند و سبب آن است که از نزله
که از دماغ بر معده ریزد غذا مزلق شود و علامتش آنست که بعد خواب زیاده شود علاج
اگر از خلط از اخلاط زیاده باشد تنقیه دماغ کنند ورنه حب جدوار بر مداومت نمایند
و خوردن افیون هم نفع دارد حرقت معده اگر از خوردن غذای غلیظ بود
علاج قی کنند و بمسهل تنقیه سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت معده فرمایند
و اگر از سوء مزاج حار ساذج یا بسبب صفرا بود علاج لعاب اسبغول مسلم لعاب
بهیدانه شیره آلو بخارا در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انارین یا شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر
بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده بود علامت آن آنست که بعد اکل غذا
ساکن شود و علاج از دست چپ فصد اسلیم زنند و هلیله سیاه یا آمله مربی مداومت سازند
و اگر حاجت افتد ماء الجبن استعمال کنند فصل در امراض جگر و طحال و مراره ورم جگر
اگر از غلبه خون بود و در مقعر جگر باشد علامت آن احتباس بطن و غشی و برد اطراف
و فواق و سقوط اشتها و درد شدید و اگر در محدب باشد علامت آن سرفه شدید
و ضیق النفس و احتباس بول و ورم بالای شکل باشد علاج فصد باسلیق زنند
و سکنجبین در آب انارین حل کرده بنوشند غذا آبجو دهند که در محدب رعایت
ادرار و در مقعر رعایت اسهال واجب است و اگر صفراوی بود شدت حمی و تشنگی

وقلق وسرعت نبض ونارنجیت قاروره علاج گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی
بیخ کاسنی نیم کوفته تخم خیارین نیم کوفته زرشک بیدانه یعنی منقی شب در عرق عنب الثعلب
تر دارند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و بعد نضج
باضافه مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین مسهل دهند و بعد تبرید
لعاب ریشه خطمی و عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیره تخم خیارین نیز داخل کنند و در ضماد اصندل
آرد جو عنب الثعلب تخم کاسنی در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و در ضماد اکلیل الملک
زعفران افزایند و در ضماد صندل موقوف کنند و در ضماد زعفران عود و افسنتین
در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر بلغمی بود علامت آن لب ملائم
و بلغمیت براز و سفیدی قاروره علاج اخراج ماده بحقنه کنند و استعمال جوارشات
و معاجین مقوی جگر فرمایند سوء القنیه و آن مقدمه استسقا است و سبب آن ضعف کبد
و سوء مزاج بارد است و علامت آن تهیج الاطراف و سفیدی رنگ و ترهل جلد علاج
از اغذیه غلیظه لزجه پرهیز کنند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و نخود آب چوزه مرغ
و دراج و تیهو بخورند و باقی علاج مثل علاج استسقا کنند استسقا و آن مرض
مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی
و تورم اعضا پیدا شود و بر سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و شکل خمیر گردد
و چون از انگشت غمز کنند تا یک لحظه موضع غائر بماند و سبب آن ضعف جگر و برودت
مزاج بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد و بسیار از حمام یا بعد از [illegible]
حادث گردد یا از ضعف بود که غذای را بخوبی هضم نکند و کیموس خام پیدا سازد و کبد نیز
از نضج آن عاجز بود پس غذا در اعضا منتشر شود و این مرض پیدا کند علامت آن
سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن و ورم [illegible]
دوم زقی و آن از جمع شدن مائیت در میان صفاق و ثرب و امعاء حادث گردد و این
بدترین اقسام است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دست بجنبانند یا مریض
از پهلو به پهلو بگرداند آواز آب پیدا آید سوم طبلی و آن است که ریاح غلیظه عسر التحلیل در مکانیکه اجتماع
رطوبت زقی میشود مجتمع گردد علامت آن بزرگی شکم و برآمدن ناف و چون دست

پر شکم زنند آواز طبل پیدا آید و این بیماری قسمی از ضعف جگر است تشنگی شود و نیز سلت
بیشتر گشتن کسے است علاج و بیضا الورد اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم کشوث در عرق قیات
برآورده شربت دینار یا گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و چون مرض مستحکم شود
شیر شتر تازه از چهار دام شروع کنند و هر روز همین قدر بیفزایند و یک یک دام
بیفزایند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و تقلیل غذا فرمایند تا حاجت بیک
یک وقت شد یا سبوس خشک بخورند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تنقیه شود تنقیه کنند
و اسپغول بمقدار عرق گاوزبان یا عرق بادیان یا آب آهن تاب اکتفا ورزند
و اگر بجای آب شیر شتر و بند هم مناسب است و اگر در میان مرض طبیعت نرم شود جوارش
مصطگی یا جوارش باشد بدهند و در طلی ادویهٔ کاسر الریاح مثل شیرهٔ بادیان شیرهٔ داخل
و جوارش کمونی استعمال فرمایند و در استسقاء زقی استعمال مدرات ضرور است
و گاه استسقا بحرارت کبد نیز می باشد پس آب کاسنی سبز مروق یا دواء الکرکم یا بچین
گلکلاف یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پای مستسقی ورم کند
زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب خشک از هر یک چهار ماشه مرکلید
ریوند چینی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه برگ گاوزبان خشک هر یک یک تولہ
بورهٔ ارمنی دو ماشه همه را در آب ساییده نیمگرم ضماد کنند یرقان و آن عبارت است
که رنگ بدن سیاه یا زرد شود پس اگر زرد بود از صفرا باشد و اگر سیاه بود از سودا
سبب یرقان اصفر چنین است که در میان مراره و جگر سدهٔ افتد پس صفرا از جگر
به مراره نرود و در تمام بدن منتشر گردد رنگ بدن را متغیر سازد و علامات آن
تلخی دهن و ثقل قلیل و سفیدی براز علاج شیره
شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت
غذا یرقان ازین افتاده شیرهٔ تخم کاسنی
تخم خیارین شیرهٔ در آب برآورده شربت حل کرده
داده شد و روز دوم خرا خشک ساییده در شربت بزوری آمیخته
بالایش شیرهٔ تخم کاسنی شکیه مغز تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب
برآورده شربت نیلوفر حل کرده داده شد بعده گل بنفشه گل نیلوفر تخم خیارین

تخم کاسنی خارخسک در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت بزوری
حل کرده دادم بعده بروز هشتم مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده
مسهل دادیوقت صبح روز دوم اجابت شد بار سفید رنگ بقیض برآمد دانسته گشت
که سده در میان مراره و امعا نیز حادث گشته پس برای تلقین طبع انجبار گلقند آفتابی
افزوده شد بوقت سه پهری قی و تبخ افتاد حال مریض متغیر شد بزودی حقنه کرده تخفیف
رو نمود پس ازان حسب حاجت سه مسهل معین آورده شد و بعد مسهلات
آب کاسنی سبز مروق شربت بزوری داده شد بفضله تعالی صحت یافت و گاه
بحدوث سده بسبب غلبه صفرا یرقان حادث میشود و علاج آن تنقیه صفرا ست
و یرقان اسود بسبب وقوع سده در میان کبد و طحال حادث میگردد و علامت
آن حدوث یرقان بتدریج و احساس ثقل بجانب راست علاج خراطین خشک
سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالائش شیره بادیان شیره تخم کشوث در آب
برآورده شربت بزوری جار حل کرده بنوشند و بمسهلات تنقیه سودا نمایند دمای اکتبین
نفع عظیم می بخشد و فرفن مصطگی افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و ورم سپرز اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض تشنگی و سیاهی و غلظت قاروره
و گاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید علاج فصد باسلیق
از دست چپ زنند و ضماد عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی اضافه سازند
روز سوم بابونه تغذا ماء الشعیر و اگر از صفرا بود علامت آن حمی حاده و یک روز
در میان لشدت نمودن آن و زردی چشم و زبان علاج منضج و مسهل صفرا دهند
و عنب الثعلب آرد جو چوب انگور خشک سوخته مقل بابونه اکلیل الملک در سرکه
و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود علامت آن قلت عطش
و زیاتی حجم سپرز علاج سهاگه یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالائش
سکنجبین که در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و کنجد و پشک بز و پشک گاو
و خاکستر چوب آکه در سرکه سائیده نیمگرم ضماد نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتد بادویه حاره
مسهل دهند علاج نفخه طحال قریب همین است و اچار انجیر ولایتی که در سرکه انگوری
تیار کرده باشند و عرق گوگرد بنفخه طحال فائده عظیم بخشد و نفخه طحال

از ریاح سودا وے حادث بشود و علامت آن تمدد موضع سپرز و انتفاخ
سپرز است **فصل در امراض امعاء و مقعد و گرده و مثانه** اسهال اگر بسبب فساد غذا بود
یعنی غذا بکثرت خورده شود یا بے اشتها خورده شود از آن باعث اسهال لاحق شود علاج
شیرهٔ بادیان در عرق بادیان برآورده گلقند آفتابی سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند
و از غذا منع فرمایند و باقی علاج آنچه در تخمه در صفحه گذشت بعمل آرند و اگر بسبب نزلات
که از دماغ بمعده فرود آید علامتش آنست که بعده خواب طویل حادث شود علاج
آنچه در ذرب گفته شد بعمل آرند و اگر بسبب انصباب اخلاط بر خم معده بود پس اگر انصباب صفرا بود
علاج آن تنقیه صفرا کنند بعده قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند صفت
بیجد رم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم
کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند و اگر انصباب سودا بود علاج تنقیه سودا فرمایند
و اگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتوری نبود و تیر پیشتر که اکثر اسهال گاهی
در شب می باشد پس اسهال دموی باشد علاج بند نکنند فصد باسلیق یا اکحل کشایند
و وقتیکه کمال ضعف بمریض لاحق شود طباشیر سفید دم الاخوین سائیده در شربت انار
آمیخته اول بلیسند بالایش لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انجبار
حل کرده تخم ریحان پاشیده بنوشند و اگر صفراوی باشد تبرید نمایند گرد لیکن
صندل سفید سوده شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت انار حل کرده اسپغول سالم پاشیده
بنوشند و پوشیده نماند که درین قسم ادویه ایکه در آن قبض کثیر بود استعمال نمودن
زحیر و آن حرکتیست از امعاء مستقیم جهت دفع فضله بسبیل اضطرار که در آن
و تقاضای شدید چیزی کم دفع شود و تقاضا باقی بماند و اکثر باد خون هم آید و سبب آن
یا رطوبت مالحه خلط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد و خروج رطوبت علاج
لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده گلقند آفتابی
شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر در پیچش زیاده باشد روغن بادام
اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود لعاب اسپغول افزایند و بعد از
اسپغول را بریان کرده و لعاب برآورده استعمال فرمایند و اگر بسبب
شیرهٔ بادیان داخل سازند و اگر قبض زیاده مطلوب بود لعاب ریشه خطمی شیرهٔ دانه

شیرهٔ زرشک در عرق بیات برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید
شیرهٔ انجبار افزایند غذا دال نخشکه و اگر زحیر سددی باشد یعنی ثفل در روده بند شود
و باعث آن زحیر حادث گردد علامت آن درد و قبض دائم و خروج ثفل یابس علاج
فلوس خیارشنبر اول بلع نمایند بالائش لعاب ریشهٔ خطمی در آب برآورده شربت بنفشه
حل کرده بنوشند پس اگر فلوس خیارشنبر در براز خارج نشود تا برای تفتیح سده مغز فلوس
در لعاب ریشهٔ خطمی مالیده شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین بالا ریخته بنوشند
غذا ابیانه روز آب مونگ شام دال نخشکه و اگر زحیر بحامله حادث گردد و از کثرت استعمال نخم
از بقولات اجتناب نمایند و تخم بارتنگ با گلاب دهند و اگر بعد ولادت یا اسقاط
لاحق شود تخم ریحان تخم کنوچه در آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته
روغن بادام بالا ریخته بنوشند و اگر قبض مطلوب باشد سفوف طین مع روغن بادام شیرین
چرب نموده بدهند صفت اسپغول تخم ریحان تخم مرو تشاسته تخم حماض تر بریان
صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید همه را مساوی الوزن گرفته بغیر از تخم
کوفته بیخته باهم آمیخته سفوف سازند مغص و آن درد امعاست اگر از بلغم بود
تنقیه آن کنند و اگر از صفرا بود علاج لعاب اسپغول مسلم لعاب بهیدانه
در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از ریاح
بود علاج شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده
شربت بنفشه یا گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر بسبب دیدان بود علامت آن
احساس حرکت آنها بوقت گرسنگی علاج اول دو سه روز شیر گاو یا نبات شیرین
کرده بنوشند و بعده کمیلا ترید سفید مجوف خراشیده تخم حنظل حب النیل سائیده
در گلقند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند قولنج سکته ایست که در امعاء اسفل خصوصاً
در قولون واقع شود و از آن درد بسیار و اجابت فضله براز متعسر گردد و سبب
سده بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط گردد علامت آن تقدم سقوط شهوت و استعمال
اطعمه غلیظه و شدت احتباس براز علاج شربت دینار در عرق مکو و عرق بادیان حل کرده
بنوشند و اگر ازین کار بر نیاید روغن بید انجیر در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند
اگر سود ندهد ترید سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل سائیده در گلقند آفتابی آمیخته

بخورند بالایشس شربت سناء در گلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند و اگر حاجت
قوی بود پرسیاوشان ۶ ماشه سنا مکی خربق ابیض هر یک ۲ ماشه بسفائج منقی ۶ ماشه
قنطوریون دقیق ده ماشه تربد سفید نه ماشه زنجبیل چهار ماشه در سه آثار آب بجوشانند
تا ثلث ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله دران مالیده غاریقون ۲ ماشه شحم حنظل سه ماشه
روغن بید انجیر ۱ توله سرداره نموده حقنه کنند طریق استعمال آنست که آنرا دو حصه نمایند یک حصه اول
بعمل آرند و عند الحاجت حصه دوم پس از چهار گهڑی پس اگر شفا یافت فبها و الا نضج بلغم داده مسهل قوی دهند

حقنه دیگر جاوس تالیفات حکیم عبد الهادی صاحب مجرب مؤلف صفت آن

برگ کلم برگ چقندر برگ کرفس از هر یک دسته آب اینها را گرفته سبوس گندم آرد جو از هر یک
کفے لسان الثور بادرنجبویه بسفائج فستقی اسطوخودوس قنطوریون دقیق زوفای خشک تربد سفید
زنجبیل اکلیل الملک شحم حنظل عنب الثعلب خشک پرسیاوشان پوست بیخ کبر بیخ کرفس
بیخ بادیان اصل السوس پوست بیخ کاسنی تخم خربزه حاشا گل بنفشه گل خطمی تخم خبازی
اذخر مکی افتیمون رومی اشق کمافیطوس کمادریوس حلبه سورنجان از هر یکی ۶ مثقال
انجیر زرد عناب ترمس اصفهانی از هر یک دانه مویز منقی سپستان از هر یک بست دانه
سنا مکی چهار مثقال جمله را در یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند تا سی صد مثقال آب بماند
پس صاف نموده فلوس خیار شنبر پانزده مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند آفتابی
از هر یک ده مثقال روغن ناردین روغن حب الخروع روغن بادام تلخ از هر یک
چهار مثقال ریوند چینی سوده یک درم بوره ارمنی نمک طعام سوده از هر یک مثقال
سرداره کرده اول یک دفعه آب نمک حقنه کنند پس چهار مرتبه یک مطبوخ مذکور حقنه نمایند
و پوشیده نماند که من تبریزی شصت مثقال است و این حقنه برای قولنج و جمیع امراض
بلغمی چون صرع و سکته و فالج و لقوه فائده عجیب و غریب بخشد و اگر قولنج بسبب
ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمه بارده نفاخه و انتقال رد علاج
جوارش کمونی اول بخورند بالایشس پرسیاوشان انیسون تخم کرفس اذخر مکی مویز منقی
در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و از آرد ماش هندی
نان بپزند از یک طرف پخته و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل و روغن بابونه

یا روغن قسط و روغن بید انجیر مالیده بر شکم ببندند و اگر همراه آن روغن مذکور حلتیت و زنجبیل
سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قولنج بسبب ورم حار افتد علامت آن حمی حاده و عطش
و تهیج و مراری و ورد و درد و عرق و این قولنج بنهج کلیه افتد علاج فصد باسلیق از جانب
موافق زنند و فرق در قولنج و درد گرده آنست که درد گرده بجانب گرده بود و مائل بطرف
قطن باشد و درد قولنج مائل پیش شکم و صعب بود و زیر ناف باشد بواسیر زیادتی بود
که در فوهات عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یکی ثولولی که مشابه ثولول بود
دوم عنبی که مشابه دانه انگور باشد سوم توتی و آن مشابه توت سیاه بود و این هر سه قسم
یا داخل شرج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بدشواری بود و هر واحد از اینها
یا خونی بود یا غیر خونی خونی آنست که از وی دم سیلان نماید و غیر خونی خلاف آن علاج
لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند و اگر شکایت قبض بود هلیله مربی شسته اول بخورند بالائی آن دوای مذکور بنوشند
و اگر حرارت در مزاج بود شیره تخم کاهو اضافه کنند و خون بواسیر را بند نشاید کرد
وقتیکه از ادرار خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیاثا اول بخورند بالائی آن
لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیره دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان
برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین
سنگ جراحت سائیده در رب بهی شیرین آمیخته اول بلیسند بالائی آن آمله خشک
در آب ترکرده آب زلال گرفته شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
فصد باسلیق زنند و اگر خون سوداوی بود تنقیه سودا نمایند و اگر سوزش بدرجه کمال بود
حضض یکے مغز بنولہ بہر یک شش ماشہ کافور سہ ماشہ در آب برگ نیب سائیده بلیپند و ران
ترکرده حمول سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سم الفار بکوبند و در شیر خر
جوش دهند و در سه روز در آن شیر بدارند بعده برآرند و بمقدار نصف نخود
بر دانه بواسیر بگذارند و تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند همه دانها
بے اذیت خواهند افتاد لاکن باید که قبل از استعمال دوای مذکور مجمه بر مقعد گذارند
و در میان استعمال دوای مسطور یاقوتے یا خمیره مروارید یا دواء المسک
برای تقویت قلب خورده باشند سفوف مقلیاثا تخم تره تیزک بست درم

زیره کرمانی در سرکه تر کرده خشک ساخته بریان نموده پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا
هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده هریک دو مثقال مصطگی یک مثقال همه را بغیر از
تخم تره تیزک کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم با آب سرد و قسمی ست از یکی
که مسلکی ست بیخ البواسیر و آن ریحی ست غلیظ عسر التحلیل که حادث میشوند در وریده
و از بطن انقباض شده باشد بپیچیدن و حوالی مقعد می آید و سبب این ریح سوداوی غلیظ بود
علاج منضج و مسهل سودا تنقیه کنند و اطریفل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال
فرمایند صفت اطریفل مقل مقل منقی ده درم پوست هلیله زرد آمله منقی پوست بلیله هریک ده درم
مقل را در آب گندنا حل کنند و تصفیه سی مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند پس ادویه دیگر
کوفته بیخته دران داخل کنند صفت حب مقل پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
مقل ازرق از هریک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل ده درم مقل و سکبینج را
در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر را کوفته بیخته بآن بسرشند و حب بندند صفت
معجون خبث الحدید خبث الحدید مدبر پانزده درم هلیله سیاه پوست آمله
منقی کزمازج از هریک پانزده درم سنبل الطیب اذخر مکی سعد کوفی زنجبیل فلفل گرد کندر
از هریک دو درم کوفته بیخته در عسل آمله مربے سه چند بدستور معروف معجون سازند شربت
بقدر یک جوز بزرگ تدبیر مدبر کردن خبث الحدید خبث الحدید را در سرکه انگوری
شانزده روز تر دارند و هر روز تبدیل سرکه کرده باشند بعده سائیده بکار آرند خروج المقعد
و آن بر دو نوع ست یکی آنکه بسبب ورم عارض بود و علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد
دوم آنکه بسبب استرخا و شرج بود و علامتش آنست که مقعد باسانی اندرون رود
و باز بیرون آید علاج گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و مقعد را بطریقی که در امراض اطفال گذشت اندرون روکنند ورم مقعد اگر حار بود
بعد استعمال ادویه حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد و علامت آن سوزش
و تقطیر بول علاج فصد باسلیق زنند و مرهم سفیداب بر مقعد گذارند عنب الثعلب
خشک اکلیل الملک تخم خطمی در آب جوشانیده بآن آب استنجا نموده باشند
و از ادویه و اغذیه حاره پرهیزند صفت مرهم سفیداب موم سفید یکمثقال را
در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیداب مرداسنگ از هریک یکمثقال سائیده

مخلوط کردہ مرہم سازند و بعد از فرود آوردن از آتش سفیدہ بیضہ مرغ یک عدد
و کافور دو ماشہ افزایند خارش مقعد اگر از سبب دیدان بود علاجش مذکور شد
و از غلبہ خلطے بود تنقیہ آن کنند و روغن گل مالیدہ باشند و اگر مقدمہ بواسیر بود
آنچہ در بواسیر گفتہ شد بعمل آرند ورم گردہ سبب آن یا غلبہ خون صفرادی باشد
علامت آن برون آمدن صفرا درقی و شدت عطش و زردی بول علاج فصد باسلیق
از طرف مخالف زنند و لعاب بہیدانہ لعاب اسپغول مسلم در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر
حل کردہ بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن بطور نبض و سفیدی بول و براز و مریض
راست نتواند ایستاد و زردی چشم و تمام بدن تر ہل ظاہر شود علاج تنقیہ بلغم کنند
و اکلیل الملک گل بابونہ در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد کنند درد گردہ
اگر از ریح بود علامت آن انتقال وجع و تمدد بے گرانی علاج شیرہ بادیان
شیرہ تخم کشوث در آب برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند یا ماء الاصول کہ سابق
ذکر یافت باضافہ خارخسک و تخم خربزہ استعمال کنند و تلبیت در روغن بابونہ سودہ
نیمگرم طلا سازند و برگ پان بران ببندند و بابونہ شبت اکلیل الملک سبوس گندم در آب
جوشانیدہ مریض را دران نشانند و اگر از ضعف گردہ بود علامت آن ضعف باہ و آمدن بول
مثل غسالہ گوشت علاج اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند بطریقی کہ بارہا
ذکر یافت و اگر از غلبہ خلطے بود تنقیہ آن کنند و اگر بسبب کثرت جماع یا کثرت استعمال
مدرات بود شیر شتر بر ب بہی بنوشند و اگر ضعف گردہ از لاغرے آن بود علامت آن
سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن علاج از مغز بادام شیرین
مغز نارجیل مغز فندق مغز پستہ قند سفید حلوا سازند و بآن مداومت کنند غذا
نان ہیدہ در یخنی و کلہ گوسفند یک سالہ و اگر درد گردہ از رمل حصات بود لیس آنچہ
در رمل و حصات ذکر مے یابد بکار برند رمل و حصات کلیہ سبب این علت
رطوبت خام لزج بود کہ حرارت غریبہ بمرور زمان رطوبت آن را لطیف کند و متحجر گرداند
پس اگر مادہ بسیار و در غایت لزوجت بود حصات پیدا گردد و الا رمل متولد شود
پس علامت حصات احساس درد و ثقل و تمدد در موضع گردہ و بیاض بول و رقت آن
و علامت رمل ثقل و تمدد در موضع گردہ و عسر بول و صفائی آن خروج رمل سرخ دران

علاج سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ
تخم خربزه در آب برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند صفت سفوف
حجر الیهود حجر الیهود شش درم کلتھی پانزده درم تخم خربزه تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر
هر یک چهار و نیم درم سیساالیوس دو درم صمغ عربی ۱۲ درم نشاسته کتیرا از هر یک
سه درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم صفت
معجون حجر الیهود مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه حب کاکنج هر یک پنجاه درم
حجر الیهود پنجاه درم عسل خالص سه چند ادویه بطریق معروف معجون سازند
سه درم شربت ست و اگر حاجت افتد فصد باسلیق از جانب موافق زنند
اگر علامت خون بوده باشد و اگر امتلا بود اخراج ماده از منقیات بلغم نمایند
بعد ازان گل بنفشه عنب الثعلب خشک گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه عناب
تخم بلیون در عرق عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده خمیرهٔ بنفشه شربت بزوری
داخل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز سنا مکی گلقند مغز فلوس
خیارشنبر شیرخشت روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید لعاب
ریشه خطمی بهیدانه در آب برآورده شربت بزوری معتدل حل کرده بنوشند
و جالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی دارد حصات را
بریزاند و بمرتبهٔ دیگر متولد شدن ندهد حصات در مثانه سبب این حصات
در مثانه نیز همان ست که در بحث حصاة در کلیه مذکور شد علامت آن سفیدی
و رقت بول و عسر آن و غلبهٔ نعوظ و درد موضع مثانه و بقراط گوید که فرق در ریگ مثانه
و ریگ گرده آن ست که ریگ مثانه سفید بود و ریگ گرده سرخ علاج
آن مثل علاج کلیه کنند لیکن قوی تر از دو استعمال معجون که از تجربه صاحب اقرابادین ست
کنند فائده عجیب بخشد صفت حب بلسان خولنجان سلیخه مساوی الوزن گرفته
بعسل معجون سازند و هر روز بقدر جوز با آب ترب بخورند و اگر گل داودی خشک گرفته
سفوف ساخته هر صباح کف دست بخورند نفع عظیم دهد و اگر نبات سفید آمیزند
مضائقه ندارد و مقدار شربت از یک درم تا چهار درم ذیابیطس و آن مرضی ست
که تشنگی غالب باشد و مریض ساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصله بول کند

لیکن بارده بخلاف تسلسل بول که او بے اراده باشد وسبب آن افراط حرارت باشد
در گرده پس جذب کند مائیت را از کبد و آورده از ماساریقا و آورده از معده و دفع کند
گرده مائیت مذکور را بطرف مثانه و پس چونکه همین نمط مائیت را جذب نموده باشد
ازین باعث تقاضاے آب و دفع بول علی سبیل الاتصال بیاشد علامات آن
شدت تشنگی و رقت بول و سفیدی رنگ آن علاج قرص ذیابیطس اول
بخورند بالایش شیرۂ تخم کاہو شیرۂ تخم کشنیز خشک در آب بر آورده شربت حب الآس
حل کرده بنوشند غذا آش جو و درین مرض از ادویه مسہل پرہیز باید و قرص ذیابیطس
که خورند این است صفت قرص طباشیر رب السوس خرفه تخم کاہو ہر دو جدا
ده درم تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی از ہر یک سه درم صندل سفید گلنار فارسی
صمغ عربی از ہر یک دو درم کافور نیم درم ہمه را کوفته بیخته با شیرۂ خرفه یا کاہو یا
آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند و لوقتیکه این مرض مزمن شود و کثرت
بر بول ہجوم نماید آن وقت کلونجی خشک را ساییده با شکر ترے آمیخته
دو کف ہر روز بخورند و راه روند و یا کلونجی و گوکھرو را جو کوب کرده در چہار کوزه آب
بجوشانند و وقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چہار درم داخل کرده
بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام ہے فرمایند
که خشت نیم پخته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرند و
نمک کھاری یک آثار پاؤ بالا در صار چہار آب حل کرده خشت مذکور را در آتش
خوب سرخ کرده در آب نمک سرد کنند بحدی که آب مذکور در خشت بالکل جذب شود
بعد ازان خشت مذکور را بدستور در شیر بز ہشت مرتبه سرد کنند بعده بدستور در شیرۂ
برم ڈنڈی سبز ہشت بار سرد کنند بعده در شیرۂ اونٹ کٹاره ہشت مرتبه سرد کنند
و ہمین نمط در شیرۂ سنگھاڑی سرد کنند پس بگیرند ست سلاجیت یکدام موچرس
یکدام با کھان بید یک دام الائچی خرد یک دام ستاوری یکدام پوست بیخ
درخت انبه گوکھرو خشت مذکور تیار شده من کل واحد چہار دام ست گلو شش دام
نبات سفید ہموزن ادویه ہمه را کوفته بیخته سفوف ساخته سه درم با شیرۂ خار خسک بخورند
حرقت بول اگر بسبب غلبه صفرا بود علامات آن صبغ بول علاج شیرۂ

تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت کاکنج
حل کرده بنوشند و اگر بسبب قرحهٔ مثانه یا احلیل بود و علامت آن خروج مده با خون
علاج فصد باسلیق زنند بعد ازان بنادق البزور یا قرص کاکنج اول بخورند بالایش
شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ خارخسک در آب برآورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند بعد از تنقیه مده گلنار فارسی گل ارمنی کندر رومی سوخته پوست
کندری سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردار سنگ سنگجراحت دم الاخوین
سفیداب از هر یک دو ماشه سرمه سا کرده قدری ازان در شیر دختران حل کرده در احلیل
بچکانند سفوف از بیاض حکیم اجمل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
صفت خارخسک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و همه وزن آن سه پارا
پاؤ آثار سنگ جراحت نیم آثار شکر گرفته کوفته بیخته سفوف سازند و با شیر ماده گاؤ
خورده باشند ایضاً سفوف دیگر برای قرحه سوزاک از تجربه جناب حکیم محمد شریف خان صاحب
مغفور صفت طباشیر سفید دانه هیل ست گلو کباب چینی از هر یک دو ماشه قلمی کشته
نیم ماشه ست سلاجیت سه ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است همراه
شیرهٔ تخم خیارین بخورند احتباس بول یا بسبب ورم کلیه یا ورم مثانه یا از جهت
حصاة باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتباس چیزی مثل خلط لزج بود
که در مثانه عارض شود علامت آن ثقل مثانه و تقدم تأکل اطعمه غلیظه علاج
پرسیاوشان اذخر تخم کرفس در آب جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند
و قدرے زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شورهٔ قلمی بخورند و بالایش مطبوخ مذکور
بنوشند مناسب بود و گل تیسو را در آب پخته بر مثانه بندند تقطیر بول اگر از ضعف بود
علاج آن مثل حرقت بول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن بیاض
بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بارد علاج معجون خبث الحدید اول بخورند
بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری حار
حل کرده بنوشند و روغن ترب بر مثانه بمالند سلس البول و آن مرضی است
که دران بول بے اراده برآید و سبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود
علاج معجون لکوتے یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کندر و مصطکی سائیده

در کلفت آفتابی آمیخته بخورند و نشاسته در گلاب سرشته بر عانه ضماد کنند و خوردن کهربا
بوقت خواب یکتوله یا یک و نیم توله مفید بود و سنگهاکرا و نبات هموزن گرفته سفوف ساخته
علی الصبح یک توله بخورند و صاحب شفاء الاسقام نویسد که بعد از جماع از بول کردن
احتراز کنند زیرا که سلسل بول پیدا میکند بول الدم بسبب آن انفجار رگی است
از رگهای ها علامت آن خون همراه بول یا بی بول آمدن علاج فصد یا سلیق زنند
و بعد در ابتدا حابسات خون با قدری مدارات استعمال فرمایند و بعد زمانه ابتدا
حابسات خون فقط استعمال کنند که بارها ذکر یافته اند **فصل در امراض رحم و انثیین**
و قضیب و عقر یعنی بچه نا شدن و آن یا از جانب زن یا از جانب مرد و امتحانش چنان بود که منی هر دو را
جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالای آب بایستد و ته نشین نگردد عقر
از جانب آن باشد علاج اصلاح حال منی کنند و بوقت جماع کوشند که انزال
مرد و زن بالتوافق باشد سفوفی که باصلاح منی کند شقاقل مصری ثعلب مصری
مصطگی رومی دارچینی طباشیر تخم نوتال تلمکهانه گوکهرو سنگهاڑا خشک سپستان از هر یک
یکدام نبات سفید سه دام کوفته بیخته بوزن برابر چهار روده پوڑی بسازند هر روز
یک پوڑی با شیر ماده گاو تازه یا قوام آثار بحبخته خوردن بفرمایند و در اثنای خوراک
از ترشی و جماع پرهیز نمایند و اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بارد یا رطب یا یابس یا ساذج
یا مادی بود علاجش آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته کثرت اسقاط
پس اگر از عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه بود پرهیز از آن ورزند و اگر از سبب داخلی بود
مثل سیلان رطوبت رحم پس آنچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت اسقاط
شروع شود برای حفظ جنین خمیره مروارید اول بخورند بالایش شربت انجبار
در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیره مروارید یا قوتی معتدل یا دواء المسک
کنند می شاید و اگر علامت اسقاط بخوبی ظاهر شود آنوقت نگاه دارند بلکه برای مدد اخراج
جنین بادیان نیم کوفته بیخ بادیان نیم کوفته پرسیاوشان اذخر مکی در عرق گاوزبان جوشانیده
شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و بعد اسقاط اگر دوا بالش پنج عدد پوست اخروٹ
ڈوڈہ کپاس هر یک دو توله پوست سیاه املتاس یک توله فلوس ہس هفت عدد در دو آثار آب
بجوشانند تا به ثلث رسد قند سیاه کهنه هفت توله داخل کرده بدارند بجای آب و غذا

همین مطبوخ قدری نوشانیده باشند و بروز سوم گره بانس و فلوس و پوست سیاه
املتاس قند سیاه سه توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد شش روز نان سوخته بقدر
دو دو دام بدهند و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند
و تا چهل روز از روغن وغیره پرهیز ند عسر ولادت یا بسبب فربهی زن یا بسبب
ضیق رحم یا از جهت ضعف واقع باشد علاج بروغن بابونه و روغن گل از عانه
تا بزانو تدهین نمایند و پرسیاوشان تخم خربزه تخم کرفس پوست سیاه املتاس در آب
جوشانیده قند سیاه کهنه داخل کرده جوشند و بجای آب عرق قیاسات دهند و اگر جنین مرده باشد
در شکم بچه و علامت او آنست که حرکت جنین مطلقا محسوس نشود و اطراف حامله
سرد شوند و تنفس متواتر آید علاج مطبوخی که در اسقاط گذشت با اضافه اجواین
خراسانی و ابهل بعمل آرند و فرزجه استعمال نمایند صفت فرزجه زرآوند مدحرج ابهل حب الرشاد
متساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در زهره گاو سرشته فرزجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام
متولد شود پس باید که اجواین ولیبی اگر موسم سرما بود دیگ توله و اگر موسم گرما بود
شش ماشه در آب سه پاو جوش دهند تا یک و نیم پاو بماند پس یک پاو شکر سفید انداخته
باز بجوشانند تا قدری آب بسوزد و بعده بروغن زرد یک پاو گرفته قرنفل و بعده در آن انداخته
بر آتش گذارند وقتیکه قرنفل سرخ شوند روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش
فرود آرند و زنجبیل سه ماشه سائیده سر دارند و نوشانند
و بجای آب عرق گاوزبان و عرق بادیان داده باشند و روز چهارم
از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته تال مکهانه نبات روغن زرد حلوا ساخته
بخورانند و اگر دختر بود طبخ عربی در حلوا افزایند و بروز ششم یا مرغ
یاشله یا نان گندم بخورانند و تا چهل روز پرهیز دارند و تال مکهانه که در روغن زرد
بریان کرده باشند مداومت سازند و بادام وغیره نیز خورده باشند
چهل روز بروز ششم و بیستم و سی ام و چهلم غسل داده باشند
تدهین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود
کثرت طمث و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
رطوبتی که قوت ماسکه را ضعیف سازد می باشد علاج

ضعف مفرط قرص کهربا اول بخورند بالایش شیرهٔ ریشهٔ بیخ انجبار شیرهٔ حب الآس در عرق
گاؤزبان برآورده رب بهی شیرین حل کرده تخم بارتنگ پاشیده بنوشند سفوف معمولے
استعمال فرمایند صفت سفوف معمولی سنگ جراحت دو درم گوند ڈھاک یک درم
مائین خورد نیم درم نبات سفید دو درم همه را کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یک کف دست
با یک پاؤ شیر مادهٔ گاؤ تازه فرزجه از مجربات جناب حکیم محمد واصل خانصاحب مرحوم
برای حبس دم طمث صفت گلنار مازو هر یک چهار ماشه کندر سه ماشه سرمهٔ اصفهانی
سه ماشه اقاقیا سه ماشه شب یمانی یک نیم ماشه همه را کوفته بیخته در آب بارتنگ سرشته
فرزجه کنند و جناب نانا صاحب اعنی جناب حکیم محمد مظفر حسین خانصاحب مغفور در مظفری
ارقام فرموده اند اگر خطمیا نار اسائیده مساوی آن حنا سائیده گرفته در آب سرشته بر کفیه
مبتلاے کثرت طمث بر کف دست و پا ضماد کرده تا دو ساعت در تابش آفتاب نشینند
بفضله و بتکرار عمل احتباس طمث گردد هکذا فی علاج الامراض و جسد نیاه
گرار ۲ امرار ۲ احتباس و قلت طمث اگر بسبب ورم رحم بود علاجش
مثل علاج ورم رحم کنند و اگر بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف
و زردی بدن و تقدم استفراغ خون مثل فصد و بواسیر وغیره علاج ادویه
مقویه اعضای رئیسه استعمال کنند و مدرات ندهند و اگر از غلظت خون
که از برودت یا آمیزش اخلاط غلیظ بود علاج فصد صافن و یا باسلیق زنند
و شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند اگر حاجت افتد برای نضج ماده گل بنفشه عنب الثعلب خشک
پرسیاوشان تخم خطمی خارخسک تخم خربزه ابهل مشکطرامشیع در عرق بادیان جوشانیده
صاف کرده شربت بزوری یا عسل خالص حل کرده بنوشند و بروز مسهل ادویهٔ مسهله
بر منضج افزوده و ادویهٔ مدره کم نموده مسهل دهند بروز تبرید شیرهٔ تخم کشنیز شیرهٔ
تخم خیارین در عرق گاؤزبان برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند سیلان
رطوبت از رحم باید که مریضه پنبه سفید وقت شب یک پاره بر دارد و صبح
برآورده خشک ساخته ببینند از رنگ آن غلبهٔ خلط که سیلان رطوبت از دست
دریافته میشود مطابق دریافت علاج کنند پس اگر از غلبهٔ صفرا بود علاج

ادویه سرد منضج ماده منقیه صفرا کنند و اگر از غلبه بلغم و سودا بود منقیه آن کنند لبده تخم تمر هندی را
در آب یک شبانه روز تر دارند پس برآورده مقشر نموده باز دران آب تر کنند تا آب خشک شود
ربع وزن آن مغز تخم یکاتن و هشتم وزن آن صندل سفید و هموزن ادویه نبات سفید
بگیرند و همه را کوفته بیخته باستعمال فرمایند بطریق استفاف همراه لسّی شیر ماده گاو
و فرزجه که در کثرت طمث مذکور شد بعمل آرند ورم رحم اگر حار بود و علامت آن حمی حاد
و انتفاخ رحم و تشنگی علاج اول فصد باسلیق زنند و برای حمی شربت بزوری
در عرقیات حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند بعده گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس مقشر
نیمکوفته تخم خطمی تخم خیارین نیمکوفته تخم کشوث مویز منقی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند
صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور
نضج بروز مسهل گلسرخ مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن افزوده مسهل دهند
بروز تبرید شیره عنب الثعلب خشک شیره تخم خیارین در عرق گاوزبان برآورده
شربت بزوری حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بعد الفراغ مسهلات آب کاسنی سبز
مروق یا شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ حضض مکی
در آب عنب الثعلب سبز سائیده بر مقام رحم ضماد کنند و در انتها گل بابونه گل خطمی
عنب الثعلب اکلیل الملک سنبل الطیب مغز فلوس صبر در آب عنب الثعلب سبز
سائیده ضماد کنند و اگر ماده اراده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم حلبه
و تخم کتان رحم را حقنه کنند و گل خیر در آب جوشانیده مریضه را دران نشانند و گل بابونه
تخم حلبه تخم کتان آرد باقلا در آبیکه انجیر پخته باشند سائیده بر عانه ضماد کنند پس وقتیکه
ورم نضج یافته منفجر گردد برای تنقیه ریم شه[illegible] نبات شیرین کرده در حقنه انداخته
رحم را حقنه کنند یا بماء العسل حقنه سازند و بعد تنقیه برای اندمال قرحه مرهم باسلیقون
در روغن گل آمیخته حمول سازند و اگر بارد بود علاجش مثل علاج ورم بارد جگر کنند
اختناق الرحم این مرض مشابه بصرع بود و نوبت دوره غش آید بباعث بخارات
که از رحم بطرف دماغ متصاعد گردند و فرق درین مرض و در صرع آنست که عقل درین مرض
بالکل زائل نگردد چون صاحبش بهوش آید هرچه در غشی بر وی گذشته باشد آنرا بیان کند
علاج در وقت نوبت دست و پا را ببندند و خردل و نمک بر کف پا بمالند

وجند بیدستر بو یا بنارند و وقت بیهوشی اگر حدوث این مرض از اجتماع منی و رادعیه آن باشد
تنقیه بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن دهند و مسهل
سوداء دهند و آنچه در احتباس طمث گفته شد بعمل آرند ورم انثیین اگر حار بود
علامت آن سرخی رنگ و تشنگی علاج فصد باسلیق از جانب ورم گیرند و لعاب
اسپغول بسلم شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای آب
عرق عنب الثعلب کنند بهتر بود و خرفه و لعاب اسپغول و گلاب تر کرده بر موضع ورم نهند
و در ابتدا اگل خطمی عنب الثعلب خشک حضض یکے در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند
و در تزاید تا انتها آرد جوارد و نخود آرد باقلا ضماد کنند و در انحطاط بابونه اکلیل الملک
در روغن گل سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود بمسهل گرم تنقیه کنند وجع خصیه
اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرفه در آب
کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و آب کدو تر کرده بران نهند
و اگر درد شدید بود قدرے افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت
آن قلت درد و نبودن سوزش علاج مال کنگنی هلدی مغز بادام مغز بیدانجیر
در شیر میش پخته ضماد کنند بالایش برگ پان بندند و اگر از ضربه و صدمه بود
علاج فصد باسلیق زنند و از بنفشه و نیلوفر و گل و خطمی و عنب الثعلب
ضماد کنند و از آرد گندم و هلدی و روغن زرد حلوا پخته ببندند که فائده عظیم بخشد
فتق و آن مرضی است که بسبب انشقاق صفاق یا از کشادگی مجرائین که بالای انثیین
در کنج ران اند چیزی بکیسه انثیین فرود آید و آن فرود آمده اگر امعاء بود قیلة الامعاء گویند
و اگر ریح بود قیلة الریح خوانند و این مرض یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقطه
یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث میگردد و علاج پذیر نیست الا برائے
تخفیف تکلیف علاج میکنند علاج از دست رد کنند و کندر و مصطگی جوز السرو
اقاقیا گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و از جامه خصیه را
بسته دارند و اگر ریح فرود آمده باشد جوارش کمونی اول بخورند بالایش
شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیره سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی الیده بنوشند
در روغن قسط مالیده باشند و از فواکه رطبه و حرکات پرهیزند ورم و وجع خصیه

علاج آن مثل علاج ورم و وجع خصیه است سرعت انزال اگر بسبب ضعف
اعضای تناسل بود تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود علاج طلا شیر سفید
سوده شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذای بارد خورند
و لعاب خشک ساخته بوزن آن نبات سفید آمیخته سفوف ساخته هر صباح یک کف بست
بخورند سفوف دیگر اسپغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشنیز خشک یک درم و نیم
غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال و اگر از ضعف
ماسکه بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود علاج
تنقیه بلغم کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند
صفت سفوف ثعلب مصری شقاقل مصری سنگهاره خشک هر یک پنج ماشه تال مکهانه
ماده سپید تودری هر یک چهار ماشه دانه الایچی کلان مصطگی رومی هر یک سه ماشه نبات
هموزن ادویه جمله را کوفته بیخته سفوف سازند جریان منی پوشیده نماند که منی فضله
هضم چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود علاج جماع کثیر کنند
و تقلیل غذا سازند و استعمال این سفوف مقلل منی کنند صفت تخم کاهو تخم خرفه
از هر یک ده درم کشنیز خشک اسپغول مسلم از هر یک سی و سه درم گلنار گل نیلوفر
از هر یک دو درم کافور یک و نیم دانگ ادویه را غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول
داخل کرده سفوف سازند شربت سه درم و اگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود
آنچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند سفوف برای جریان منی که از رقت
آن باشد مجرب مؤلف از بیاض عبد الماجد نقل کرده صفت پنج بند تال مکهانه
سمندر سوکه تج گوند دهاک مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نبات سفید هموزن
ادویه آمیخته سفوف سازند شربت از هفت ماشه تا یک توله نقصان باه اگر
از ضعف بدن بود که نحافت آن بر وی گواهی دهد علاج برای تقویه بدن
ادویه مقویه و اغذیه لذیذه خورند بر بیضه نیمبرشت مداومت سازند و ترک جماع کنند
و معجون لبوب خورند صفته مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز حب القرطم مغز حب البطم
مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل مغز حب القلقل تخم
خشخاش سفید تودری کنجد مقشر تخم خربزه جرجیر تخم پیاز تخم شلجم تخم زردک بهمنین زنجبیل

دار فلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل مصری تخم بلیون خولنجان مساوی وزن گرفته
کوفته بیخته بسه وزن ادویه عسل قوام کرده معجون سازند و اگر از قلت منی بود که سبب آن
سوء مزاج بارد یا حار باشد تبدیل آن کنند به تدبیر یکه بار بار ذکر یافت و اگر سبب
عدم تحریک منی بود یعنی منی اگرچه کما حقه موجود بود الا حرکت نکند و لذه و دغدغه
در فراشش نماند و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید شهوت ظهور نیابد و علامتش آنست
که نعوظ در ابتدا ضعیف بود و بعد زمانی از دخول قوی گردد علاج بلبوب مذکوره بالا
مداومت سازند و بر دهن بابونه تدهین کنند و اگر از استرخای آلت بود پس استرخای آلت
اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر ترکش اتفاق افتاده باشد علاج آب گرم تنطیل کنند
و ترک سبب سازند و طبع را از شنیدن حکایات جماع وغیره بر مجامعت متوجه کنند
و اگر نقصان باه از ضعف دل یا دماغ و یا جگر یا معده یا گرده بود علاج تقویت
اعضای مذکوره کنند پس اگر از ضعف دل بود برای تقویت آن خمیره مروارید معموله
که در بحث خفقان گذشت استعمال کنند و اگر از ضعف دماغ بود خمیره گاوزبان معمولی مجوزه
صفته گاوزبان گیلانی سه درم گل گاوزبان کشنیز خشک قشر ابریشم مقرض
بهمن سفید تخم بالنگو صندل سرخ تخم فرنجمشک هر یک یک توله عنبر اشهب نیم درم غیر از عنبر
ادویه را در دو آثار آب تر کنند صبح بجوشانند هر گاه سوم حصه ماند صاف کرده با نبات
یک آثار عسل یا چهار آثار بقوام آرند بعده آخر قوام عنبر داخل کنند و ورق طلا ورق نقره
شش ماشه اضافه کنند و هر چند حل کنند بهتر باشد شربت از یک درم تا سه درم و چون
یاقوت و زهر دو زهر مهره هر یک یک مثقال اضافه کرده میشود حکم تریاق پیدا میکند
و اگر از ضعف جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صفته
زعفران دو مثقال یاقوت مروارید لعل بدخشان کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک
انار دانه بریان زوفا هر یک یک مثقال گاوزبان پودینه خشک بادرنجبویه رب السوس
نارمشک پوست برون پسته پوست ترنج ساذج هندی عود فرنجمشک حب بلسان
تخم کاشم عود بلسان سعد مصطگی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی دارچینی انیسون
لک افسنتین رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی
بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب چرائته کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث

افتاح اذخر نار دین افتیمون مرزنجوش جاشا مشکطرامشیع ورق نقره ورق طلا عنبر اشهب مشک خالص هر یک نیم مثقال یا سه چند قند بسرشند شربت یک مثقال و اگر از ضعف معده بود معجون سنگدانه معمول استعمال کنند صفت پوست سنگدانه مرغ طباشیر سفید هر یک دو مثقال گل سرخ سه درم پودینه خشک پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد هر یک یک مثقال همنین صندلین سعتر کشنیز خشک بریان حب الآس هر یک دو درم کوفته بیخته بشراب فواکه معجون سازند شربت دو مثقال و اگر از ضعف گرده بود برای تقویت آن این مکرر به تجربه رسیده صفت مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز حب السمنه تخم خشخاش سفید کنجد مقشر مغز فندق مغز حب القلقل مغز حبة الخضرا دارچینی خولنجان سوجنس از هر یک سه ماشه تودریین همنین دانه الایچی خرد و کلان از هر یک چهار ماشه کشمش منقی هر یک شش ماشه خرمای سلیمانی یک توله شقاقل مصری تخم کرفس لسان العصافیر درونج عقربی پودینه مصطگی رومی طباشیر سفید تال مکهانه کبابه چینی بسباسه زنجبیل دار فلفل پوست اترج خشک مرمکی فلفل تخم زردک تخم بلیون تخم شلجم مغز تخم کواج زرنباد و مغاث بغدادی هر یک دو ماشه سنبل الطیب عنبر اشهب از هر یک یک ماشه چوب چینی دو دام مصطگی دو ماشه قند سفید چهار ده دام ترنجبین سفید نیم پاو عسل سفید چهار ده دام زعفران یک ماشه بدستور معروف معجون سازند تدبیر مربی کردن خسک آنست که خسک خشک را بکوبند و بیزند و در آب خسک سبز سه شبانه روز در آفتاب پرورند و هر روز آب خسک سبز تازه کنند چنانچه آب خسک سبز سه وزن خسک خشک بکار رود و پس خشک کنند و بکار برند و اگر نقصان باه بسبب جلق باشد

علاج

از نسخه های مندرجه ذیل هر نسخه که مناسب وقت حال مریض بود استعمال نمایند ضماد اسگند ناگوری مصطگی برادهٔ دندان فیل مساوی الوزن گرفته باریک ساخته در پوتلی ببندند و با شیر بقر تا چهار گهری تکمید کنند و بروز چهارم این ضماد بعمل آرند صفت بیر بهوتی بسباسه اطین خشک مصطگی رومی اسگند رومی اسگند ناگوری تخم دهتوره سیاه گهونگچی سفید هر یک شش ماشه روغن گاو دو توله ادویه را کوفته بیخته در روغن گاو آمیخته مرهم ساخته قدری از آن گرفته ضماد کنند و بالایش برگ پان ببندند و همچنین تمطا تا یازده روز بعمل آرند ضماد دیگر که فایده

عجیب بخشد صفت براده رعاج آئینه ہلدی ےگو پره کهنه کلونجی کنجد سیاه مال کنگنی عاقرقرحا
کوفته بیخته دو پوٹلی بندند و باشیر پیش از زیرناف تا بیخ قضیب تکمید کنند حتی که بیخ توکه
شیر جذب شود پس پوٹلے کشاده دوا در شیر حل نموده بر قضیب بندند بوقت صبح وا سازند
طلا مہرتال ورق زر بیخ موصلے سیاه بیر بہٹی ہر یک یک دام میتهه تیلیه گوکهی سفید قرنفل
دارچینی تخم کونچ بیخ بل پوست انار خراطین پپیه شیر ہر یک دو دام پوست بیخ کنیر سفید
سرمار سیاه که تازه باشد کژدم سیاه ہر یک یک عدد کیکڑا اینڈک سانڈه ریگ ماہے
ہر یک دو عدد دوا ہائے کوفتنی کوفته جانوران را ریزه ریزه کرده ہمه را در شراب دو آتشه
۱۲ آثار سه شبانه روز تر کرده نگاهدارند پس مثل چوبه بآتش پاچکدستی روغن کشند طلا
اخر ہی مغز خر سنبل سنکهیا ہر یک نیم توله دارچینی عاقرقرحا دانه الائچی کلان ہر یک
ہفت ماشه ہمه را باریک ساتیده حب بسته در شیشه آتشی انداخته روغن کشند
پیتے معموله پارچه سفید شش گره را در شیره آئینه ہلدی ہفت بار تر کرده خشک کنند
و ہمچنین نمط در شیره آک و شیر تدباره ہفت ہفت مرتبه تر کرده خشک سازند پس روغن گاو
گرفته بیربہٹی بال کنگنی را دران سوخته و پارچه مذکور را دران بریان کرده بدارند عندالحاجت
بقدر مطلوب ازان گرفته دو وخت و حشفه را گذاشته بر قضیب بندند طلا از بیاض
حکیم اجمل خانصاحب مرحوم مغفور صفت تخم کدوی تلخ دو دام زہر پہناگ یکدام
گوکهی سفید مقشر نیمدام عاقرقرحا نیمدام بیخ بل پاؤ دام قلفلیه قرنفل دراز ہر یک پاؤ دام
کوفته بیخته بروغن گاؤ تا سه روز سحق بلیغ کنند ہر چند خوب سحق خواہند کرد نفع بیشتر
خواہند شد پس بمقدار دو سرخ ازان گرفته بر قضیب طلا کنند بالایش برگ پان
بندند نطول که برای خشک کردن زخم قضیب که از طلا و ضماد وغیره افتاده باشد
مفید است صفت پوست بیخ کنار دستی را در آب جوشانیده صاف کرده نطول سازند
آتشک و آن مرضی ست که در کتب متقدمین یافته نمیشود الا متاخرین تحریرش
پرداخته اند و آن دموی و صفراوی و بلغمی ہم باشد لیکن اکثر از سودا لاحق گردد و عام است
که سوداوی و دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع ماده
ملحوظ دارند و ماده این مرض و اگر بجمیع بدن منتشر باشد فساد عظیم لاحق گردد علاج
گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم خیارین گاؤزبان افتیمون بفسائج شاہتره چرائته

تخم کاسنی عناب ولایتی منقی برم تونده مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلقند آفتابی
داخل کرده بنوشند و قلت وکثرت اجزای بارده وحاره حسب ماده وحاجت برای
طبیب است وبعد نضج بروز مسهل هلیله سیاه پوست هلیله زرد مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی
روغن بادام داخل کرده مسهل دهند واگر مسهل قوی خواهند تربد سفید حب النیل
غاریقون صبر وغیره ادویه مسهله حسب حاجت افزایند وبروز تبرید لعاب بهدانه
شیره گاوزبان شیره عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند وبعد مسهلات
پس از چند روز فصد باسلیق یا اکحل زنند واگر حاجت بود استعمال ماءالجبن کنند نسخه
مسهل معمولی که در تنقیه سوداوی عجیب است وبارها به تجربه رسیده وماده آتشک را
مستاصل سازد صفت سیماب وگندهک مساوی الوزن را کجلی نمایند وهر چند سحق بلیغ کنند
ابلغ خواهد بود اما قی کمتر خواهد آورد واگر کم سحق کنند قی البته می آرد وقتیکه از کجلی فارغ شوند
برابر هر دو جزو حب السلاطین گرفته هر سه را سحق نمایند وچون سحق خوب شود بعد از ان
سنگ بصری مساوی هر واحد سیماب وگندهک گرفته باز سحق کنند وقتیکه باریک شود
همه را برداشته در ظرف گلی آب نارسیده بیندازند وگل را بآب شسته در ظرف اندازند
وقدری آب دیگر اندازند که مقدار دو انگشت آب بالای دوا را ایستد پس بر آتش نهند
تا آب خشک شود وهنوز قدری رطوبت وآب باقی باشد که از آتش فرود آورده در سایه
ته وبالا کرده نگاهدارند تا آب جذب شود پس عند الحاجت استعمال نمایند وقدر استعمال از
دو سرخ است وباید که دوا را در دهن انداخته همراه لسی شیر ماده گاو فرو برند واحتیاط
کنند که به دندان دوا نرسد وبعد خوردنش هر گاه قی آید یکی در اسهال نخواهد شد
بلکه اسهال بے اذیت وکثیر خواهد شد وغذا بجز شیر وبرنج دیگر هیچ نخورند وچونکه مسهل قوی است
بجز اقویا نباید داد حب مسهل که تنقیه سودا نماید وبآتشک نافع وبیک بار در تجربه
مولف هم آمده صفت حب السلاطین کتیرا گل سرخ کتهه سفید هر یک یک توله دوای
اول را مقشر نموده همراه سرگین گاو که در آب حل کرده باشند در سبوچه گلی انداخته
بر آتش نهند وتا دو ساعت آتش دهند پس سرد کرده برآورده سه چهار بار در آب
شسته دو پاره نموده پرده اندرونی که مثل زبان بسیار رقیق باشد دور کرده جمله ادویه را
کوفته بیخته با جزو اول آمیخته بقدر باجره حب بندند وطریق استعمال چنان است که حسب ماده

نضج داده روز اول مسهل چهار نسخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه توله که قدری
گلاب با و ممزوج کرده باشند بدهند و اگر اسهال تقصیر کند عرق گلاب بنوشانند و هرگاه خواهند
که انسداد اجابت شود عرق کیوره بنوشانند و روز دوم تبرید دهند و همچنین حسب حاجت
دو سه مسهل بعمل آرند در هر مسهل سه قی و ده دوازده اسهال خواهند شد و اگر معده
قوی بود بعد مسهل دوم از چهار نسخ قدری بیفزایند حب آتشک که بارها بتجربه
رسیده صفت اجوائن دیسی اجوائن خراسانی اجمود هر یک یک توله قند سیاه دو توله
هر سه دوا را خوب باریک کرده در قند مذکور آمیخته در عرق بسکیهره که لال شاخ
داشته باشد هفت حب بندند وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسپانیده
پس پشت خود اندازد و شش حب باقی ماند یک حب از ان گرفته خرد خرد ساخته همراه
پیچ برنج بخورند و بر دندان نچسپانند و هر دو وقت برنج بی نمک روغن انداخته بخورند
پس تا همه شش روز حب بخورند و روز هفتم کله پایه با روغن کثیر و مصالح گرم بخورند
و بعد از ان هر چه خواهند بخورند و کسی را که از کله پایه پرهیز بود نان گندم مرغن تا سه روز
بخورد و از نمک در ایام استعمال حبوب پرهیزند که حکم زهر دارد دوای آتشک
که بتجربه رسیده عجیب و غریب است صفت شنگرف سیماب اهلدی تخم پلیون
از هر یک سه ماشه جمله ادویه را کوفته سه پڑی بندند یک پڑی صباح تر تماکو نهاده
آتش انگشت چوب کنار بران نهاده در حقه بنوشند تا سوخته گردد از کشیدن
باز نمانند و یک پڑی بوقت دوپهر و یک پڑی وقت شام بدستور بعمل آرند
و آن روز در تمام روز و شب هیچ غذا نخورند و روز دوم ماهی بروغن کنجد پخته بخورند
و دیگر هیچ نخورند و روز سوم هر چه خواهند بخورند شفای کلی انشاء الله تعالی حاصل آید

فصل در اوجاع پشت و مفاصل

درد پشت اگر از کثرت بلغم برودت مزاج بود علامت آن سفیدی قاروره و تقدم
خوردن اشیای بارده علاج تنقیه بلغم کنند و روغن ترب و روغن که در بحث وجع مفاصل
ذکر شود یا فقط بر پشت مالند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ که بر پشت است بود علامت
آن سرخی ... و درد تمام پشت و کشیدگی علاج فصد باسلیق زنند و شربت انارین

درعرق گاؤزبان وعرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند وجع مفاصل و آن
دردے بود که در مفاصل بدن عارض شود پس اگر قدمین باشد مثل کعبین و اصابع مخصوص
بابهام نقرس نامند و اگر در مفصل ورک بود و تجاوز ازان ننماید وجع الورک خوانند
و اگر از ورک تجاوز کرده تا زانو یا کعب حسب قلت و کثرت ماده ممتد شود و دران باریک
سازد و اعوجاج پیدا کند آنرا عرق النساء گویند و سبب این اوجاع ضعف مفاصل
و انصباب مواد ست بجانب آن و عام ست که مواد یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا
و وجع مذکور اکثر از خون و بلغم می باشد و از سودا بندرت و اگر مفاصل صلب و بسته شوند
تعقد مفاصل خوانند پس اگر ماده حار بود و علامت آن شدت ضربان سرخی رنگ و سرخی
قاروره و عظم نبض علاج فصد باسلیق از طرف موافق زنند و اگر هر دو جانب بود
از هر دو جانب زنند بعد ازان عنب الثعلب گاؤزبان تخم کاسنی تخم خطمی عناب پرسیاوشان
شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده گلقند آفتابی داخل کرده زنجبیل
سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج بروز مسهل پوست هلیله زرد
هلیله سیاه مغز فلوس شیرخشت روغن بادام داخل کرده مسهل دهند بروز تبرید
سورنجان شیرین سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شیره مغز تخم خربزه
شیره خار خسک در عرق قیابت برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند و گل سرخ صندلین
فوفل مامیثا اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و اگر درد شدید بود افیون هم داخل
کنند و در انتها تخم خطمی بنفشه و در انحطاط بابونه اکلیل الملک افزایند و ضماد بعد از تنقیه
بعمل آرند و اگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه باک هم نیست و اگر ماده بارد بود و علامت آن
سفیدی رنگ و انتفاع بسخنات و درد در عمق مفاصل و غلظ و سفیدی قاروره علاج
گاؤزبان پرسیاوشان تخم خربزه نیمکوفته اصل السوس مقشر مویز منقی بیخ کاسنی
اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده زنجبیل سورنجان شیرین
سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج پوست هلیله کابلی سنای مکی انجیر زرد مغز فلوس
شیرخشت روغن بادام تربد سفید افزوده مسهل دهند غارا قلیه وخشک و در مسهل
سوم حب یارج یکپاس شب باقیمانده بعرق گاؤزبان بلع نموده بخورند صباح از نسخه مذکور
مغز فلوس شیرخشت روغن بادام دور کرده بدرقه دهند و بعد تنقیه روغن معمولی مالند

صفت روغن تماکو مقرض سے دو درم گل بابونہ یک نیم تولہ زنجبیل یک تولہ شب یک رطل
آب تر دارند صباح با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاہدارند و بکار برند
و علاج وجع الورک و عرق النسا و نقرس مثل علاج وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ
معمولی تدہین نمایند کہ برای این اوجاع بہتر ازین روغن دوا دیگر نیست صفت مجیٹھہ
پاؤ آثار تیج کا پھل جہیر چہور یا ہر یک چہار تولہ سنبل الطیب ناگرموتھہ ہر یک دو تولہ تیزپات
قرنفل دارچینی ہر یک یک تولہ نرکچور ہشت تولہ کچلہ دو تولہ الائچی خرد سہ تولہ جوتری مشک
خالص ہر یک شش ماشہ پوست درخت چوب میدہ برادۂ صندل سفید ہر یک دو تولہ
زعفران چہار ماشہ زردچوب دارہلدی عود غرقی ہر یک یک تولہ گلاب قسم اول یک آثار روغن کنجد
وچہیر ہمہ ادویہ را جوکوب نمودہ در گلاب تر کردہ بدارند پس در دیگ مسی قلعی دار آتش ملائم
دہند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد ممزوج ساختہ آتش بطور معہود دہند تا تمام آب
خشک شود پس روغن کنجد را از پارچہ گذرانیدہ در شیشہ چینی نگاہدارند و یک ہفتہ در زمین
دفن کنند بعد ازان برآوردہ وقت حاجت ہنگام شب یکتولہ بمالند و بوقت سحر
از آب سرد بشویند خاتمہ در اسباب و علامات امراض کہ خصوصیت بعضو واحد ندارند
بلکہ بجمیع اعضا عام اند مثل حمیات و اورام وغیرہ و نسخہ ہای مرکبات مستعملہ ضروریہ
و این خاتمہ منقسم است بر سہ قسم **قسم اول در حمیات** بدانکہ حمی حرارتیست غریبہ
کہ در قلب مشتعل شود و بواسطہ خون و روح و شرایین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش
بافعال طبیعیہ لاحق میباشد و عام است کہ اشتعال حرارت در قلب بواسطہ بود یا بلا واسطہ
و نیز عام است کہ ضررش بجمیع افعال بود یا ببعض و اجناس عالیہ حمی سہ اند یکی حمی
یوم دومی حمی دق سومی حمی خلطی اما حمی یوم و آن تپی ست کہ اول حرارتش بروح
عارض گردد بعد در قلب رسیدہ در جمیع بدن منتشر میشود و تعلق حرارتش بروحی
کہ بود آن را بآن روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی بود حمی یوم حیوانی
خوانند و اگر نفسانی بود حمی یوم نفسانی و اگر بطبعی بود حمی یوم طبعی و نیز این تب
بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف موسوم است چنانچہ از غم بود حمی یوم غمی
و اگر از ہم بود حمی یوم ہمی و اگر از تخمہ و نزلہ بود تخمی و نزلی خوانند و قس علی ہذا اما بقی
و پوشیدہ نماند کہ این تب از فزع و فکر و غضب و فرح و سہر و استفراغ و
وما

وجع وجوع وعطش و زکام واز حرارت شمس و آتش واز شرب شراب وغیره پیدا شد
وحمی یوم بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود و زیاده از یک شبانه روز تا سه روز حمی ماند
وجالینوس گفته که حمی یوم تا شش روز باقی ماند وعلامت این تپ آنست که یکسان
غیر سوزان مثل حرارت که بریافت لاحق میشود پیدا شد واز آثار حمی دق وحمی عفنی
معرا بود واز اسباب مذکوره از هر سبب که بود تقدمش بران گواهی دهد علاج از هر سببی
که باشد در دفع آن کوشند مثلاً از زکام بود علاج آن کنند واگر از سده بود تفتیح سده
نمایند واگر از تخمه بود تقلیل غذا کنند و هرچه در تخمه گذشت بعمل آرند واگر از غم بود واز آله
آن کنند وخمیره مروارید ومفرحات بارده خورند وقس علی هذا ما بقی وپوشیده نماند که چونکه
تعلق حمی یوم بروح میباشد پس از هر قسم که باشد علاجش بهتر از تفریح نیست کما
قال البقراط یکفی لها مجالسة الاحباب وسماع الاغانی والنظر فی المبهجات حمی دق
و آن تپی است که حرارت غریبه در اعضای اصلی خصوصاً در قلب منبعث گردد بعد ازان
بارواح واخلاط ساری شود وافنای رطوبت اصلی نماید و آنرا سه درجه باشد واکثر
انتقالی بود وگاه از اسباب مادیه مثل غم وهم وغضب وتعب خاصه در سن جوانی
حادث گردد واین گاه تنها بود وگاهی مرکب با حمی عفنی باشد علامت آن صلابت نبض
و وقت وخفت وتواتر آن وهرگاه دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود
وهرگاه دست دیر تر بر بدن بماند حرارت زیاده دریافت گردد وبر صاحب آن حرارت
کم محسوس شود وحرارت یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد وموضع شرائین
گرم تر از سائر بدن باشد ودر بول دهنیت دریافت شود پس از غذا نبض قوی وعظیم گردد
وهرگاه از ابتدا تجاوز کند وبحد ذبول رسد در نبض صغر وصلابت پدید آید وغور عینین
بظهور انجامد وصدغین در هم نشیند وپوست پیشانی کشیده شود ورونق وتازگی
از چهره زائل گردد وسر وبینی وگردن باریک باشد وموهای دراز شوند وسبوبش بسیار
پیدا آید وخشکی جلد وجفاف پوست شکم ظاهر گردد وهر دو گوش کوچک شوند ودهنیت
در بول زیاده پدید آید وهرگاه باول درجه سوم رسد موهای بریزد وناخن های
کج گردد وسوای پوست بر استخوان گوشت نماند وطاقت مریض بالکل مفارقت کند
پس در ابتدا این تپ علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود وعلاج در درجه اول

براے تبرید و ترطیب شیرهٔ تخم کدو شیرهٔ تخم تربز در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر و در درجهٔ دوم علاج قوی باید کرد پس شیرهٔ تخم خرفه
شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده
سکنجبین حل کرده بنوشند و اگر زیاده تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالای این
تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز کدو سبز مقشر
در آب جوشانیده در آب نیم گرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود نه چنان
که احداث حرارت کند و نه سرد بود که باعصاب مضرت رساند و بعد یک لحظه بیرون آرند
و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از یک ساعت ماء الشعیر که در ان مرغ فربه اسفاناخ
پخته باشند بحسب قوت و ناضمه بدهند و بعد از هضم سکنجبین یا شربت زرشک بلعابیات
و شیره جات مناسبه باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب داند قدری سکنجبین بماء الشعیر
بیامیزند که تجوید ماء الشعیر بنماید چنانچه به تجربه رسیده و پوشیده نماند که آنکه در اول
کتاب در بحث اغذیه گذشت که سکنجبین را بماء الشعیر نیامیزند مراد آنجا از مقدار کثیر
سکنجبین است که ماء الشعیر را هضم نیافته از معده برون برد و نه از مقدار قلیل
سکنجبین که ظاهر است که سکنجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدار موجب نقصان نخواهد شد
و اگر قطعاً آمیزش سکنجبین بماء الشعیر ممتنع بودی شیخ رئیس بامتزاجش امر نفرمودی
چنانچه در حمی بلغمی فرموده که هر دو را ممزوج نموده بدهند و اگر بجهت دق از حمیات عفنه کدام
حمے دیگر یار نبود شیر دادن نهایت مفید پنداشته اند و بهترین های شیر آدم است
پس شیر خر ماده پس شیر بز ماده که همان وقت دوشیده باشند در شیر خر
شرائط آن است که خر ماده جوان باشد و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند
و علف آن جو و کاهو و اسفاناخ باشد و طریق استعمال شیر خر ماده و بز ماده چنین است
که روز اول نیم سکرچه و روز دوم یک سکرچه که وزنش سه اوقیه بود بدهند و نیز
مبرهن باد که سکرچه کبیره بوزن هفت اوقیه می باشد پس بتدریج شیر را
اضافه کنند که روز هفتم ۷ سکرچه رسد بعد از ان هر روز نیم سکرچه
کم کنند و روزے که شیر دهند نبض بیمار ملاحظه کنند اگر ضعیف و صغیر
معلوم نمایند دانند که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که فاسد نشده بدیگر دادن نترسند و باید که مسکن را بر یاحین بارده معطر سازند
و مسکنے باید که متصل بآب بسیار بود و لباس را از صندل و کافور مطیب کرده بپوشند و طبع
مریض را برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرفه بآب کشنیز و کافور تر کرده بر کتف
و سینه گذارند و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه
کرده باشند و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف
پدید آید خمیره مروارید خورانند اما حمی خلطے و آن تپے بود که اول حرارت غریبه در ان
لاحق اخلاط گردد پس از ان بقلب و روح و بسائر اعضا رسد و این حرارت از دو شق
خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان اخلاط باشد
و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمی عفنے نامند و آن یا بسیط بود که از عفونت
خلطے واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل
عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس اگر
داخل عروق بود حمیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم عروق ماده
بزودے به تحلیل نرود و تعفن سازد و چیزی را که مجاور اوست و بسبب مواصلت
قلب از او نے سبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح و دم
و شرائین در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دائمی مے نماید لیکن اشتداد حمے
بنوبتے که مختص بهر خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه
طبیعت بتمامه تعفن بخارج عروق بود حمی دائره حدوث می یابد زیرا که ماده بخارج بتحلیل
محال گردد و اگر تعفن در جاے واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه
حرارت متعفنه در مدت نوبت برو حادث شود و رطوبت آنرا که حرارت باو قائم باشد
فنا سازد و آنرا از راه عرق و غیره از بدن خارج نماید پس از رفتن آن ماده بماند
که نه ماده عفونت است و نه مرکب حمی پس بالضرور حمی باطل شود و پس بار بمرتبه دیگر
در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حرارتے که از تعفن سابق متمکن و موجود بود
برو گذر کند و حدوث حمی نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت حمی بلغمی هر روز بود
زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل الجمع و التعفن است و نوبت حمی سوداوی
بروز چهارم بود زیرا که سودا بسبب قلت و یبوست خود عسر الجمع و التعفن است و نوبت

حمّی صفراوی در روز سوم بود زیرا که صفرا در قلت و کثرت متوسط بینهما است و بدانکه اقسام
عالیه حمّی مطبقه موافق اعداد اخلاط چهار اند اول آنکه از تعفن خون حادث گردد و آنرا
علی الاطلاق مطبقه نامند دوم آنکه بتعفن صفرا حادث گردد و آن یا داخل عروق بود
که آن را غب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آن را غب دائره خوانند و ماده غب
لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر ماده غب صفراوی رقیق
و صرف باشد آن را غب خالص گویند و اگر مرکب به بلغم بود غب غیر خالص سوم آنکه
از تعفن بلغم عارض شود پس اگر ماده آن داخل عروق بود آن را لثقه گویند و اگر خارج
عروق باشد مواظبه خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود
آنرا ربع لازمه گویند و آن نادر الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند
و بدانکه ترکیب حمیات یا از اجناس متباعده بود مثل ترکیب حمی یوم با حمی خلطی یا از
اجناس متقاربه باشد مثل ترکیب حمی صفراوی بدموی و مثل آن و چون از بیان مجمل
حمی خلطی الفراغ شد بیان هر یک بالتفصیل نگاشته میشود سونوخس و آن تپی است
که از جوشش خون حادث گردد بلا تعفن علامت آن سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد
عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و حرارت لمس و عدم قشعریره
علاج اول فصد زنند و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشی خون برآرند
و اگر بعد از فصد قدری تپ باقی ماند اشربه مطفی خون استعمال نمایند غذا ماء الشعیر
لیکن قبل از فصد نباید داد کما قال صاحب التذکرة لا یسقی ماء الشعیر الا بعد الفصد
و جالینوس گوید که هرگاه مریض عرق نکند و ادرار عاف نباید پس اگر تاخیر کند
طبیب در فصد خوف حدوث سرسام است حمی مطبقه که از تعفن خون حادث گردد
و او سه قسم است یکی متزایده که هر ساعت قوت و حدت و گرمی دران زیاده محسوس گردد
و عفونت دران زیاده بر تحلیل باشد و این بدترین اقسام است دوم متناقصه
یعنی دران تحلیل زیاده از تعفن باشد و این قسم بهترین اقسام است سوم
متشابه یعنی تعفن و تحلیل دران هر دو مساوی باشند علامت آن سرخی
روی و چشم و قلق و کرب و ضیق النفس و سرخی و غلظت قاروره و عظم و سرعت
و امتلاء در نبض و صداع و ثقل بدن و درین تپ قشعریره نمایان باشد و حرارت

مثل حرارت حمام بود و عرق بسختی آید و در روز بحران و این تپ صبیان را و کسانی را
که پرگوشت باشند و در ایام بهار بیشتر عارض شود علاج فصد باسلیق یا
اکحل زنند بعده شیره عناب شیره تخم کاهو در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند یا عناب بخارا شاهتره در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده
شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشجو و شوربای بی روغن و اگر ضعف قوی بود
قلیه بی روغن عنب الثعلب [illegible] و آخره علامت آن تشنگی و صداع و بیخوابی
و کرب و خشکی لبها و خشکی زبان و تلخی دهن و سرعت نبض و غثیان و نارنجی بول
و نرمی شکم و قشعریره و لرزه و فرو آمدن تپ با عرق بسیار و سبب لرزه آنست
که چون صفرا از سلوک تجاویف تنگ منجذب شده بر اعصاب و عضلات و لحوم حساس گذرد
بسبب حدت و لذع آن ایذا پدید می آید و برای دفع آن قوت دافعه عضو و بدن
حرکت میکند و بالضرور لرزه پدید آید شیخ الرئیس گوید که لرزه حمی بلغمی بسبب لزوجت
بلغم شدید است زیرا که قوت دافعه به حرکت قوی او را دفع کردن نمیتواند و جالینوس
بخلاف آن گوید که لرزه حمی صفراوی بسبب لذع و حدتش غالب است و باعث
احساس سردی در حمی آنست که چون حرارت غریزی از خوف موذی بطرف باطن بدن
میگریزد پس بر ظاهر بدن برد قلیل غلبه میکند و وجود مواد بارد برد کثیر غلبه می سازد
بسبب گریختن حرارت غریزی سوی باطن و تاثیر برودت ماده علاج در ابتدا
ادویه مدره مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزوری ندهند زیرا که در تپهای
دیگر چون از استعمالش ماده رقیقه اخراج یابد ماده باقیه غلیظ القوام باشد و تنقیح پذیرد
و این امر باعث اطالت مدت مرض میگردد پس باید که تا روز چهارم شیره مغز تخم تربز
شیره مغز کدوی شیرین در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعده گل نیلوفر
عنب الثعلب زرشک شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح مالیده صاف کرده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و روز مسهل گل بنفشه گلسرخ آلو بخارا تمرهندی
شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین اضافه نموده مسهل دهند
و اگر سرفه باشد زرشک و تمرهندی داخل نکنند و بروز تبرید آمله مربی شسته
بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب اسپغول مسلم لعاب بهیدانه

شیرهٔ مغز تخم کدو و شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و پوشیده نماند که استعمال لعابیات بعد مسهل ازین باعث نموده می آید که بقیه
بازلاق دفع شود و تسکین حرارت هم منظور است و روز دهم که روز راحت افتد
باز مسهل دهند و بروز تبرید تبرید مذکور بعمل آرند و باز بروز دوازدهم که یوم راحت است
بدستور مسهل دهند و بعد اسهال کردن سنا مکی بروغن بادام چرب کرده هلیله و تربد غاریقون
اگر ضرورت بود در مسهل سوم اجازت است و اگر بعد تنقیه حمی مفارقت نکند آب کاسنی سبز
مروق با شربت نیلوفر و شربت بزوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خواهند قرص
طباشیر ملین شربت نیلوفر آمیخته اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز
مروق حل کرده بنوشند غذا آش جو یا شله یا دال خشکه و پوشیده نماند که استعمال ما الفواکه
تا روز هفتم نیز جایز نیست غب لازم علامت و علاج آن مثل غب دائره باشد
حمی محرقه علامت آن کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و هذیان و فرو رفتن
چشم مع باشد علامات غب خالص علاج مثل غب خالص کنند لیکن از قوی تر باید
و خیارین بیفزایند و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کرده بلیسند غب غیر خالص
در اکثر اوقات تا شش ماه کشد علامت آن زیادتی نوبت بر دوازده ساعت
علاج تا سه روز شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ عناب در عرق گاوزبان برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعده گل نیلوفر گاوزبان اصل السوس مقشر نیکوفته
عناب زرشک در عرق گاوزبان خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند بروز مسهل گل بنفشه
تخم خیارین نیکوفته پرسیاوشان مویز منقی مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام
شیرین اضافه کرده مسهل دهند و بروز تبرید لعاب اسپغول اسلم لعاب ریشهٔ خطمی
در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا خشکه بی روغن
یا دال مونگ حمی بلغمی دائره علامت آن شروع بنافض صادق البرد نماید و تا دیر
او ثابت باشد و کمی تشنگی و صغر نبض و بقی برآمدن بلغم و تهیج و سفیدی روی و کثرت
براز و سفیدی و رقت قاروره علاج سه روز شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ عناب
در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند تا تلطیف عفونت شود
که باعث حمی است و استعمال اشیاء حادثه نمایند که موجب عفونت است بلکه در نسخه منضج نیز قدری

ادویهٔ بارده استعمال کنند و بعد نضج ماده بروز هشتم مسهل دهند و بعد از تنقیه قرص غافث در شربت گاؤزبان سوده اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق حل کرده بنوشند یا استعمال خاکسی فرمایند که بسیار نافع است و طریقش آنست که خاکشی یک توله را در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند و روز دوم یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و بهمین طریق تا یک هفته یک یک جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک یک جوش کم نموده باشند و اگر سرفه باشند بالعوق سپستان دهند و اگر صداع بود استعمال خاکسی جائز نیست و اگر بقر وریتی کنند اول کتیرا در شربت بنفشه سوده بلیسند و بالایش مطبوخ خاکسی بنوشند حمی لثقه علامات آن موافق علامات دائره است مگر آنکه باین تپ نافض نبود و عرق نمی باشد مگر وقتیکه بالکل مفارقت کند و مشابه می باشند بدق و فرق آنست که لثقه بعد از تناول غذا قوی نمی شود علاج آن مثل علاج نائبه کنند حمی ربع دائره علامت آن ابتدا نافض و برد قوی و صلابت و صغر نبض و بطور آن و چون گرم بود حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کمتر از غب و نیز دلالت میکند برین تپ مزاج بارد و یابس و تدبیر مقدم از تناول عدس و بادنجان و اسباب مولد سودا و این علامت وقتی بود که سودائے سوداوی باشد و اگر از احتراق بلغم بود علامات آن حدوث حمی بعد از مواظبه و لثقه و کمی در سرعت نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبقه پیدا شود و اگر از احتراق صفرا بود بعد از غب حادث گردد علاج اگر از سوداوی دموی بود فصد باسلیق از جانب راست زنند و اگر از سوداوی بلغمی بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر از سوداوی صفراوی بود تنقیه آن سازند و اگر از سوداوی سوداوی بود تنقیه سودا سازند بطریقیکه بارها ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قرص غافث دهند ربع لازم علاجش مثل علاج ربع دائره کنند حمیات مرکبه و ترکیب یا بر سبیل مداخلت بود یعنی یک تپ هنوز زائل نشده باشد که دیگرے آید یا بر سبیل مبادله بود یعنی یکے برود و دیگرے شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سبیل مشارکت که اخذ هر دو یکجا باشد و ترکیب بیشمار است انچه نام معین وارد شطر الغب و غب غیر خالص شطر الغب

تپے باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط باہم متمیز باشند و ترکیب این
بچہار قسم است یکی آنکه هر دو دائره باشند دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه صفراوی دائر
و بلغمی لازم بود چہارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج علامات صفرا
و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تپ اعتقاد بر دو نوبت
نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا نبض سریع و قلق
و اضطراب و تشنگی و تلخی دهن و نافض و برد کمتر بود و در نوبت بلغم نافض شدید باشد
و باقی علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تپ و غب خالص آنست که در غب خالص
فرق درمیان نوبت صفرا و بلغم نبود و بسبب شدت امتزاج هر دو این تپ
تا دیر باقی ماند زیرا که صفرا مستفرغ شود و بلغم نضج نیابد علاج هر چه در غب
غیر خالص گذشت بعمل آرند **فائده** در بیان بقیه اقسام **حمی خمس**
و سدس و سبع از مواد غلیظه متولد شود علاجش مثل ربع کنند **حمیات مختلفه**
تپے باشد که دوره دوران محفوظ نبود اگر از سوء تدبیر در اکل و شرب بود اصلاح
تدبیر کنند و پوشیده نماند که چون که سوء تدبیر اکل و شرب اخلاط ردیه پیدا میکنند
ازین باعث حمیات مختلفه از وظهور مے یابند زیرا که حمے موافق هر خلط دور خواهد نمود
پس بالضرور اختلاف در دور حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود
قطعیه و استفراغ آن کنند بطریقے که بار بار ذکر یافت **حمے الفیالوس**
تپے باشد که دران ظاهر بدن گرم باشد و باطنش سرد و برای آنکه ماده این بلغم
زجاجی است پس وقتیکه بعضے اجزا بلغم متعفن شوند و بعض بحالت اصلی تا...
پس هر گاه از اجزاے متعفنه بخارات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس
ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد و چونکه حرارت عفونت اجزاے غیر متعفنه بلغم را
در باطن بدن از اعضاء مالوفه ماده بسوی اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود
پس بسبب برودت ماده اعضاء غیر مالوفه احساس برودت خواهد ساخت
و بالضرور علیل در باطن خود سردی دریافت خواهد کرد علاج مثل علاج حمی
بلغمی کنند حمی لیفوریا تپے باشد که دران ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود
پس اگر از صفراوی غلیظ بود سبب حرارت و برودت چنین است که طبیعت و روح

بتمامه براے دفع موذیے بباطن میل خواهد کرد وظاهر بدن سرد خواهد ماند و در باطن
بدن ظاهر هست که حرارت صورت خواهد بست و اگر از بلغم غلیظ بود بسبب برودت
و حرارت چنین خواهد بود که طبیعت و روح بسبب آنکه موذی قوی نیست من جمیع
بباطن خواهد بود پس بالضرور برودت قلیل بر ظاهر بدن ظاهر خواهد شد و هرگاه بخارات
ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده بجلد بدن خواهد رسید پس بسبب
برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت بر ظاهر بدن خواهد کرد و برودت غلبه
خواهد نمود و بسبب عفونت ماده و میل طبیعت و روح در باطن حرارت جمع خواهد آمد
علاج اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمے صفراوی کنند و اگر از بلغم بود علاج مثل حمی بلغمی
حمے حصبه و جدری بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث امراض اطفال گذشت
حمی غشے یعنی تپی که بیهوشی آرد و او دو نوع است یکی آنکه از بلغم خام فهد و این چنان باشد
که بلغم خام در بدن افزون شود و عفن گردد و تپ آرد و چون تپ آید ماده حرکت کند
و قدری ازان بقلب و حوالی آن ریزد پس بالضرورت قوت مقهور شود و غشی افتد
و باشد که بسبب ضعف فم معده غشی رو نماید و تپهای بلغمے از ضعف معده کمتر
خالی باشد علامت آن تهیج روی و دوره تپ موافق دوره تپ بلغمی و دوم آنکه
از صفرا بود و آنچنان باشد که صفرا رقیق شود و عفن گردد و میل بهیت نماید و عند الحرکت
ماده از حرارت تپ قدری ازان بدل ریزد و غشی آرد و علامت آن آنست که بدن روز بروز
لاغر شود و تپ موافق نوبت دائره دوره کند علاج بوقت غشی آنچه در بحث غشی گذشت
بعمل آرند بعده اگر از بلغم بود آنچه در حمی بلغمے گذشت بعلاج آن پردازند و اگر از صفرا بود
علاج آن مثل علاج حمی صفراوی محرقه کنند حمی وبائی که بسبب تعفن و فساد هوا عارض شود
و کسیکه کثیر الجماع و ضعیف القوی و واسع المسام و ممتلے از اخلاط بود استعداد این حمے
بسیار دارد علامت آن تپ حاده ظاهر گردد و غشی خروج مواد ردیه و رقی و کرب و تشنگی
و تواتر نفس علاج اگر بدن ممتلے بود تنقیه بدن کنند و خانه را از عطریات بارده مانند
گلاب و کافور و صندل و غیره معطر سازند و تعدیل هوا نمایند و نوشیدن سرکه استعمال مبردات
مفید بود قسم دوم در علامات و معالجات اورام و بثور و لدغ حیوانات وغیره
بدانکه اورام و بثور زیادتے غیر طبعی هست که بسبب انصباب ماده فضله متمدده در اعضا

ظاهر شود بوجهی که در فعل ضرر رساند و الم پیدا کند و اورام بزرگ بیباشد و بثورات خرد
فلغمونی ورمی است که از مادهٔ خون عارض شود علاج فصد زنند و حضض مکی
صندل سرخ گل ارمنی اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند و اگر ماده از دفع
اعضاء رئیسه باشد و درد هم بشدت باشد آن وقت ضماد بر تقشع ورم ننمایند تا که ماده را سوی
اعضای رئیسه رجوع نمایند بلکه چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا ماده که از شدت
وجع جذب شود آنرا مدن ندهد و رجوع نموده باشد و پوشیده نماند که در زمان ابتدا
ادویه رادع مثل صندلین فوفل گل ارمنی آرد جو عنب الثعلب استعمال کنند تا که
ماده دیگر را آمدن ندهد و نیز ماده مستحصله را رجوع نماید و در تزاید با دویه رادع ادویه
محلله مرخیه چون آرد باقلا و خطمی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحصله تحلیل
پذیرد و ماده دیگر جمع نیاید و در زمانه انتها با دویه رادع ادویه محلله بالمناصفه آمیزند
برای آنکه درین وقت با دویه رادعه بسبب نبودن وجوع ماده بسوی محل ورم چندان
ضرورت نیست و در انحطاط فقط ادویه محلله مثل اکلیل الملک بابونه تخم کتان حضض مکی
استعمال کنند تا ماده را تحلیل کند و اگر ماده تحلیل نه پذیرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه
و تخم کتان و انجیر ضماد نمایند تا پخته شود پس اگر از خود بشگافد فبها و گرنه ادویه منفجره یعنی
شگافنده چون سرگین کبوتر وغیره بران نهند یا آهن بشگافند و باید که در زمانه ابتدا
برای تسکین لعاب اسپغول مسلم صندل سفید سائیده شیرهٔ عناب در عرق شاهتره
برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس مقشر
نیم کوفته عناب در عرق شاهتره خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و روز مسهل
اجزاء مسهله بخیسانند و روز تبرید لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم خیارین در عرق گاؤزبان
برآورده شربت بنفشه حل کرده اسپغول مسلم پاشیده بنوشند و چسپانیدن زلو بر نفس ورم
یا قریب آن بسیار نافع اگرچه زمانه ابتدا بود طاعون ورمی است که اکثر در ایام
وبا پدید آید و با سوزش شدید باشد و رنگش سرخ یا زرد یا سیاه یا سبز باشد
علاج تقویت دل و دماغ کنند و گرداگرد ورم صندل سرخ حضض مکی
در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و بر نفس ورم شرط زنند
و آب گرم بشویند و بعده اگر حاجت فصد بود فصد زنند سرطان ورم سوداویست

که از احتراق صفرا یا بلغم که با وی قدری صفرا آمیخته باشد حاصل شود علامتش آنست که چون
ظاهر شود مانند بادام بود یا کلانتر از وی و بعده زیاده شود و مانند پاپیای سرطان رگهای
سرخ و سبز گرد او پدید آید علاج فصد باسلیق یا اکحل زنند و مسهل سودا دهند
و در ابتدا از برادعات ضماد کنند و وقتیکه متقرح شود کلبیا و روغن کنجد سوخته استعمال کنند
عرق مدنی بفارسی رشته گویند علاج فصد زنند و تنقیه سودا کنند و صبر را با آب کشنیز سبز
سائیده ضماد کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسنی خیسانیده قند سفید
آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته سر برآرد
بر قطعه اسرب پیچیند تا تمامه بیرون آید و احتیاط نمایند که گسسته نشود و اگر بگسلد زود گل
بشگافند تا ماده فاسد تمامه برآید و اگر در ابتدا از ظهور رشته بر اسپ قدری گرفته
بقند سیاه آمیخته بخورند ظهور رشته نشود ان شاء الله العزیز جذام علتی است
که هیئت اعضا را فاسد سازد و پهن شدن بینی و گرفتن آواز از علامات اوست
علاج فصد اکحلین زنند و رگ پس گوش بکشایند و خون وافر گیرند و در خریف
و ربیع مسهل قوی بدهند و در هر ماه بلطف تلیین طبیعت و اخراج مواد نموده باشند
بمسهل معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محللات رطوبت غریزیه
احتراز ورزند و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند
و دماغ را به غرغره و سعوط مناسبه پاک نمایند و برای ترطیب و تبرید روغن کدو
و شیر زنان و امثال آن در بینی چکانند و بعد از تنقیه ماءالجبن و چوب چینی استعمال کنند
و حمام درین مرض بعد از تنقیه بغایت نافع است و علامت این مرض آنست که سبوس
از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوی احتمال کنند
دادن شوربای افعی و گوشت او بسیار مفید است و باید که چهار انگشت یا یک وجب
از طرف سر و همین قدر از طرف پایین دور نمایند بعد از آن همراه شبت و ملح پخته بکار برند
و افعی زنده را بگیرند و قطع کنند و در سبوچه گلی اندازند و در سبوچه سوراخ کنند
و بطریق معروف عرق از آن گیرند بعده در عرق مذکور نخود تر کنند و وقتیکه عرق
خشک شود آن نخود را نیز دهند باین طریقه که روز اول سه ماشه و یک یک ماشه
افزوده باشند و شیر بز هر روزه بگیرند و تازه بتازه به مجذوم دهند لیکن شیر

سه روز و نه هشت بعد سه روز از دادن نخود و شیر را استعمال نمایند جرب عبارت است
از بثور خرد که با خارش باشد و آن دو نوع است یکی جرب یابس دوم جرب رطب
علاج اگر از زیادتے خون بود فصد باسلیق زنند و اگر حاجت افتد منضج و مسهل
حسب ماده دهند و این دوا بر بدن بمالند صفته توتیای سبز شش ماشه رال پنج ماشه
گندهک هفت ماشه سیماب شش ماشه شنگرف پنج ماشه همه را سائیده در روغن زرد که انرا
یکصد و یک مرتبه در آب شسته باشند مخلوط نموده بر بدن بمالند حکه یعنی خارش علاج
سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالند یا عرق لیمون کاغذی بر روغن چنبیلے آمیخته بمالند
قوبا که بهندی آنرا داد گویند و آن خشونتی است که با خارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است
و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سوده طلا کنند و اگر سرایت در گوشت کرده
سیر یعنی لهسن را در سرکه سائیده بر و ضماد کنند و بعد سه ساعت عضو را پاک کنند و اگر
سرایت در گوشت تا نهایت کرده باشد اول بمسهل و فصد تنقیه سودا کنند بعده
بر نفس قوبا زلو چسپانند و پس از ان گل سرخ حضض سکے در آب عنب الثعلب سبز
سائیده چند مرتبه ضماد کنند تا که عود نکند برص سفیدی است غلیظ که بر ظاهر بدن
ظهور یابد علاج تنقیه بلغم کنند و کلکلانج استعمال سازند و شب یمانی و فوفل و شیطرج
در دو شراب سائیده طلا کنند بهق ابیض سفیدی رقیق است که بر ظاهر بدن
پیدا شود علاج آن موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکه سائیده
طلا کردن بغایت مفید است بهق اسود و آن سیاہے رقیق است که بر جلد پیدا شود
علاج اول تنقیه سودا کنند بعده خربق سیاه در سرکه سائیده طلا سازند
کلف فرق کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت
علاج پوست انار ترش و پوست ترنج هر دو را در سرکه انگوری سائیده
طلا کنند علاج کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلی آرد صفت آن اندرجو پنج درم
حسن یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مروارید پوست انار ترش
پوست ترنج مغز تخم لیمون کاغذی مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نگاه دارند بوقت شب
در سرکه انگوری آمیخته طلا کنند بوقت صبح از آب که دران برگ نیب جوشانیده باشند
بشویند پس صدف مروارید در گلاب سوده طلا کنند بعد یک دو ساعت بشویند

وزعفران در گلاب سوده کنند و بعد یک ساعت بشویند **لدغ عقرب** چونا و نوسادر
هریک یک توله بآب تر نموده در دست بوجه آهن بمالند و ببویند که فی الفور
نفع دهد و خوردن شیرهٔ چرچیته نیز مفید است **گزیدن افعی** چرکنچه حقنه بخورند
و تریاق فاروقی بدهند **گزیدن سگ دیوانه** بر زخم شرط زنند و ماده را
مستفرغ سازند و تا یک مدت زخم را به شدن ندهند تا که استفراغ ماده کما حقه شود
و نبات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخته
بخوردن دهند و کچلا در شیر آک تر کرده خشک سازند و هر روز از ان بقدر یک سرخ گرفته
در برگ تنبول داشته خورده باشند **سقطه و ضربه** اگر بے ورم و تب بود گل ارمنی
در سفیدی بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تب بود فصد زنند و حجامت
بکار برند بعده گل سرخ گل ارمنی زردچوب در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا کنند
و بر عضو رئیس که قصد تقویت آن مع امالهٔ ماده فرمایند و برای تسکین وجع گل ارمنی
صبر زردچوب در گلاب و در روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زده و چوب زده
چنین کنند که آنبه هلدی سیده چوب ساجی کمار در سفیدی بیضهٔ مرغ سائیده
ضماد کنند **فائده** در علاج زهر خورده علاج همه زهرها چنین است که با شیر
و روغن گاو قی کنانیده معده را پاک سازند بعده قدری تریاق فاروقی بخورانند
علاج افیون خورده تخم ترب تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده
قی کنند تا معده پاک شود پس حلتیت سه ماسه در شهد سفید سوده بلیسند و منفعت
نیکو یافته و عسل خالص در آب جوشانیده بنوشند که مفید است و چند بار شهد سفید سوده هم مفید

قسم سوم در نسخه های مرکبه مستعمله ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده لیکن نسخه ها
در آنجا بتحریر نیافت و بعضی که ذکر آنها در کتاب نیامده الا باستعمال آنها حاجتی می افتد اول کحل

از جناب حکیم محمد اکمل خانصاحب مرحوم اقسام صداع و امراض چشم را نافع **صفت**
هلیله کابلی هلیله زرد هلیلهٔ سیاه آمله گل سرخ اسطوخودوس از هر یک ده درم کشنیز خشک
ده درم ترنجبین خراسانی هشت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن
بدستور معروف تیار سازند و در فصل حار و مزاج حار عوض شهد نبات کنند شربت از دو مثقال

تا شش مثقال اطریفل کشنیزی دردسر و چشم و گوش را که از بخارات حادث شود ببرد
و تقویت معده کند و بواسیر را نافع صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله کشنیز خشک مقشر مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته
بروغن بادام چرب نموده بسه چند عسل تیار سازند و بعضی برابر مجموع ادویه کشنیز
میگیرند و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر است شربت از دو مثقال تا شش مثقال
و بعد دو ماه استعمال کنند اطریفل ربا نے جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی
نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی ماند شربت
برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و عند المداومت از یک مثقال تا دو مثقال
و بجمیع امزجه موافق صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه مجموع
هریک ده مثقال تربد سفید مجوف خراشیده کشنیز خشک هریک بست مثقال
پوست هلیله آمله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هریک پنج مثقال صندل سفید کتیرا
هریک سه مثقال روغن بادام شیرین سے مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب
نموده عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده صاف کرده
با یک و نیم وزن شیره هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آرند و نوشدارو
ساده تقویت معده و باه و اعضای رئیسه کند شربت از یک مثقال تا سه مثقال
صفت گل سرخ شش درم سعد کوفی چهار درم قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب
از هریک سه درم قاقله صغار قاقله کبار کبابه جوز بوا خرفه زعفران زرنب
هریک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید و عسل بالمناصفه صد و شصت مثقال
آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز دارند پس شسته و سه رطل آب
بجوشانند تا مهرا شود و از غربال بیرون کنند و با قند و عسل بقوام آرند و ادویه را
کوفته بیخته با آن بسرشند انوشدار وی لولوی مروارید ناسفته
بسد بیشه سعد کوفی اذخر زعفران از هریک ده مثقال عود خام ابریشم مقرض
شیره سافج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هریک سه مثقال کشنیز مقشر
شیره آمله سی مثقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند بجهت سقاط کردن
دانه هاے بواسیر صفت گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر تکرار ام الفعل آرند

ایضاً تربد زنجبیل شحم بلادر اجزاے مساوی گرفته اقراص کنند و تخمیر سازند
بنادق البزور براے قرحه مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدو شیرین دو درم
تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنجدرم بزر البنج سفید خرفه مقشر هر یک
دو درم تخم خطمی کتیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس
هر یک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند جوارش شهریاران برودت جگر و معده
و قولنج و عسر البول را نافع صفت قرنفل خرفه دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا
دانه الائچی خرد مصطگی دانه الائچی کلان حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم تخم
سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف حب النیل از هر یک هشت درم قند سفید بوزن ادویه
کوفته بیخته بعسل بسرشند شربت چهار مثقال تا هفت مثقال با آب گرم دهند جوارش اترج
معده را قوت دهد و اشتهای طعام آرد صفت پوست اترج خشک درم قرنفل
جوزبوا دار فلفل خرفه قاقله خولنجان زنجبیل از هر یک یکدرم مشک دو دانگ کوفته بیخته
بعسل بسرشند جوارش عود ساده عود هندی پنج درم پوست اترج مصطگی از هر یک
یکدرم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده ادویه با آن بسرشند جوارش
عود شیرین عود هندی دارچینی جوزبوا خرفه قاقله صغار قرنفل خولنجان
دار فلفل از هر یک پنجدرم اسارون زعفران از هر یک دو درم نبات
نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفی غیر از نبات ستوده ادویه بدستور
جوارش سازند جوارش عود حامض نافع برودت معده که هرگاه دهن تلخ
و تشنگی بود بکار آید صفت عود هندی خام ده درم سنبل الطیب قاقله صغار
زعفران پوست اترج قرنفل دارچینی بادرنجبویه مصطگی طباشیر سفید از هر یک یکدرم
آب سیب ترش پنجاه مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نود مثقال قند سفید
عسل خالص از هر یک هفتاد مثقال بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال
تا دو مثقال جوارش انارین تقویت معده کند و اشتها آرد صفت
آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هر یک یک آثار آب نعناع سبز گلاب
هر یک هفت درم سنبل الطیب مصطگی هر یک دو درم دانه الائچی کلان پوست ترنج
هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته یکدرم الائچی خرد سه ماشه بدستور تیار سازند

جوارشش جالینوس مقوی معده و هاضم طعام و دافع نفخ و مقوی امعا و جگر
و سپاسی مو نگاه دارد و سودا را نافع و گرده را گرم کند و خلط خام را از مفاصل
دور سازد و روشنی چشم و عقل و باه بیفزاید و ریاح بواسیر را نافع و رنگ صاف کند
و فربهی بدن آرد و محتاج به پرهیز نیست صفت سنبل الطیب قرنفل قاقله
دارچینی خولنجان زنجبیل زعفران فلفل سفید دار فلفل قسط بحری سعد عود بلسان
حب بلسان حب الآس اسارون قصب الذریره هر یک یک جزو مصطگی پنج جزو شکر هموزن
ادویه عسل دوچند ادویه معجون سازند و هشت روز بعمل آرند و هر قدر کهنه شود بهتر
جوارشش کمونی کمون کرمانی مدبر بریان بیست درم فلفل سیاه شش درم بوره ارمنی
یک درم باشه چندان عسل مصفی مقوم بسرشند شربت از چهار درم تا شش درم
بعد یک هفته استعمال کنند و بعضی هفت درم پودینه باغی درین جوارش زیاده کنند
جوارش مصطگی سردی معده و جگر را نافع و آب رفتن از باز دارد صفت
مصطگی سه مثقال کوفته در یک من قند سفید و سی درم گلاب بقوام آرند
و بر روی سنگ که از روغن بادام چرب نموده باشند بریزند جوارش ملکی
مقوی باه صفت مشک یک و نیم دانگ قاقله کبار هر یک یک مثقال قرنفل جوزالطیب
بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی عود هندی زعفران از هر یک
سه درم اشنه سه مثقال قند و گلاب هر یک دو مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل
بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر آتش نهند تا نزدیک انعقاد آید فرود آرند و ادویه
کوفته بیخته بران افشانند و بکفچه زنند تا نیک سرشته شود شربت یک مثقال جلنجبین
گل سرخ از سبزی و غیره پاک کرده خوب بمالند و یک روز بگذارند که رطوبت
جذب شود پس برای هر یک من دو من قند یا شکر سفید اندازند و بمالند تا سه روز
و هر روز صبح و شام بر هم زده باشند پس در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر عسل خواهند
بجای شکر عسل اندازند جلنجبین سیوتی برای خفقان حار و تقویت قلب مفید
صفت گل سیوتی صد عدد قند سفید صد درم بدستور معروف طیار ساخته گلاب
پاشیده در سایه نگاه دارند جلنجبین چاندنی ورق گل چاندنی صد عدد قند سفید
صد درم بدستور طیار ساخته گلاب پاشیده در مهتاب دارند حب بواسیر سوت

مغز تخم بکاتن مساوی در آب ترب سائیده حب بسازند بقدر نخود شربت یک حب صبح
و یک شام حب ہلیلہ ہلیلہ سیاه ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ گل سرخ از ہر یک چار ماشه
سنا مکی ہشت ماشه بدستور معروف حب سازند شربت یک درم حب شہریار مسہل
اخلاط ثلثه و جہه ثقل و جمیع امراض اذن و حمیات کہنه و اورام الطحال و کبد و معده نافع
صفت صفت ایارج فیقرا بست و چہار درم ہلیلہ سیاه پوست ہلیلہ زرد ہر یک شش درم
گل سرخ چہار درم مصطگی انیسون عصاره غافث ہر یک دو درم کوفته بیخته در آب کشنیز تر
و در سایه خشک کنند شربت از یک درم تا دو درم بیشتر از آن نباید حب برای قبض شدید
و کسے که از مسہل کراہت کند صفت قرنفل دو ماشه بادیان انیسون ہر یک یک ماشه
گل بنفشه شش ماشه پوست ہلیلہ زرد کشمش ہر یک یک تولہ سنا مکی ترنجبین گلقند اصفہانی
ہر یک دو تولہ بدستور حب بندند حبت اسہال دو تولہ و برای قبض دو است
۹ ماشه حب سرخ برای زہار و تحلیل مواد چشم مفید و اولی آنست که در آخر رمد
استعمال کنند و در ابتدا نیز فائده عظیم می بخشد صفت گیرو چہار دام افیون
یک دام زنجبیل صمغ عربی ہر یک ربع دام ہمه را کوفته بیخته اگر ورم باشد باب کشنیز سبز
و برای مواد که نازل بطرف چشم شود در آب کوکنار حب بندند بوقت حاجت
بر چشم طلا کنند حب ڈبه توتیائے سبز بریان سہاگه بریان ہر یک یک جزو
ہر دو را در آب شیر بز حل کرده بقدر دانه باجره یا بیشتر از آن حب بسته نهند
وقت حاجت یک حب یا دو سه حب در شیر مادر حل کرده بہند حب جدوار
تالیف حکیم علویخان مرحوم که قائم مقام افیون است مقوی باه صفت افیون
گاؤ در روغن پنج تولہ عشر وزن آن زعفران و خمس وزن آن جدوار کوفته در بیان
نارجیل یا در آثار پر کرده در خمیر گرفته در پانزده آثار شیر گاؤ بجوشانند تا تمام شیر
بعد سوخت رسد بعد از آن بہمین دستور در روغن گاؤ بپزند که روغن بالای آن
پسند تا که خمیر سرخ شود بجوشانند پس بر آورده خمیر را دور ساخته پوست سیاه
دور کنند و نارجیل را مع اجزاء اندر روے خوب بپایند تا چون مرہم شود
و اگر نارجیل علحده اول در ہاون دسته بکوبند آسان بکوفتن آید بعد از آن
ازین مرہم برائے ہر بست مثقال بسباسه بہمن بادرنجبویه از ہر یک یک مثقال

مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید
صمغ عربی کتیرا بذر البنج بیخ لفاح جوز بوا از هر یک چار دانگ روغن بلسان نبات
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بگلاب یکجا
خوب بمالند تا نیکو مخلوط شود و بقدر نخود حبها بسازند و در ورق نقره پیچیده نگاه دارند
شربت از یک حب تا دو حب حب الشفا زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو جوز مائل
سه جزو همه را کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل معجون کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت
مقدار موافق حبها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
وجوانی و علل بارده نیکو دوست حب که آنرا پنڈری گویند برای زنان
بسیار مفید است صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکهانه خرما هر یک نیم آثار
مغز چلغوزه مغز اخروت صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاو آثار گل کیسو گل دهاوه
گل سپاری موصلی سفید بیخ جوز بوا البسباسه تال مکهانه دارچینی مائین ثمر سمندر سوکه
خولنجان ثعلب مصری قرنفل هر کدام نیم پاو میده گندم چهار آثار شکر روغن زرد
هر یکی پنج آثار ادویه کوفته بیخته بطور معروف پنڈری سازند حب برای ازاله اقسام تپ
صفت دار فلفل مغز کرنجوه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغیلان هر یک
۶ ماشه ادویه را کوفته بیخته مقدار نخود حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح
و یک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر و نیز حب برای تپ ربع از تجربه جناب حکیم
احسن الله خان صاحب صفت برگ دهتوره پنج عدد برگ تنبول پنج عدد فلفل سیاه
پنج عدد کوفته بیخته حبها برابر فلفل بندند یک صبح و یک شام بار بندند ایضاً افیون خالص
تخم دهتوره هر یک دو مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک یک درم زنجبیل گل ارمنی
هر یک ربع کم دو ماشه زعفران یک نیم آثار شیرخشت هفت ماشه ادویه را بکوبند و بپزند
و شیرخشت را در آب حل کرده ادویه در آن بسرشند و برابر نخود حب بندند شربت یک حب
همراه آب نیم گرم قبل از نوبت حلوا تخم مرغ زرده تخم مرغ بست عدد نبات سفید پنجاه مثقال
نبات را در عرق بید مشک و عرق کیوڑه حل کرده بعد از ان زرده تخم مرغ را داخل کرده بپزند
تا چون تر حلوا شود پس جوز بوا البسباسه از هر یک یک مثقال زعفران مشک
از هر یک دو دانگ داخل کرده پنج مثقال از آن صبح و سه مثقال وقت شام بخورند

واگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال زعفران و دو سه چیره بادام ده دانه تخم خشخاش چهار ماشه
مسکه و نبات هر یک دو تولہ بدستور مرتبه سازند و اگر خواهند یکپاو شکر زعفران اضافه کنند
خمیره ابریشم برای تقویت اعضای رئیسه مجرب است صفت پیله ابریشم ده مثقال
در عرق بیدمشک و گلاب و آب آهن تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چهار آثار
بخیسانند و گاوزبان گیلانی گل گاوزبان هر یک ۱۰ مثقال گل بنفشه سنبل الطیب شش
گل نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویه هر یک ده مثقال در عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک چهار آثار
علیحده خیسانیده صبح بجوشانند و پس هر دو مطبوخ را جمع نموده با نبات و قند بقوام آرند
و آب سیب و آب بهی و آب ناشپاتی و آب انار هر یک دو آثار مروارید سوده هفت مثقال
ورق طلا یک نیم مثقال ورق نقره مرجان از هر یک سه مثقال کهربا کشمش خمسه ما
هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشهب یک توله بسلوچن ۳ مثقال اضافه کرده
بدستور خمیره سازند خمیره گاوزبان ساده آب برگ گاوزبان گیلانی قند سفید
هر یک یکمن گلاب بیست مثقال همه را بجوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر آب
~~گاوزبان تازه نباشد~~ گل گاوزبان را در گلاب تر کرده با سه چند قند سفید بقوام آرند
خمیره گاوزبان عنبری برگ گاوزبان گل گاوزبان هر واحد چهار توله بادرنجبویه
نیم پاو گلاب عرق بیدمشک هر یک نیم آثار مشک عنبر اشهب ورق نقره هر یک یک ماشه
قند سفید یک آثار بطریق معروف تیار سازند خمیره بنفشه گل بنفشه مصفی یک رطل
و سه رطل قند سفید را [illegible] باهم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب
بران پاشند تا نیکو ملیده شود پس [illegible] در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده باشند
پس نگاه دارند [illegible] خمیره صندل برادهٔ صندل ۲۰ مثقال نیم آثار گلاب
تر کرده یک شبانه روز نگاه دارند پس ازان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و با یکمن قند
خمیره سازند خمیره خشخاش کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند و با ده من
آب باران بجوشانند تا یک من بماند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند و اگر قوام رقیق دارند
شربت گفته شود دوای که برای ریم بند کردن گوش بعد از انکه اخراج با دویه دیگر
کرده باشند مفید است صفت پوست بیضه مرغ خرمهره زرد و مساوی گرفته
هر دو را سوخته در گوش دمند دوای که رعاف بند کند صفت پوست هلیله زرد

گل معصفر انار خام برابر سوده با آب سعوط کنند دوائیکه برای سرفه معمول و مجرب مولف
صفت رب السوس سماق حب الآس کاکراسنگی مساوی الوزن گرفته در کوزه گلی
انداخته سرش محکم بسته شب در تنور نگاهدارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت حاجت
قدری ازان در برگ تنبول داشته بخورند دیاقوذا منع نزلات کند و سرفه خشک را مفید
صفت خشخاش سفید با پوست بست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهیدانه شیرین
از هر یک پنج درم اصل السوس بست درم بزرقطونا ده درم مجموع را در شش رطل آب باران
تا دو شبانه روز بخیسانند پس بآتش نرم بپزند تا نصف شود و چون آب به نیمه آید صاف کرده
یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آرند دوا المسک حلو حار نافع است ازبرای
خفقان و فالج و لقوه و کزاز مقوی قلب است و معده را از رطوبت پاک سازد صفت
زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم
بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب ساذج قرنفل قاقله از هر یک پنج درم اشنه
دارفلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل نگبین همه ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی بسرشند دستور تیار سازند شربت نیم مثقال دوا المسک حامض
مقوی اعضای رئیسه و قوی صفت مروارید ناسفته نیم درم گل گاوزبان گل سرخ
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کهربا شمعی بسد محرق از هر یک یک درم مشک دو دانگ
نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبائع گفته
که مزاج این دوا مائل ببرودت در درجه دوم خشک است و ترکیب احراق بسد انست
که آنرا بقدر باقلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته گل حکمت نموده یک شب در تنور نهاده
بر دارند و احراق مرجان و کهربا وغیره هم برینمنوال است دوا المسک معتدل
کافور نیم دانگ عنبر اشهب ربع دانگ مشک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یک درم
دارچینی یک مثقال تخم کاهو یک نیم درم بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید ناسفته
گل گاوزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دو نیم درم آمله
زرشک با گلاب شیره گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا نبات سفید دوچند
عسل مشک گلاب عرق گاوزبان هر یک ۷ مثقال بطریق معروف تیار سازند
دوا الکرکم مقوی امراض جگر و سپرز را نافع و گرده و مثانه را قوت دهد و استسقای را که بسبب

ورم جگر و سپرز بود نفع دهد صفت زعفران سلیخه سنبل الطیب هر یک دو درم ... اذخر
قسط دارچینی هر یک یک درم کوفته بیخته یک شبانه روز در شراب انگوری تر کرده
روز دیگر بعسل معجون سازند شربت یک مثقال و بیماد الورد برای استسقا بسیار
نافع است صفت سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
قسط شیرین غافث تخم کشوث فوه لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان
عود قرنفل هیل از هر یک یکدرم گل سرخ مساوی الوزن ادویه بعسل سه وزن ادویه معجون
تیار کنند شربت از یکدرم تا دو درم دوا جهت اسهال و پیچش که هیچ دوا از ترشه ...
سود ندهد صفت هلیله اجوائن زیره سفید هر یک هشت درم جدا جدا بریان کنند و
کوفته بیخته هر روز پنج درم با ماست بخورند دوا جهت پیچش که با خون بود صفت
هلیله سیاه زنگی بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان کنند تا منتفخ شود پس
کوفته بیخته با هم چندان شکر سفید آمیزند و ۹ ماشه ازان بآب سرد بدهند
غذا برنج و ماست سازند دوا که کرم بفگند صفت برگ نیب با برنگ کابلی هر یک
دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته بلیسند دوا برای بواسیر خونی پوست بیضه مرغ سوخته
سندروس شیطرج هندی از هر یک پنج ماشه نوسادر پنج ماشه کوفته بیخته مثل فندق
حب سازند شربت مطابق سن و مزاج دوا که تقویت باه کند صفت پارچه بافته را
که باریک باشد هفت مرتبه در شیر آک تر ساخته خشک کنند و هفت مرتبه در شیر تهوهر
کناره دار تر کرده خشک کنند بعد چهل روز در درخت جامن کاواک کرده پارچه مذکوره را
دران دفن کنند پس بر آورده بقدر حاجت پاره کرده در روغن گاو تر نموده
حشفه را گذاشته بر قضیب بندند دوا برای قوت باه که اکثر تجربه رسیده
صفت خرما خشک یکصد عدد شنگرف زعفران جوز بوا قرنفل تخم کونچ مصطکی
عاقرقرحا شونیز تال مکهانه بذرالبنج بسباسه مغز پسته مغز بادام هر یک چهار ماشه
شیر گاو دو نیم آثار پس در شیر گاو خرما را شب تر نمایند صبح جوشانیده خسته خرما
دور کرده ادویه کوفته بیخته اندرون خرما پر کنند و بالای آنها رشته خام پیچند
باز در رشته دوم خرما ها را مثل هار منسلک ساخته هار را در دیگچه که دران شیر
انداخته باشند بیاویزند و بجوشانند که بخار شیر تا بار خرما رسیده باشد

پس چون شیر خشک شود خرما را برآورده در روغن زرد چهل توله بریان کرده در شهد خالص
ده توله اندازند و هر روز یک خرما بخورند و بالایش شیر گاو بنوشند دوای دیگر بیضه مرغ سیاه
یک عدد در روغن زرد یک بیضه پر آب پیاز سرخ یک بیضه پر شهد خالص یک بیضه پر آب
زردک یک بیضه پر هر پنج جز درا آمیخته نیم گرم کرده خورده باشند تا چهل روز از جماع
و ترشی و حجرات پرهیز کند غذا قلیه بخورد و باقلا دوای جهت امساک زعفران
یک ماشه مشک خالص یک ماشه جوز بوا دو ماشه جاوتری دو ماشه عاقرقرحا یک ماشه
تخم دهتوره سه ماشه طباشیر سفید سه ماشه قرنفل دو ماشه افیون مقطره ۱ ماشه همه ادویه را
کوفته بیخته افیون مقطر داخل کرده حبها بمقدار نخود ببندند و چهار گهڑی قبل از مباشرت
بخورند دوای که استحاضه را مفید است صفت تال مکهانه خرما سوت مساوی الوزن
گرفته کوفته بیخته نبات هموزن آمیخته هر سحر چهار ماشه تا شش ماشه با آب سرد بخورند
دواے برای تپ [illegible] صفت برگ دهتوره سیاه برگ پان فلفل سیاه هر یک نیم عدد
باریک ساخته بقدر فلفل حب ببندند یک حب صبح و یک شام با آب گرم بخورند
دوای براے خارش [illegible] گندهک آمله سار شش ماشه پاره سه ماشه
نیله تهوتهه یک نیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار دام همه ادویه را در ظرف آهن
از دسته آهن خوب مخلوط کرده بکار برند ایضاً دیگر رال مردار سنگ کمیله
نیله تهوتهه روغن تلخ همه را آمیخته در آبے که برگ نیب جوشانیده باشند یازده یا
شش بار شسته بکار برند روغن بادام تلخ گرم و خشک در دوم است جهت صداع بارد
و درد گوش نافع صفت مغز بادام تلخ را مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات آمیخته
در طبق مسی کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیده گرم کرده بدست بفشارند
و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شده ظرف پائین جمع شود و همین طریق استخراج
روغن بادام وابسته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر کنند و آبی که در ان سبوس گندم
تر کرده باشند بر وی پاشند و آن را بقوت تمام بفشارند تا روغن جمع آید پس
بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی که در وی مخلوط شده بسوزد و روغن حو اصل
حو اصل از پر و امعا پاک کرده یک عدد در روغن کنجد با آتش ملائم بجوشانند
تا خوب بریان شود روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند و اوسے انگشت

که گوشت آنرا قیمه کرده و استخوان را کوفته بیندازند و اگر خواهند باین طریق
طیار کنند که سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا
درآوند طویل بیخ سنبل زیره عود صلیب دارچینی از هر یک دو ماشه قسط البحری قرنفل
از هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد افزایند و جمله ادویه را
مع خفاش و حب الصلب در دیگ اسمی تلیجی دار کرده روغن زیتون بران اندازند
و گلاب نیم من آب دو من بر سر شما بریزند و آتش زیر آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند
روغن برای سبل نافع صفت صابون گجراتی کهنه چهار دام نمک لاهوری یکدام
پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر حل کرده در چشم کشند روغن بیدانجیر
مسهل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت بیدانجیر پاک و بریان کرده را
در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد بماند پس کفها را بجوشانند
که روغن صاف برآید روغن برای سعفه و دیگر قروح مفید صفت کمیلا نیم پاو در روغن کنجد
نیم آثار بسوزند تا کمیله سوخته شود و روغن را صاف کرده بکار برند روغن معموله برای
اوجاع مفاصل صفت برگ تمباکو هفت توله زنجبیل گل بابونه هر یک یک توله
برگ کنیر سفید بیست عدد شب در آب گرم تر دارند صبح روغن کنجد یک پاو اضافه کرده
طیار کنند و نسخه روغن تمباکو معموله که در معالجات تحریر یافت در ان نسخه و درین نسخه فرق است
روغن زرد برای ضربه و سقطه صفت دیودار زردچوب اصل السوس دو طبع هر یک دو توله
در آب شیرین یک صد و بیست توله تر دارند صباح روغن کنجد چهل توله اضافه کرده بجوشانند
تا روغن بماند پس دم الاخوین دو ماشه سائیده پاشیده نگاهدارند سنون برای تقویت
اسنان صفت مصطگی مازو مائین خرد و کلان هیراکسیس پوست هلیله کلان پهٹکری بریان
نیلا تهوتهه بریان پوست مولسری خشک کوفته بیخته سنون ساخته وقت شب بمالند پس کلون زنند
که آب از دهن برود سنون مسکن وجع دندان و مقوی آن صفت مصطگی کسیس تخم سپهل
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سهاگه بریان سه سه هر یک یکدام فلفل گشنیز بریان کتهه
سفید زیره بریان هر یک دو دام ناگرموتهه چهار دام ادویه کوفته بیخته بر دندان بمالند و باب
غرغره نمایند بالائیش بیڑه پان خورند ایضاً سنون اصل السوس عاقرقرحا
هر یک یک جزو شب گلنار مازو هر یک دو جزو کوفته بیخته سنون سازند ایضاً سنون

جهت درد دندان صفت مرچ سیاه بریان یکتوله پهتکری بریان یک توله نیلا تهوته بریان
سه ماشه مغز تخم کرنجوه بریان چهار عدد گل تمباکو یک عدد کوفته بیخته سنون سازند
سفوف که کرام اشتها حاکم اکسیر دارد صفت کهار نجهکنی کهار مولی کهار برگ پودینه
کهار برگ کتائی جمله کهار را جدا جدا نمک برآورده در بطلان تانجواه که برابر مجموع باشد
بسایند تا یک پاس پس نگهدارند شربت از نیم ماشه تا دو ماشه و ترکیب برآوردن کهار است
که ادویه مذکوره را سوخته خاکستر کنند پس در آب مخلوط کرده مثل رینی بچکانند بعد چکیده را
جوشانیده آب خشک کنند و نمک که حاصل شود بکار برند ایضاً سفوف هاضم
نوشادر نیم آثار فلفل سیاه یک پاو دانه الایچی کلان سه دام کوفته بیخته در عرق لیموی کاغذی
بپزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاه پاو آثار سائیده آمیخته سفوف سازند سفوف
برائے جریان منی گل ببول پوست ببول صمغ ببول پهلی ببول برگ ببول همه را
خشک کرده کوفته بیخته هموزن قند آمیخته سفوف سازند و بکار برند خوراک شش ماشه
سفوف قلعی کشته برای جریان وسوزاک مفید صفت ست گلو ست سلاجیت
دانه الایچی خرد پاکهان بهید اصل السوس تال مکهانه قلعی کشته طباشیر هر یک یک دام
نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یک توله سفوف
که همراه شیر شتر برائے استسقا بروز هشتم استعمال کرده میشود صفت عصاره غافث
گل سرخ غاریقون تربد سفید هر یک یک ماشه ریوند چینی سنا مکی هلیله کابلی هر یک
دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند تا یک شربت صفت سکنجبین ساده مدر بول
دافع تشنگی تپهائے حاره را نافع صفت قند سفید یک من در دیگ کنند و یک
چهار یک آن سرکه صاف بر سر آن ریزند و بپزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب
بران ریخته فرود گیرند شربت افسنتین برای مالیخولیا مراقی و ضعف معده بارد
و سوء القنیه صفت سنبل الطیب دو درم تربد سفید غاریقون از هر یک چهار درم
افسنتین رومی ده درم گل سرخ بیست درم با قند بقوام آرند شربت
اسطوخودوس اسطوخودوس ده درم بسفایج فستقی گاؤزبان بادرنجبویه هر یک
پنج درم همه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بشکر طبرزد بقوام آرند
شربت تا یک اوقیه شربت حب الآس بکوبند و بجوشانند

تا مهرا شود و بپالایند و بهر دو جزو آنرا ده جزو قند سفید اضافه کنند و بقوام آرند
و اگر قدرے طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود شربت زوفا خشک سرفه را
نافع صفت زوفاے یابس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم یک شبانه روز
تر دارند و بپزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل عسل یک رطل آمیخته
بقوام آرند شربت عناب برای سرفه و درد سینه و حلق و غلبهٔ خون صفت
عناب ولایتی یک رطل بجوشانند و با دو رطل قند بقوام آرند شربت
انجبار مقوی قوت ماسکه و حابس خون صفت چوب انجبار مع پوست بیخ آن
دو اوقیه نیم کوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس جوشانیده صاف کرده
بیک رطل شکر سفید بقوام آرند شربت فریادرس برای سرفه و نزله نافع
صفت گاوزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب هر یک دو توله
اصل السوس رازیانه تخم خطمی گلسرخ از هر یک یک توله مویز منقی بیست پنج عدد
خشخاش دو توله پوست کوکنار پنج عدد قند سفید یک آثار بدستور تیار سازند
شربت انارین منع قے و فواق را باز دارد و معده را قوت دهد
صفت انار ترش و شیرین مع تخم با هم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس
در آب مذکور دو آثار یک آثار قند سفید و آب نعناع سبز یک اوقیه اضافه کرده
بقوام آرند شربت انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و تشنگی نشاند صفت
آب انار شیرین مروق بگیرند و بجوشانند تا نیمه آید پس برای یکسیر آن یکسیر قند
اضافه کرده بقوام آرند و اگر شربت انار ترش سازند طریقش همین نمط است
لیکن قند از آب دو چند باید شربت توت آب توت سیاه دو رطل بجوشانند
تا نصف رسد با سه رطل شکر سفید بقوام آرند شربت انگور بگیرند انگور شیرین و آب
شیره آن بگیرند و بجوشانند تا ثلث بماند برابر شیره خام قند سفید آمیخته کف برداشته
بقوام آرند شربت انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده
شب در شبنم نگاه دارند صباح مالیده آب آن بفشارند و صاف کرده با دو چند
یا سه چند قند سفید بقوام آرند شربت گاوزبان مقوی دل و دافع خفقان صفت
آب گاوزبان تازه یکمن گرفته با یکمن قند بجوشانند و کف برداشته بقوام آرند

پس بست مثقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند شربت ورد مکرر برگ گل سرخ ده نیم رطل گرفته
در دوازده رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند و گل تازه
دو رطل دیگر دروی افگنده بجوشانند که یکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل تازه دیگر
یک و نیم رطل دران افگنند و بجوشانند که باز یک نیم رطل آب بسوزد پس بپالایند
و باز گل تازه یک رطل آمیزند و طبخ دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و بار بپالایند و نیم رطل
گل تازه دران انداخته مطبوخ نمایند که یک نیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند
پس قند سفید شش رطل انداخته بقوام آرند شربت چار اوقیه یا شش درم آب سرد یا عرق
واگر سکنجبین ده درم ممزوج کنند در تقطیع صفرا و بلغم نافع تر آید و خاصیت شربت ورد آنست
که هر چند بسیار او آب سرد بنوشند خوب عمل مسهل نماید و کم معده باشد و اگر طبع کسی عارضی بود
برای آن قدری سقمونیا مشوی نیز داخل نمایند و بجهت مبرودین بجای قند عسل کنند
و طریق مشوی کردن سقمونیا آنست که محموده انطاکی را در بهی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته
بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر پخته گردد پس بر آورده بکار برند شربت دینار جهت سده جگر
و ماساریقا نافع و دافع یرقان و حصبه و جدری و ماء النزول الیکن طبع صفت ریوند چینی
چهار مثقال تخم کشوث پنج درم گل سرخ پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیم کوفته بست مثقال
پوست بیخ کاسنی سه درم ریوند را نیم کوب کرده در خریطه بسته همراه دیگر ادویه در آب
بجوشانند و قند سفید دو رطل آمیخته بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر باریک
ساخته بران پاشنده و حل کرده فرود آرند شربت بزوری از ده درم تا پانزده درم
شربت بزوری معتدل تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر یک یک مثقال و ربع آن
بیخ کاسنی دو و نیم مثقال بیخ بادیان یک و ربع مثقال قند سفید دوازده مثقال بطریق
معروف سازند شربت بزوری حار پوست بیخ کاسنی شش درم تخم کاسنی پوست بیخ بادیان
از هر یک بست درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنجدرم قند سفید
یکمن و نیم بطور معروف تیار سازند شربت بزوری بارد تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین هر یک
پنجدرم پوست بیخ کاسنی ده درم جمله را نیم کوب کرده جوش دهند در چهار صد مثقال
آب تا به نیمه آید صاف کنند و باسه صد مثقال قند سفید بقوام آرند شربت کاکنج
جهت قرحه مثانه و سوزاک صفت انیسون تخم کرفس هر یک دو درم بیخ بادیان

تخم

بنفشہ گاؤزبان ہر یک پنجدرم خار خسک ہفت درم کاکنج دہ درم تخم خیارین ہریکے درم
قند نیم سیر بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیہ آب بجوشانند
وقند سفید سہ چند اضافہ کردہ بقوام آرند شربت سنا مسہل اخلاط ثلثہ صفت
تخم کاسنی نیمکوفتہ چہار درم گلسرخ گل گاؤزبان گل بنفشہ گل نیلوفر ہر یک پنج درم
تخم خیارین نیمکوفتہ شش درم سنا مکی مصفے بست درم آلو بخارا پانزدہ عدد عناب بستی وانہ
سپستان شش دانہ ترنجبین خراسانی مصفے یک نیم رطل بطریق معروف شربت سازند
واگر عوض ترنجبین قند کنند روا ست وکسی کہ مبتلا بنفث الدم باشد اگر ترنجبین نہ کنند
زیرا کہ ترنجبین بالخاصیت مدر دم است ضماد برای ضرب وسقطہ از کیا عرض جناب حکیم
محمد وصل خانصاحب مرحوم صفت ہالون ہلدی بھوگر مول تیج خراسانی لودھ پہانی
متساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ در قند سیاہ دو چند آمیختہ در آب پختہ ضماد کنند
ضماد قرحہ آتشک خر مہرہ زرد سوختہ چہار عدد نیلا تھوتھہ بریان بوزن خر مہرہ
کتھہ پاپڑیہ مردار سنگ پارچہ حیض سوختہ ہر یک چہار ماشہ ہمہ را سائیدہ در روغن زرد
کہ آنرا البتہ ویکہ تہ در آب شیرین شستہ باشند مخلوط نمودہ ضماد نمایند طلا برای
قوت باہ خراطین خشک بیربہوٹی لبسا ستہ ہر یک یکدام کیکڑا یک عدد پوست بیخ
کنیر سفید پاؤ آثار شیر مادہ گاؤ ہفت آثار ادویہ را جو کوب نمودہ سرطان را پارچہ کردہ
در شیر انداختہ شیر را خوب جوشانیدہ جغرات بندند و روغن بر آوردہ نگاہدارند عند الضرورت
بکار برند طلا دیگر سنکھیا دو تولہ شورہ قلمی چھٹانک روغن کنجد پاؤ آثار در ظرف آہنی
نہادہ بسوزانند تا روغن فانی شود سنکھیا را بر آوردہ در پیالہ چینی در شبنم نگاہدارند کہ روغن شود
پس بکار برند طلا دیگر سنبل سفید سنبل سیاہ سنبل سرخ سنبل زرد بیربہوٹی ہر یک یکتولہ
خس سہ دام عاقرقرحا ریحی شش ماشہ را جو کوب کردہ روغن کشند عرق پان جہت
درد معدہ وقولنج وغیرہ اوجاع کہ از باد باشد صفت گلسرخ گاؤزبان پودینہ برگ تنبول
از ہر یک پاؤ آثار نانخواہ سعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل الایچی خرد ہر یک نیم پاؤ
وگلاب چہار شیشہ بید خشک دو شیشہ آب باران دو شیشہ شب ادویہ را تر کردہ
صباح ہفت ہشت آثار عرق بکشند عرق پان دیگر مقوی باہ و رنگ رخسار را
سرخ کند صفت پان یکصد و بست درم دارچینی قسم اول شش درم بہمن سفید بست درم

دانهٔ هیل جوزبوا تودری هر یک دوازده درم آب باران بست آثار ده آثار عرق بکشند
قرص کاکنج برائے قرحهٔ مجاری بول صفت مغز تخم خیارین تخم کاکنج مغز بادام
مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کتیرا کندر تخم کرفس هر یک ده درم
افیون یک درم بآب اقراص سازند شربت از یک درم تا یک مثقال قرص غافث
برای حمیات مرکبه و لثقه نافع و در مزاج کبد را سودمند صفت عصارهٔ غافث سی درم
گل سرخ شصت درم طباشیر سفید چهل درم کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربت دو درم
قرص طباشیر جهت حمیات حاده و محرقه و تسکین عطش صفت زرشک طباشیر سفید گل سرخ
از هر یک یک نیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید از هر یک نصف درم
کافور نصف دانگ جمیع را کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته اقراص سازند قرص طباشیر کافوری
تپ دق را نافع صفت طباشیر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه
از هر یک یک مثقال کافور یک دانگ کوفته بیخته بلعاب اسبغول اقراص سازند فائده پوشیده نماند
که قبل از سه هفته استعمال اقراص در حمیات نسازند چنانچه صاحب شفاء الاسقام نوشته و لا
تقرب الاقراص فی شیء من الحمیات العفنیة حتی یبلغ المرض عشرین یوما و بدانند که حمی محرقه
و غب خالص و مطبقه ازین حکم مستثنی باشند و قرص طباشیر و قرص کافوری و مثال آنها و چنین تپهای که
بقلیل المدت زائل میشوند مفید هستند پس شرب آنها در ابتدا از غب و غیره مجوز است لیکن
اگر اینجا انتظار نضج ماده کنند و بعد استفراغ دهند احوط است چنانچه صاحب ذخیره گوید
و نهی که در باب حمیات اندر دادن اقراص مسطور شد نه باعتبار آنست که صور قرصیه را
اثریست بلکه باعتبار اجزاء اوست که کارش ادرار و تحلیل قویست یا تبرید شدید و استعمال
چنین چیزها تا که نضج در ماده راه نیابد و تنقیه کرده نشود نفع نمیدهد بلکه ضرر دارد پس سفوف
و جز آن هر چه مرکب ازین اجزاء باشد وی نیز منهی عنه است تا مضی مدت مذکور فافهم
کحل الجواهر بصر را تقویت دهد و تیز گرداند صفت سرمهٔ اصفهانی هفت درم مارقشیشا
چهار درم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم زعفران نیم درم سانج هندی دو درم
صلایه کرده در چشم کشند کحل برای حول معمول این دودمان صفت دخان سندروس
با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم کشند و طریق گرفتن دخان سندروس آنست که سندروس را
سائیده بر خرقه پراگنده نموده فتیله ساخته با روغن گل یا روغن کنجد در چشم کشند و بالای آن

ظرفے نحاسی بدارند تا دخان جمع آید بکار برند و دخان کنند جهت ابتداء نزول
نیز معمول این دود ما نشست کحل برای دفع ظلمت بصر و خیالات و ابتداء نزول الماء
معمول مؤلف **صفت** سرمه شش درم خسته خرما سوخته یک درم سافج نیم درم نشاسته
دو درم صلایه کرده در چشم کشند کحل برائے دفع گل چشم **صفت** گل کنجد چهار صد عدد
گلی گل چلبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب
باریک طرل نموده در چشم کشند دیگر پھٹکری سوخته هریک دو ماشه افیون یک سرخ در ظرف گلی
در آب خوب مخلوط نموده در چشم کشند دیگر چشم نیز طلا سازند و چشم را بر بسته باشند که آب برود
لخلخه عطر صندل گلاب سرکه انگوری یا روغن گل آب کشنیز سبز آب کاهو سبز و اگر تبرید
زیاده مطلوب بود قدری کافور اضافه کرده بدستور معروف بعمل آرند معجون برای صرع
صفت زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا حج ترکے قسط شونیز از هریک ده درم خطیانا زر آوند
ورق سداب جند بیدستر شیطرج خردل عسل بلادر از هریک پنج درم روغن جوز لبت درم
عسل مصفی دو چند ادویه بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال و طریق
استخراج عسل بلادر آنست که سر بلادر را قطع نمایند و با دست پناه بسیار گرم بفشارند که عسل از
جدا شود **معجون کلکلانج بارد** مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد از هریک پنج درم
عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس از هریک دو درم
ترنجبین فلوس خیار شنبر فانید سنجری از هریک پانزده درم ترنجبین و فلوس خیار شنبر را
صاف کرده با فانید بقوام آورده داروها دیگر کوفته بیخته بسرشند شربت از دو درم
تا چهار درم **معجون کلکلانج حار** مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هریک
پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هریک دو درم
کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربت از سه درم تا چهار درم و طریق مدبر کردن مازریون
مثل کوون است که در سرکه تعدیک شبانه روز تر کنند باز خشک نموده بروغن بادام چرب کرده
بکار برند **معجون فلاسفه** اشتها آرد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت
و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و دندان را سخت نماید
و رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق **صفت** زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر
پوست هلیله شیطرج هندی زرآوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه بالچھڑ

از هر یک دو درم تخم بابونه چهار درم مویز منقی درم عسل مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه
بدستور معجون متعارف معجون سازند معجون سپاری پاک سپاری پاؤ آثار خرما نیم پاؤ مجیٹھ
نیم پاؤ در ده آثار شیر گاو بجوشانند هر گاه مهرا شود و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده
نگاه دارند و گوند برشته پاؤ آثار آرد مونگ نیم پاؤ نشاسته برشته پاؤ آثار مغز بادام برشته
نیم آثار علیحده نگاه دارند و قند سفید سه آثار و روغن زرد یک آثار را قوام نمایند و نشاسته
و آرد مونگ را در آن بریان کنند و مغز بادام و گوند بیامیزند و بعد از آن این ادویه
گوکهرو نیم آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خرد زنجبیل از هر یک چهار درم جوز بوا بسباسه
هر یک یک تولہ چنیا گوند پاؤ آثار گل پته گل سپاری یک یک دام ناجبیل پاؤ آثار چهال کچنال چهال
کیکر چهال سنگها ہولی چهال مولسری از هر یک شش ماشه کوفته بیخته همراه کهوه مذکور بیامیزند
و زعفران چهار تولہ مشک شش ماشه سائیده تیار سازند خوراک دو دام صبح و دو دام شام
مربیه هلیله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم کند و بواسیر را نافع و گفته اند که اگر این مربا تمام سال خورند
از جمیع عفونات پرهیز نمودیا سفید نشوند و آنچه از هلیله سبز و تر ساخته باشند بهتر از آنکه از هلیله خشک سازند
اغلب بود و طریق ساختن انیست که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سنگی نهند
و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشد و خاکستر پاک پنجاه درم بران پاشند و ده روز بگذارند و در سه روز
آب و خاکستر تغیر دهند پس هلیله بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بعده در دیگ نهند
و آنقدر آب که بپوشد اندازند و یک کف جو مقشر نیز ضم نمایند و بپزند تا که جو پخته میشود پس
بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نگردد پس
هر هلیله را با نگشت مختلفه بکوبند پس در ظرف نهند و عسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد
و بیست روز بگذارند و بهر هفته عسل را تغیر دهند و هر گاه تغیر دهند هلیله را چند جوش خفیف باید داد
بعده نشف کرده عسل بقدر مذکور اندازند و بگذارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل
قند کنند قلیل الحرارت باشد و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خیسانند برای دفع
عفوصت و بعده طبخ نمی دهند و ترتیب مربی آمله همین است مرهم زرد سیر وزه پاؤ دام زردچوب
نیم دام روغن نه دام موم چهار دام بدستور تیار کنند مرهم آهک برای سوختگی از آتش صفت
آهک آب نادیده بگیرند و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار اوقیه از ان با دو اوقیه
موم سفید و سه اوقیه روغن گل علی الرسم مرهم سازند مرهم سیاه هر نوع دمل را پخته گرداند و چرک

دور کردہ بسازد صفت روغن کنجد دو نیم دام سفیدہ یکدام اول سفیدہ را خوب باریک صلایہ کردہ
در روغن انداختہ در ظرف آہنی بالاے آتش گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب خشب
بجنبانند وقتیکہ بقوام آید از روی آتش فرود آرند و بکار برند و علامت قوام آنست کہ چون یک قطرہ از و
بچوب گرفتہ در آب اندازند بستہ گردد یاقوتے بقوی اعضای رئیسہ و باہ و مزیل توحش و ملال
و دافع مالیخولیا سے مراقی صفت یاقوت رمانی پنج مثقال بسد خام مروارید ناسفتہ کہربا ہر یک
ہفت مثقال لاجورد مغسول سہ و نیم مثقال ورق نقرہ ورق طلا ہر یک دو و نیم مثقال صندل سفید
بگلاب سودہ دہ مثقال عود غرقی نیم مثقال عنبر اشہب مشک ہر یک دو و نیم مثقال گاؤزبان گیلانے
مصطگی خرفہ تخم فرنجمشک ہر یک ہفت مثقال ریوند چینی چہار مثقال تخم بادرنجبویہ خرفہ طباشیر
ناردشک قاقلہ اسکیل الطیب ساذج ہر یک سہ و نیم مثقال تخم خیار کاہو مغز تخم کدو شیرین ہر یک
ہفت مثقال تخم کاسنی دو مثقال شربت بہی یک آثار آب انار نیم آثار عرق بید مشک گلاب
ہر یک یک شیشہ نبات یک آثار شہد سفید پنج آثار بدستور معجون کسازند یاقوتی معتدل
یاقوت دو مثقال لعل بدخشی مروارید ناسفتہ عنبر اشہب صندلین مصطگی پوست بیرون پستہ
دارچینی کشنیز خرفہ از ہر یک یک تولہ مشک شش ماشہ تخم خیارین چہار تولہ ورق طلا ورق نقرہ
بسباسہ خرفہ ہر یک دو تولہ کافور سہ ماشہ گلاب چہار شیشہ نبات دوازدہ درم عسل خالص
بیست دام بدستور معروف تیار سازند فائدہ در ترکیب ماء الهندبا و غیرہ کہ استعمال آنہا اکثر حاجت می افتد
ماء الهندبا بر تفتیح سدہ نماید و تپہای دموی و صفراوی نافع و ہرگاہ بشربت بزوری و شربت دینار
در تفتیح قوی گردد طریق اخذ ماء الهندبا برگ کاسنی سبز بگیرند و بجامہ پاک نمایند کہ از گرد و غبار
صاف گردد چرا کہ شستن آنہا روا نیست کہ کاسنی مرکبست از جوہر لطیف قلیل الحرارت و از شستن
زائل میشود پس باید کہ بعد پاک کردن از جامہ در صلایہ بکوبند و آب آن بفشارند و در ظرف مسی قلعی دار انداختہ
بر آتش خفیف گذارند و کف بردارند و چون آب مذکور یا شیر بریدہ شود فرود آرند و در کرپاس دو تہ انداختہ بیالایند
و با شربت مناسبہ بکار برند و ہرگاہ حرارت قوی بود آب برگ کاسنی افشردہ در پیالہ چینی انداختہ شب نگاہ دارند کہ اجزاء رقیقہ
از اجزاء غلیظہ تمیز گردد پس رقیق آنرا صاف کردہ بنوشند و از ہفت تولہ شروع کنند تا بیک رطل یا یک یک تولہ افزایند و اگر
طبیب مناسب داند زیادہ ازین مقدار بیفزاید بعدہ یک یک تولہ بکاہد ماء الهندبا یا ماء البقول کہ عبارت
از چکیدہ کاسنی است در حمیات مرکبہ کہ بلغمیت دران زیادہ باشد از آب برگ کاسنی سبز نفع زیادہ می بخشد
و طریقش آنست کہ چہار تولہ تخم کاسنی گرفتہ بکوبند و با عرقیات مناسبہ تا یک پاس تر نمایند بعدہ

در صافی که چهار طرف آن بچهار چوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه شش ریزی بچکانند بعد از آن صاف کرده با شربت و قرص مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدرست لیکن گاهی در بعض امزجه کمی و زیادتی نموده می آید چنانچه در اطفال از دو سه توله ابتدا میکنند و دادن چکیده تخم کاسنی تا بست دیگ و ز لغایت چهل روز برای طبیب است ما عنب الثعلب جهت حمیات مرکبه و اورام نافع و طریقش همانست که در هند با سبز گذشت لیکن احتیاط دانند که عنب الثعلب سیاه نبود که آن موجب جنون است ما شاهتره مروق جهت تپهای دموی با شربت عناب وغیره و جهت حمیات سوداوی و جرب با سفوف لاجورد وغیره جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین و شربت بزوری بدهند و هر گاه تلیین منظور باشد ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر با و ممزوج کنند ما ترمائین مروق جهت اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم بیفشارند سهال صفرا کند و پوشیده نماند که اتار شیرین مستحیل بصفرا می شود ما الطبیخ المنادی جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع بمقدار قلیل کنند و هر روز بیفزایند و اگر حاجت افتد شربت و قرص مناسب با او استعمال کنند و بدانند بعضی گفته اند که مستحیل بصفرا مثل آب کدو می شود ما انگلوی برای حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع صفت بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یکدام و آنرا از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف گلی انداخته آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکی افسرده آب زلال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نماند که مزاج گلوی مرکب القوی است و الله اعلم بالصواب

تمت

قطعهٔ تاریخ از مؤلف به تخرجه لفظ بها که هشت عدد دارد

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر	باختتام رسید این کتاب خوش انشا
برای سال دلم قول بی بها آورد	فلاح کار کجا و من خراب کجا

قطعهٔ تاریخ آغاز کتاب از نتائج افکار عمدهٔ روساء روزگار سلالهٔ عقلاء دهر ناپایدار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتھ صاحب متخلص باکبر خلف الصدق دیوان دینا ناتھ صاحب سرگباشی مدار المهام و دیوان کل مهاراج رنجیت سنگھ بهادر سرگباشی والی لاهور

کتابے بہتر از قانون بجے پو کرد چون تصنیف ۔۔۔ سلیم عالم طب با شفا گردید تمثالش
چو سال ابتدا پرسیدم از شیخ الرئیس آن شب ۔۔۔ ارسطو حاوی از طب نسخہ کرد ایجاد شاہ سالش

ایضاً قطعہ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار دیوان صاحب موصوف رئیس لاہور

سلیم خان چو مرتب کتاب طب فرمود ۔۔۔ برائے فرحت دل نسخۂ شفا آمد
سوال سال چو عطار کرد از من زار ۔۔۔ دوائے درد مریض از مطب ندا آمد

قطعہ تاریخ اختتام از نتائج افکار میر قادر علی مدرس دوم مدرسہ جے پور متخلص چراغ

چون برائے صحت اقسام اسقام انام ۔۔۔ کرد تالیف کتاب طب طبیبے با وفا
از پے سالش صدائے رحمت افزائے چراغ ۔۔۔ دافع جملہ مرضہا آمد از دار الشفا

قطعہ تاریخ از نتائج افکار سلیم الطبع بلند خیال فاضل باکمال مولوی سلیم الدین صاحب متخلص بہ تسلیم ملازم سررشتہ فوجداری راج سوائی جے پور

چون پر خرد حکیم محمد سلیم خان ۔۔۔ تالیف کرد تازہ کتابے درین زمان
در فن طب کہ خود گل خودروی خاک است ۔۔۔ مانند آن گیاہ کہ روید بہر کران
حاوی است این کتاب بہر جزو و کل طب ۔۔۔ ہم علمے ست و ہم عملے مندرج دران
تکلیف داد بندۂ تسلیم خستہ را ۔۔۔ از بہر آنکہ سال تمامش کنم بیان
من دیدمش بہ نسخۂ افکار کاملش ۔۔۔ زین راہ سر بجیب فرو بردہ ناگہان
گفتم بدیہہ مصرع تاریخ ختم او ۔۔۔ افکار باکمال محمد سلیم خان

قطعہ تاریخ آغاز کتاب از نتیجہ فکر سلیم عالم متورع و قف فقہ و اصول ماہر علم معقول مولوی یار محمد خان صاحب ساکن رامپور متخلص نامی

چون محمد سلیم خان سلیم ۔۔۔ شیخ وقت و رئیس کل حکما
نام جستے حکیم و افضل خان ۔۔۔ اجمل عصر و اکمل الکملا
کرد تالیف نسخۂ در طب ۔۔۔ ہوش افزائے جملۂ عقلا
پے تاریخ آن چو یک لحظہ ۔۔۔ فکر خوش کرد خاصہ و طلبا
ملہم غیب گفت کاسے اسمہ ۔۔۔ سن الشفا ہذا اقتت جبلا

قطعہ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار سرآمد فارسی دانان ایران سلطان الشعرا ہندوستان اعنی نجم الدولہ دبیر الملک اسد اللہ خان بہادر نظام جنگ المشہور مرزا نوشہ دہلوی متخلص باسد و غالب

سلیم خان کہ وہ ہے نور چشم اصل خان — حکیم حاذق و دانا ہے وہ لطیف کلام
تمام دہر مین اوسکے مطب کا چرچا ہے — کسیکو یاد بھی لقمان کا نہین ہے نام
اوسے فضائل علم و ہنر کی افزائش — ہوئی ہے مبدع عالم سے بقدر انعام
کہ بخشش علم مین اطفال ابجدی اوسکے — ہزار بار فلاطون کو دے چکے الزام
عجیب نسخہ نادر لکھا ہے اک اوسنے — کہ جسمین حکمت و طب ہی کے مسئلے ہین تمام
نہین کتاب ہے اک گنج نکات بدیع — نہین کتاب ہے اک معدن جواہر کلام
محل اوس کتاب کی سال تمام مین جو مجھے — کمال فکر مین دیکھا خرد نے بے آرام
کہا یہ جلد کہ تو اسمین سوچتا کیا ہے — لکھا ہے نسخہ تحفہ ہی ہے سال تمام
۱۲۷۹ھ

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ نسخہ تکشیف الحکمۃ تالیف شیخ وقت افلاطون زمان ارسطو فطنت جالینوس دوران حکیم محمد سلیم خان کہ فی الحقیقت در تداوی مرضی و علاج امراض و ازالت علل و اسقام حکم کبریت احمر دارد و حکیم صاحب موصوف نسخ مجربہ خاندان عالی خویش دران افزوده داد چون شہرت ذہن رسا و ملکہ طبع و اصابت رائے و تجویز ادویہ و تشخیص امراض و تفوق تمیز و علاج شہرت بر عالمیان دارند و لہذا ہمچو نسخہ بتاریخ سوم ماہ نومبر ۱۸۶۳ع در مطبع فیض منبع نور علی مطبع کمال گلدستہ ریاض کرم و فضائل عالی قدر ستودہ خصال مشتری طلعت زہرہ تمثال منشی نولکشور دام اقبالہ واقع شہر کانپور لباس طبع پوشیدہ منزل رس انتظار مشتاقان گشت فقط

ت۳۹۵ ف

۷۱۵ ۲۳۸۰

DATE	NO.	DATE	NO.